

اپورتونیسیم و "جنگ با تروریسم"

• به جای افشای چهره عاملین اصلی ترور و سرکوب در سطح بین المللی ، یعنی بورژوازی امپریالیستی و دولتهایی که منافع این طبقه را نمایندگی میکنند، به جای نشان دادن واقعیت رابطه گروههای اسلامی مزدور و سیاستخته تروریست با اربابانشان یعنی دولت امریکا و شرکاء ، به جای مخالفت قاطع و صریح با تجاوزکاری و توسعه طلبی امپریالیستها و دفاع از حق آزادانه تعیین سرنوشت مردم محروم افغانستان برعلیه رژیم مزدور طالبان و حامیان اش، و بالاخره به جای افشای سیاستهای ضدانقلابی و فاشیستی ای که امریکا و شرکاء زیر لوای "مبارزه با تروریسم" در جریانات بعد از ۱۱ سپتامبر به پیش می برند، حزب دمکرات کردستان ، سازمان اتحاد فدائیان خلق و راه کارگر نگران پایداری شدن "حق" دولت امریکا در تعقیب عوامل جنایت علیه مردمش "آنها" در هر کجای جهان شده اند و ضمن دادن چراغ سبز برای انتقام گیری به دولت امریکا به آنها اطمینان می بخشند که در این راه می توانند از تمام امرهای بین المللی استفاده کنند.

صفحه ۴

امحاء سلطه امپریالیسم، خواست اصلی

مردم افغانستان

• حاکمیت طالبان تنها شکلی از اشکال اعمال سلطه امپریالیستی در افغانستان بود ولی دستیابی مردم به آزادی تنها با سرنگونی یک شکل از حاکمیت امپریالیستی کارساز نمی باشد. اساسا کل سلطه امپریالیستی - در هر شکلی که ظاهر شود- مانع اساسی هرگونه تحول انقلابی در افغانستان می باشد. برای دستیابی به آزادی، سلطه امپریالیستی باید تماما از افغانستان برچیده شود و این پیش شرط هرگونه تحول به نفع مردم افغانستان می باشد. سقوط طالبان باریگر نشان داد که گرچه مخالفت با طالبان و تاکید بر ضرورت سرنگونی چنین دارو دسته ای امری درست و انقلابی بود؛ اما این سرنگونی تنها زمانی می توانست به آزادی و رهایی مردم ستمدیده منجر گردد که با نابودی سلطه امپریالیستی عجین گردد.

صفحه ۲

دوازده روزی که آرژانتین را تکان داد!

مبارزه بی امان توده ها در آرژانتین ادامه دارد

• دولت آرژانتین به خاطر پیاده کردن برنامه های غارتگرانه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی ۱۳۲ میلیارد دلار به موسسات مالی گوناگون بدهکار است. در این حال ۱۵ میلیون نفر از جمعیت ۳۶ میلیونی این کشور زیر خط فقر به سر می برند...

صفحه ۱۶

در این شماره می خوانید:

- به یاد ۱۶ آذر ۲۱
- گرامی باد انقلاب کبیر اکتبر ۲۲
- گزارشی از مبارزه چریکی در مازندران (۴) ۲۵
- پیام فدایی فدایی و خوانندگان ۲۹
- ضرورت مخالفت! ۳۰
- گونه ای از انفجاری های فیگارو... ۳۱

نیال: ارتش تمام تلاش خود را برای نابود

کردن چریکها به کار می برد

صفحه ۱۹

☆☆☆

چه احتضار بلند و بی حاصلی ست زیستن وقتی که با استخوان شکسته اجداد هم نسل خویش زمین خشک زندگی خود را شخم می زنیم!

(پاسخی به سعید یوسف)

صفحه ۸

امحاء سلطه امپریالیسم، خواست اصلی مردم افغانستان

انسانی^(۱) را برطرف می سازد؟ یا نادیده گرفتن این واقعیت آشکار است که آنها از امپریالیسم امریکا این دشمن خونخوار خلقهای جهان خواسته یا ناخواسته چهره یک ناچی آزادی می سازند. واقعیت این است که مخالفت امریکا با طالبان نه در جهت تامین منافع مردم افغانستان بلکه درست از زاویه تداوم چپاول آنها و تحکیم سلطه امپریالیسم در منطقه می باشد. امریکا برای آزادی مردم افغانستان از دست طالبان به افغانستان لشکرکشی نکرده چرا که خود خالق و حامی همین رژیم بوده و سالها جهت حفظ منافع خود این دار و دسته جنایتکار را به جان مردم افغانستان انداخته بود. براین اساس کسانی که می پذیرند غرب و امریکا به طالبان شکل داده اند، دیگر نمی توانند در تحلیل وقایع افغانستان تغییر سیاست امریکا در جایگزینی طالبان با رژیم سرسپرده دیگری را اقدامی مترقی و گامی به جلو قلمداد نمایند. چرا که در حقیقت آنچه مانع اساسی تحول انقلابی در افغانستان می باشد گسترش سلطه امپریالیستی است که هر روز در جهت پیشبرد سیاستهای خود دارو دسته های جدیدی را در این کشور شکل می دهد.

در شرایطی که دخالت گری های امپریالیستی حق تعیین سرنوشت مردم افغانستان را به وحشیانه ترین شکلی پایمال نموده و رژیم جایگزین طالبان برآیند خواست مردم افغانستان نمی باشد در شرایطی که مردم از شرایط لازم و کافی برای انتخاب محروم بوده اند نمی توان بدون توجه به ماهیت رژیم جایگزین طالبان، تغییر طالبان را امری در جهت دستیابی به جامعه آزاد و انسانی ارزیابی نمود. آنها که در بررسی اوضاع افغانستان صرفاً به ماهیت جنایتکارانه طالبان انگشت می گذارند و سیاستهای ارتجاعی نیروهایی چون ائتلاف شمال را نادیده گرفته و از نظر دور می دارند که این جنایتکاران خود قبل از طالبان بر اریکه قدرت بوده و در زمان خود در سرکوب مردم افغانستان دست کمی از طالبان نداشته اند، هرگز نمی توانند تحلیلی درست از وقایع این کشور ارائه دهند. تغییر طالبان و بازگشت مجدد نیروهای مرتجع فوق به قدرت نشانه گامی به جلو^(۲) نیست بلکه تنها نشانگر شکل جدیدی از آرایش نیروهای امپریالیستی در افغانستان می باشد. آنچه نیز تاکنون در عمل دیده شده این است که به دنبال سقوط طالبان، دولت جدید افغانستان بدون توجه به حق تعیین سرنوشت مردم افغانستان با دخالت گری آشکار قدرتهای امپریالیستی در کنفرانس ین شکل گرفت. و دولتی که به این شکل ساخته شد در اولین گام با پذیرش دخالت نیروهای نظامی امپریالیسم در افغانستان، از همان روز اول سرسپردگی آشکار خود به اربابانش را به نمایش گذاشت.

حاکمیت طالبان تنها شکلی از اشکال اعمال سلطه امپریالیستی در افغانستان بود ولی برای دستیابی مردم به جامعه آزاد و انسانی تنها با سرنگونی یک شکل از حاکمیت امپریالیستی کارساز نمی باشد بلکه از آنجا که اساساً کل سلطه امپریالیستی - در هر شکلی که ظاهر شود - مانع اساسی هرگونه تحول انقلابی در افغانستان می باشد برای دستیابی به جامعه ای آزاد و انسانی سلطه امپریالیستی باید تماماً از افغانستان برچیده شود و این پیش شرط هرگونه تحول به نفع مردم افغانستان می باشد. اتفاقاً با تکیه بر واقعیتهای کنونی اگر در تحولات افغانستان نکته ای باید بیش از هر چیز مورد تأکید قرار گیرد این واقعیت است که تعویض مهره ها و دارو دسته های رنگارنگ موجود به هیچوجه آن گام اساسی ای نیست که مردم افغانستان باید جهت رهایی خود بردارند. تجربه سقوط طالبان بار دیگر نشان داد که گرچه مخالفت با طالبان و تأکید بر ضرورت سرنگونی چنین دارو دسته ای امری درست و انقلابی بود اما این سرنگونی تنها زمانی می توانست به آزادی و رهایی مردم ستمدیده منجر گردد که با نابودی سلطه امپریالیستی عجین گردد.

با سقوط طالبان و فرار ملاعمر که خود را امیرالمومنین می نامید و مدعی بود که مجری فرامین خدا بر روی زمین است، دیدیم که چگونه مردم به پایکوبی پرداخته و آزادانه ریش می تراشیدند و یا با مبادرت به بازی

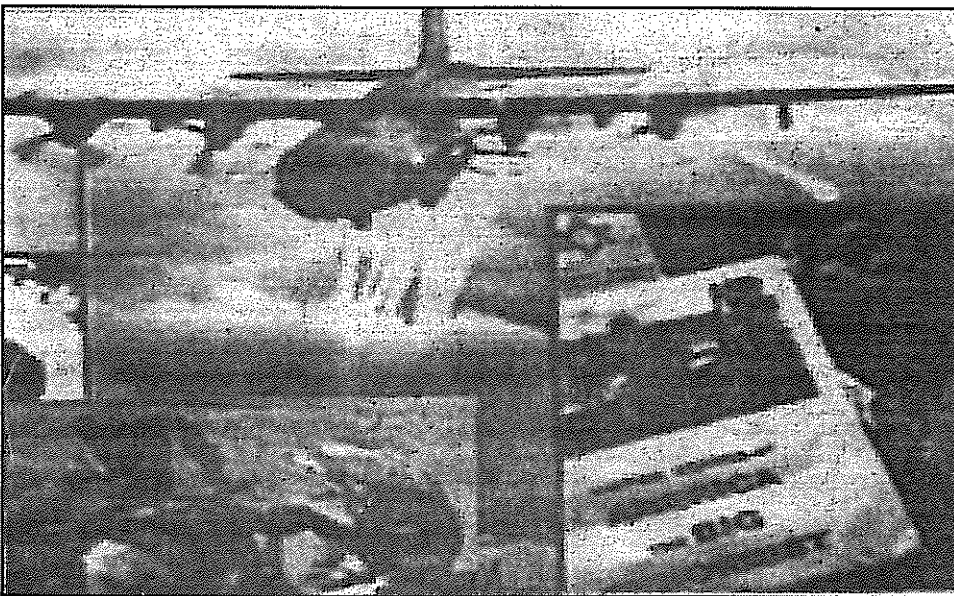
تحولات اخیر در افغانستان و از جمله سقوط سریع طالبان، بار دیگر در میان نیروهای اپوزیسیون به بحثهایی دامن زد که با زیر پا نهادن تجربه چگونگی شکل گیری جمهوری اسلامی و پی آمدهای دردناک آن برای مردم ایران، صرف سقوط طالبان را قدمی به جلو ارزیابی می کنند. دیدگاه حاکم بر چنین ارزیابی ای از سقوط طالبان بدون توجه به نقش امپریالیسم در منطقه و منافعی که امریکا در افغانستان درصدد تحقق آن است، شرط دستیابی مردم افغانستان به یک جامعه آزاد و انسانی را نه در قطع قطعی سلطه امپریالیستها از این کشور بلکه تنها در سقوط طالبان جلوه میدهد.

اما دیدگاههای فوق با واقعیات جاری در افغانستان کاملاً مبیانت دارند. این دیدگاهها علی الاصول می پذیرند که عامل اصلی تحولات کنونی در افغانستان تغییر سیاست امریکا و لشکرکشی این قدرت امپریالیستی به افغانستان می باشد. و در عین حال اکثراً قبول دارند که طالبان خود دست پخت امریکا بوده و در جهت اجرای سیاستهای امپریالیستی دولت امریکا در افغانستان شکل داده شده است. بنابراین خود این پارامترها در درجه اول نشان میدهند که امریکا به خاطر منافع مردم افغانستان نبوده و نیست که آنها را وحشیانه بیماران می کند(۳) بلکه درست برخلاف مصالح و منافع آنهاست که تجاوزی آشکار را به کشورشان سازمان داده است. اساساً در شرایطی که همواره منافع امپریالیستی در غارت و چپاول دسترنج کارگران و توده های ستمدیده نهفته است چگونه می توان تایین این منافع را نادیده گرفت و لشکرکشی امپریالیسم امریکا به افغانستان را عاملی جلوه داد که گویا موافق حاکم جهت دستیابی به یک جامعه آزاد

نکته دیگری که در تجربه سقوط طالبان باید مورد توجه قرار گیرد این واقعیت است که تبلیغات امپریالیستی در تلاش است تا شکست طالبان را حاصل بمبارانهای وحشیانه و دخالتگری نظامی خود قلمداد نماید. اما نگاهی به صحنه سیاسی افغانستان نشان می دهد که اتفاقا همان عاملی که باعث شد سالها پیش طالبان با چنان سرعتی بخش بزرگی از افغانستان را به زیر سلطه خود درآورد همان عامل حال طالبان را مجبور می ساخت با همان سرعت از صحنه خارج شود. این عامل نه بمبارانهای آمریکا بلکه حمایت قدرتهای خارجی بود که خالق و حامی طالبان بودند. اگر مساله دولت آمریکا صرفا ساقط کردن طالبان بود نیازی به این بمبارانها نبود. در واقع طالبان همان روزی که حمایت ارتش پاکستان از او سلب شد دیگر امکان بقا نداشت و قادر به دفاع از خود نبود. به همین دلیل هم چنین بمبارانهایی برای ساقط کردن آن ضروری نبود. اما اگر آمریکا تحت عنوان باصطلاح مبارزه با تروریسم، دستگیری بن لادن و یا تغییر طالبان به چنان بیمارانی ها و لشکرکشی به افغانستان میادرت نمود باید به دنبال دلایل واقعی این سیاست جنگی رفت نه اینکه اسیر تبلیغات فریبکارانه امپریالیستی شد که تمام تلاش اش خاک پاشیدن به چشم توده هاست.

واقعیت این است که امپریالیستها هیچگاه سرنوشت خود را به سرنوشت رژیم های دست نشانده شان گره نمی زنند. دارو دسته ارتجاعی طالبان که چند سال پیش با اشاره دولت آمریکا، کمک های مالی عربستان سعودی و کمکهای نظامی و لجستیکی پاکستان شکل گرفته بود تا وقتی منافع و مصالح امپریالیسم ایجاب می کرد، حمایت امپریالیستی را در پشت خود داشته و در افغانستان خدایی می کرد و به نام خدا و مذهب در جهت تامین منافع امپریالیستها با وحشی گری تمام هر صدای اعتراضی را در گلو خفه می ساخت. ولی آنگاه که منافع و مصالح امپریالیستی سقوط طالبان را ایجاب نمود، این رژیم که حمایت خدای زمینی خود را از دست داده بود حاکمیت خدای آسمان را فراموش نموده و با چنین سرعتی دود شد و به هوا رفت.

تفرق از حکومت طالبان و نه تنها طالبان بلکه هر نوع حکومت مذهبی و استبدادی البته امر درستی است اما با توجه به نقش قدرتهای بزرگ از جمله امپریالیسم آمریکا در سقوط طالبان باید به مقابله با تبلیغاتی پرداخت که در تلاش است این نفرت را دستاویزی جهت توجیه نقش تجاوزگرانه آمریکا در افغانستان قرار داده و از آن مهمتر به اشاعه دیدگاههایی دامن بزنند که جهت سرنگونی حکومتهای نوع طالبان از جمله جمهوری اسلامی به نقش قدرتهای بزرگ چشم دوخته اند. واقعیت این است که سقوط طالبان نه تنها باعث تحقق هیچیک از خواستههای اساسی مردم افغانستان نگشت بلکه به دلیل گسترش نفوذ امپریالیسم و حضور مستقیم آنها در این کشور این قدرتها اجازه ندادند که حتی خواستههای مردم افغانستان اجازه طرح یابد. این واقعیت بار دیگر ثابت نمود که در شرایط حفظ سلطه امپریالیستی، هرگونه تغییر حکومت ها از بالا صرفا اشکال اعمال این سلطه را تغییر داده و به هیچوجه به آزادی و دموکراسی و حق تعیین سرنوشت که بخشی از خواستههای اساسی توده های ستمدیده می باشد منجر نمی شود.



فوتبال که در زمان حاکمیت خدا ممنوع بود. دلی از عزا درمی آوردند. درست است که این امور حق طبیعی مردم است و حکومت هایی مثل طالبان حتی آنها را از چنین حقوقی نیز محروم ساخته بودند. اما نباید اجازه داد فریبکاران حالا دیگر زدن ریش یا امکان بازی فوتبال یا شورت ورزشی را به معنای تحقق خواستههای اصلی مردم افغانستان قلمداد نموده و این واقعیت را لاپوشانی نمایند که خواستههای اصلی مردم افغانستان تنها در شرایطی امکان تحقق می یابد که سلطه امپریالیستی نابود و شرایط آزاد و دموکراتیک در این کشور متحقق گردد. انتظار اصلاح وضع افغانستان و تحقق خواستههای مردم به دلیل سقوط طالبان و یا به طور کلی ارزیابی مثبت از سیر رویدادها در افغانستان حتی اگر در مورد مردم افغانستان که زیر چکمه های جانیان طالبان جانشان به لب رسیده و تجربه مشابهی را از سرنگذرانده اند قابل گذشت باشد برای ما ایرانیان که تجربه فرار رضاشاه و آخرین شاه خاندان پهلوی محمدرضا شاه را در مقابل چشمان خود داریم به هیچوجه توجیه پذیر نیست. ما به عینه دیده ایم که با فرار این جنایتکاران به دلیل حفظ سلطه امپریالیستی در ایران جنایتکاران دیگری برمسند قدرت قرار گرفتند که تمامی تلاش شان محکم کردن تسمه های اسارت مردم بود. بنابراین اگر هدف رسیدن به آزادی و دموکراسی می باشد قبل از هرچیز باید آن عامل اصلی که باعث اسارت و بندگی توده های ستمدیده منطقه می باشد آماج حمله قرار گیرد. و در این صورت هیچ راهی جز مبارزه قاطعانه با تمامی اشکال سلطه امپریالیستی در مقابل خلقهای منطقه نمی ماند. هرگونه چشم داشت نسبت به امکان تغییر این شرایط از بالا و یا بدست جناحهای امپریالیستی و یا جناحهای داخلی رژیم های حاکم توهمی است که ما ایرانیان تا کنون بهای سنگینی برایش پرداخته ایم. تجربه نشان داده است که تغییر حکومت ها از بالا به هیچ وجه به تحقق خواستههای اساسی و انقلابی مردم منجر نمی شود. گرچه هر جابجایی قدرت به فضاهایی دامن می زند که باعث می شود برخی از خواستههای پایمال شده توده ها موقتا هم که شده امکان بروز یابند.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

اپور توئیسم و جنگ با تروریسم

بحران ۱۱ سپتامبر معین کنند که چه کسانی چه سیاستهای مشخصی را و در خدمت به چه منافع طبقاتی معینی به پیش می برند.

هرگاه به قضیه از این منظر برخورد کنیم، آنگاه خواهیم دید که چه گروه بن لادن مزدور چنین اقدام تروریستی فاجعه باری را سازمان داده باشد - که در این صورت باتوجه به حجم و کیفیت عملیات، تدارکات لجستیکی و امکانات لازم مالی و مهمتر از همه نیاز به یک پوشش قوی امنیتی در امریکا، مجریان این طرح باید به امکانات وسیع دولتی و حمایت محافل یا نفوذ و قدرتمند متکی بوده باشند - و چه برخی محافل قدرت در دستگاه امپریالیستها برای مناقضان چنین فاجعه ای را سازمان داده باشند، در هرحال دولت امریکا از این رویداد در جهت پیشبرد سیاستهای ضدانقلابی خود در سطح بین المللی برعلیه کارگران و خلقهای محروم استفاده کرده است. در توضیح این سیاستها باید گفت که امپریالیستها در حالی که نظام آنها در موج جدیدی از یک بحران اقتصادی دست و پای می زند، زیر لوای مبارزه با تروریسم در تلاش برای ایجاد شرایط جنگی به منظور رونق دادن به اقتصاد جنگی و سرپوش گذاشتن بر بحرانهای خود و مهار آنها هستند. ۱۱ سپتامبر و قتل عام مردم بیگناه امریکا بهترین فرصت را به امپریالیستها داده تا یک هجوم ضدانقلابی همه جانبه را به کار و زندگی و به جنبش اعتراضی میلیونها تن از کارگران و خلقهای تحت ستم سازمان دهند. تحت لوای تعقیب تروریستها امریکا و شرکاء یا مرگبارترین سلاحهای پیشرفته به افغانستان حمله کرده و هر روز تعدادی از توده های بیگناه، آواره، گرسنه و بی خانمان را به خاک و خون کشیده اند. تحت این لوا امپریالیستها از آغاز یک جنگ مخوف و بی انتها برعلیه توده ها در ۶۰ کشور تحت سلطه سخن می گویند. در خود کشورهای متروپل حملات بورژوازی امپریالیستی زیر نام دفاع از امنیت ملی به آزادیهای دموکراتیک باقی مانده، به سطح معیشت توده های زحمتکش، به پناهندگان و سایر اقشار آسیب پذیر تشدید شده است. و بالاخره در یک کلام ارتجاعی ترین و تبهکارترین جناحهای

بررسی مواضعی که احزاب و نیروهای سیاسی در جریان تند پیچها و رویدادهای زنده اجتماعی اتخاذ میکنند آن بستر واقعی است که با آنکا به آن می توان جایگاه حقیقی احزاب و جریانات سیاسی در جامعه را محک زد. و به این اعتبار نشان داد که این جریانات در روند مبارزه استعمارشوندگان برعلیه استعمار کنندگان و سرکوبگران در کجا ایستاده اند. و در جریان پراتیک اجتماعی، اعمال و کردار آنها تاچه حد با ادعاهای و برنامه های رسماً اعلام شده شان مطابقت می کند.

در این تردیدی نیست که وقایع تروریستی ۱۱ سپتامبر در امریکا و پیامدهای فاجعه بار آن، یکی از رویدادهای مهم و غیر قابل اغماضی است که چگونگی موضع گیری نیروهای سیاسی حول آن از اهمیت شایانی برخوردار است. امروز در شرایطی که فاجعه ۱۱ سپتامبر به مثابه یک برکت از سوی امپریالیستها در پیشبرد مطامع استعمارگرانه و اهداف سرکوبگرانه شان در سطح بین المللی به کار گرفته شده، در شرایطی که فضای تبلیغاتی در سطح بین المللی زیر نام 'مبارزه با تروریسم' آکنده از عریده کشی ها و تهدیدات امپریالیستها برعلیه خلقهای تحت ستم و نیروهای دموکراتیک و آزادیخواه شده است، ما شاهدیم که چگونه برخی از نیروهای مدعی 'سوسیالیسم' و 'چپ' و باصطلاح 'طرفدار' طبقه کارگر، با نادیده گرفتن این واقعیت، با سرعت چشمگیری تا حد تأیید کردن سیاستهای ضدخلق امپریالیستها در بحران جاری و اتخاذ مواضع تسلیم طلبانه در مقابل این سیاستها به پیش رفته اند و ماهیت راست خود را به نمایش گذاشته اند. هدف این نوشته به طور اولی بررسی مختصر برخی از مهمترین این مواضع و دیدگاههای انحرافی است. در عین حال، شناخت مواضع انحرافی نیروهای فوق و مهمتر از آن تحلیلها و دیدگاههایی که مواضع یاد شده از آنها نشأت گرفته اند برای کارگران و توده های محروم ایران که در طول تاریخ معاصر، سلطه اهریمنی امپریالیسم و دسیسه های نواستعماری و ضدانقلابی آن را با گوشت و پوست خود لمس کرده اند از اهمیت وافری برخوردار است. شناخت این مواضع باعث می شود تا توده ها، دوستان و دشمنان خویش را بهتر تمیز دهند و به آنها کمک می کند تا سلاح آگاهی خویش در مبارزه با بورژوازی را هرچه بیشتر صیقل دهند. اما نخست لازم است تا قبل از بررسی دیدگاههای انحرافی نیروهای سیاسی حول واقعه ۱۱ سپتامبر و پیامدهای آن، تبلیغات متراکم جاری و ادعاهای دولت امریکا حول این قضیه را تا حدودی بررسی کنیم.

دولت امریکا و به تبع آن بسیاری از بلندگوهای تبلیغاتی رنگارنگ امپریالیستی بی وقفه ادعا می کنند که در روز ۱۱ سپتامبر، سازمان القاعده تحت رهبری اسامه بن لادن، که یکی از گروههای بنیادگرایی اسلامی بوده و نامش از سالها پیش در لیست تروریستی وزارت امور خارجه امریکا قرار داشته، این عملیات را از مدتها قبل سازماندهی و بالاخره زیر گوش دستگاههای امنیتی امریکا اجرا کرده است.

در کنار این ادعا ما با واقعیتهای دیگری مواجه هستیم که ادعاهای جاری را به زیر سوال می برند: برغم ادعاهای دولت امریکا در سطح مطبوعات و افکار عمومی فاکتهایی نظیر نقش محوری CIA در طراحی و خلق سازمان القاعده و سپس تقذیه و تسلیح آن، روابط سنتی بین رهبری القاعده با برخی محافل قدرت در امریکا نظیر خانواده بوش، ملاقات محرمانه بین بن لادن و مقامات CIA در بیمارستان دویی در بیهوشی بحران جاری، عدم ارائه مدارک بدون شبهه در اثبات ادعاهای دولت امریکا و... مطرح شده که در مقابل ادعاهای غالب از نقش برخی محافل قدرت راست افراطی و نظامی و یا نقش جناح طرفدار صهیونیستها و دولت اسرائیل در هیات حاکمه امریکا در این رویداد سخن به میان می آورند. طبیعتاً می توان یکی از این فرضیه ها و یا حتی فرضیه های دیگری را در این زمینه پذیرفت. اما به هر صورت برای نیروهای آگاه و انقلابی و بویژه کمونیستها صرفنظر از اینکه چه تئوری را در این زمینه بپذیرند، - امری که خود باید بر تحقیق مستقل از اوضاع و بررسی مدارک موجود و شواهد مستدل مبتنی می باشد - مساله اساسی اینجاست که در میان گرد و غبار تبلیغات جاری حول

امپریالیستی در سطح جهانی از ۱۱ سپتامبر به عنوان برکتی برای پیشبرد نقشه های جهانخوارانه و فاشیستی خود استفاده کرده اند.

اینها بخشی از آن سیاستها و اهدافی است که در لوای مبارزه با تروریسم به پیش می رود و باید در بررسی ۱۱ سپتامبر و رویدادهای پس از آن، در مرکز ثقل توجه نیروهای انقلابی و مدعی دموکراسی و آزادی قرار گیرد. اما متأسفانه در حالی که باید از پشت گرد و خاک سهمناک انفجارهای فاجعه بار ۱۱ سپتامبر، چهره کثیف و پوسیده بورژوازی امپریالیستی را تشخیص و برای مردم دنیا افشا کرد، در عوض ما شاهدیم که بسیاری از نیروهای ظاهراً چپ و دموکراتیک به عوض تمرکز بر نقشه های پلید و ضدخلقی امپریالیسم به دلیل ماهیت سازشکارانه خود، ادعاها و تبلیغات آن را پایه تحلیلهای خود قرار داده و در نهایت با سقوط به منجلاب اپورتونیسیم، همگام با امپریالیسم و ارتجاع در کارزار ضدتروریستی امپریالیستها نقش ایفا میکنند. به عنوان مثال در این رابطه میتوان به اطلاعیه کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی اشاره کرد.

یکی از بارزترین مواضع غیرانقلابی و اپورتونیستی حول فاجعه ۱۱ سپتامبر و جنگ در افغانستان را میتوان در اعلامیه کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی متشکل از حزب دموکرات، سازمان اتحاد فدائیان خلق و سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) مشاهده کرد. نویسندگان این اطلاعیه در ابتدا، اقدام تروریستی یازدهم سپتامبر را جنایتی علیه بشریت خوانده اند. سپس در ادامه اطلاعیه، مسئولیت اقدام تروریستی اخیر به عهده "جریاناتی" گذاشته شده که به نام مذهب و دین بویژه در خاورمیانه زندگی اجتماعی کشورهای مختلف را مورد تهدید قرار داده اند و با انتحار در این یا آن گوشه جهان، راهی بر بهشت موعود خود خواهند جست. اطلاعیه سپس خواستار آن شده است که "جهان متمدن" علیه تروریسم متحد شود و با آن به مقابله جدی برخیزد. نکته اصلی موضع اطلاعیه آنجاست که نویسندگان آن، پس از مقدمه چینی های فوق با صراحت تمام اعلام می کنند که "دولت امریکا حق دارد تا عاملین جنایت علیه مردمش را در هر کجای جهان تعقیب کند و در این راه تمام اهرمهای بین المللی و پشتیبانی افکار عمومی جهان را به همراه دارد". نویسندگان این سطور پس از دادن چنین امتیازهایی به یکی از بزرگترین دولتهای تروریست و تروریست پرور جهان، به یکی از جلادترین دشمنان کارگران و خلقهای تحت ستم اذعان میکنند که اما تبدیل تعقیب عوامل ترور در امریکا به جنگ علیه این یا آن کشور و بمباران مردم بی دفاع در این یا آن گوشه جهان نه مبارزه با تروریسم که مقابله با مثل با تروریستها و به کار بردن همان روشهاست.

علاوه بر این، نکته ای که در رابطه با مواضع اطلاعیه مذکور خودنمایی می کند عبارت از آن است که سازمانهای فوق، با قبول تبلیغات کر کننده بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیستی و بویژه امریکا مسئولیت اقدام تروریستی اخیر را بدون هیچ شک و شبهه ای برعهده جریانات اسلامی ضدانقلابی گذاشته اند. از این گذشته جریانات مزبور به گونه ای بسیار سطحی، به جای جستن سیاستهای زمینی و منافع طبقاتی معینی که در ورای این واقعه قرار دارد، فیلسوف مآبانه انگیزه چنین عملیات به دقت طرح ریزی شده و با پیامدهای زمینی سنگین را در آسمانها جسته و نهایتاً آن را با "انتحار" عده ای "مسلمان" آنهم به عنوان راهی برای رسیدن به بهشت موعود توضیح می دهند. تا آنجا که به بخش اول این ادعاها در مورد نقش جریانات مذهبی و اسلامی باز میگردد، سازمانهای کمیته عمل برای دموکراسی هیچگونه مدارک و شواهد مسلم و از این کمتر هیچ استدلال و نتیجه گیری مستندی برای اظهارات خود ارائه نمی دهند. آنچه که میتوان فهمید این است که اتکاء آنها به این حکم و سپس اتخاذ موضع برپایه چنین حکمی، اساساً با استناد به تبلیغات جهت دار بلندگوهای امپریالیستی و قدرتهای بزرگی انجام می گیرد که برای تحمیل افکار عمومی، برای بهره برداری هرچه وسیعتر از چنین اقدام تروریستی ای از همان اولین لحظه وقوع حادثه به بمباران اذهان عمومی متوسل شده اند و می کوشند مغز مردم را با این اباطیل پر کنند که عملیات بی سابقه و عظیم ۱۱ سپتامبر کار غیر قابل پیش بینی و شوکه کننده عده مسلمان بنیادگرا بوده که دور از چشم دستگاههای عریض و طویل امنیتی غرب، برای تهیه بلیط به بهشت چنین اقدامی را انجام داده اند.

همسویی و تمکین اعلامیه فوق با تبلیغات عوامفریبانه امپریالیستی تنها به مورد فوق ختم نمی گردد. در ادامه اطلاعیه ما می بینیم که چگونه عریده کشی های بوش و مقامات کاخ سفید و همپالگی هایشان در دولت انگلیس برعلیه مردم دنیا، مبنی بر ضرورت اتحاد جهان متمدن - یعنی به صف شدن دوباره حکومتهای ارتجاعی زیر بیرق امریکا - برای مبارزه با تروریسم - که همان اسم رمز اقدامات تجاوزکارانه امریکا و سایر شرکا برعلیه منافع توده های مردم در اقصی نقاط جهان است - تأثیرات مقهورکننده خود را بر نوع و محتوای موضع گیری کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی به وضوح برجای گذارده است. در این رابطه اطلاعیه کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی نیز همصدا با عریده کشی های بوش و مقامات کاخ سفید تأیید می کند که "شکی نیست که باید جهان متمدن، علیه تروریسم متحد شود و با آن به مقابله جدی برخیزد" شاید بیان چنین عبارتی به خودی خود قابل انتقاد نبود، هرگاه که نویسندگان اطلاعیه تعریف و درک خود از "جهان متمدن" را ارائه می دادند، و تروریستهای بین المللی که باید در مقابلشان متحد شد را معرفی می کردند. اما اطلاعیه با زیرکی تمام بدون وارد شدن به این بحث ترجیح داده که ترمولوژی "جهان متمدن" را به همان گونه به کار ببرد که مرتجع ترین شخصیتهای کار به دست امپریالیسم نظیر بوش و بلر و شرکاء طرح کردند. آنهم در شرایطی که در تبلیغات امپریالیستی بویژه پس از ۱۱ سپتامبر، همه جا منظور از "جهان متمدن" همان "تمدن غرب" و دولتهای امپریالیستی و منظور جهان غیرمتمدن و عقب افتاده همان "تمدن اسلامی" - که اسم مستعار تبلیغات امپریالیستی در برخورد با فرهنگ توده های تحت ستم در کشورهای تحت سلطه می باشد - بوده است.

بله! رعب و وحشتی که شاخ و شانه کشیدن امپریالیستها پس از انفجارهای ۱۱ سپتامبر به راه انداخته است تأثیر خود را در موضع گیری نیروهای نظیر کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی به جا گذارده است تا حدی که آنان یکبار دیگر تا سطح پذیرش و تکرار ارتجاعی ترین ایده ها و نظرات نظریه پردازان مرتجع امپریالیستی سقوط کرده اند. اما از این مقدمه چینی ها که بگذریم انتقادات از مواضع کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی به موارد محدود بالا ختم نمی شود. سازمانهای متشکل در این کمیته، رسوایی خود را آنگاه به نمایش می گذارند که در ادامه اطلاعیه شان پس از تکرار

جدیدی از آتش افروزی و ایجاد شرایط جنگی بر علیه کارگران و خلقهای محروم و در واقع تمامی بشریت تحت ستم می باشد.

متن ساده شده این دادخواست که چند روز بعد در حالیکه کلمات آن به دقت انتخاب شده بود توسط بوش اعلام شد و به طور روزمره از طریق بوقهای تبلیغاتی امپریالیستها به خورد افکار عمومی داده می شود به شرح زیر است:

در یازده سپتامبر مراکز اقتصادی - نظامی ما، سبیلهای "دمکراسی" و "تمدن" بشریت در "مهدآزادی" یعنی آمریکا به ناگهان توسط "تروریستهای مسلمان بنیادگرا" که همواره با "تمدن عظیم غرب" و با "پیشرفتهای" و "فرصتهای" جوامع ما در تضاد و کینه و عداوت قرار داشته اند مورد حمله قرار گرفته است. کشتار مردم آمریکا - جنایت علیه بشریت است. این حمله اعلان یک جنگ، "اولین جنگ قرن بیست و یکم" جنگی "طولانی و نا مشخص" به ما، از سوی "دشمن" یعنی "تروریسم" است. (تروریستهایی که ما می پذیریم بسیاری از آنها را خودمان درست کرده ایم). حال ما به همه اعلام می کنیم که می خواهیم از هر ابزار، قانون، وسیله و راه "تابود" کننده ممکن استفاده کنیم تا این "دشمن" خودساخته یعنی "تروریسم" و تمامی "رژیمهای حامی آنها" - که فعلا در لیست ما شصت کشور قرار دارند - را در جریان یک "جنگ" نا محدود "زیر نام "آزادی بادوام" مجازات کنیم! پس آهای ا دولتیهایی که تا کنون کاملاً تسلیم خواستها و منافع دولت آمریکا و شرکاء نشده اند، آهای مردم آزادخواه، دمکرات و ضدامپریالیست، بدانید که دیگر "راه وسطی" وجود ندارد. یا در صف مظالم و سیاستهای دولت آمریکا و یا با "تروریستها" یا "باما" یا "بر علیه ما" روشن است که هر نیرویی که مرعوب این عریده کشی ها نشود زیر اسم "تروریست" بدترین عقوبتها را خواهد دید. و مانند مردم افغانستان، آواره و گرسنه، دریدر و بی خانمان و کشته خواهد شد. ما داریم "دشمنان" آمریکا را تعقیب می کنیم و انتقام خون مردم کشته شده آمریکا را با تمام ابزارهای ممکن می گیریم و در این راه هر اعتراضی را با سانسور، با گذراندن لوایح سرکوبگرانه و قوانین "ضد تروریستی" و در مرحله آخر با زندان و زور و جفاک خفه خواهیم کرد. پس همه حساب کارشان را بکنند! یا "با" ما یا "بر علیه" ما!

این دادخواست "جهان متمدن" و در راس آن آقای بوش و شرکاء و ائتلاف نیروهای متحد امریکاست که پس از ۱۱ سپتامبر صادر شده و حیات و هفتی

سخنان امپریالیستها به طور صریح و کت بسته لشکرکشی ارتشهای متجاوز امپریالیستی به افغانستان و هر کجای دیگر دنیا را محترم می شمارند و از "حق" آمریکا در تعقیب "عاملین جنایت علیه مردم" دم می زنند. با چنین موضع گیری سیخفانه ای، "کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی" و یا بهتر بگوئیم حزب دمکرات کردستان، سازمان اتحاد فدائیان خلق و راه کارگر در واقع می پذیرند که دولت تجاوزگر آمریکا، این مظهر بارز تروریسم بین المللی، دولتی که دستان اش تا مرفق به خون میلیونها تن از مردم بیگناه دنیا، از یوگسلاوی و آلبانی گرفته تا عراق و سومالی و از کویا و شیلی گرفته تا ایران و افغانستان و... آلوده است، در کارزار اخیر برای دفاع از "دمکراسی" و "تمدن" برآستی قصد تعقیب و از "ریشه برکندن" تروریسم و تعقیب عوامل ترور را دارد. و به همین دلیل نیروهای فوق چنین "حق" انتقامجویی را به آمریکا و سایر شرکاء می دهند. روشن است که این تصور در واقع بینانه ترین قضاوت ممکنه از جنبه ای بلاهت مطلق است. اما همین بلاهت مطلق به عنوان سلاحی در دست امپریالیستها با هدف تحقیق توده ها به کار گرفته می شود و در خدمت توهم پراکنی برای قبول بی چون و چرای تبلیغات عوامفریبانه امپریالیستهای متجاوز و جلا در می آید. و گرنه چه کسی است که نداند که به اصطلاح تروریسم اسلامی و گروههای تروریستی اسلامی این مظاهر بارز ارتجاع و ضدانقلاب، این دشمنان قسم خورده آزادی و دمکراسی و تمدن، اساسا خودشان زاده و دست پرورده عالیجنابان "تمدن" و "دمکرات" کاخ سفید نشین و شرکاء بوده و تمامی جنایاتی را که بر علیه "تمدن" و "بشریت" و "دمکراسی" مرتکب شده اند در خدمت منافع همان عالیجنابانی انجام داده اند که زنجیر آنها را در دست داشته و دارند. مضاف بر این چه کسی است که نداند اصولا دولت آمریکا در شرایطی به عریده کشی های "ضد تروریستی" مشغول شده و کارزار "مبارزه با تروریسم" را سازمان داده که خود در چند دهه اخیر منشاء بزرگترین و مجهزترین تروریسم بین المللی بوده و اصولا ترور و سرکوب و آدمکشی با حیات آن در هر گوشه گیتی گره خورده است. با توجه به این واقعیات از نیروهای فوق باید پرسید که چگونه می توان ادعاهای اخیر دولت آمریکا در "مبارزه با تروریسم" را قبول و از آن بدتر به این دولت "حق" داد تا به هر اقدام تجاوزگرانه نظامی آنها با استفاده از "تمام اهرمها" دست بزند و زیر نام "تعقیب" تروریستها و حامیان آنها با پیشرفته ترین سلاحهای مرگبار به انتقام کشی پرداخته و به جان مردم بیگناه و توده های محروم منطقه بیافتد؟ واقعیت این است که موضع گیری "کمیته اتحاد عمل برای دمکراسی" بر هیچ اصول و پرنسیب انقلابی و دمکراتیک استوار نبوده و اساسا نشانگر بی مایگی و جا زدن در مقابل عریده های "آی تروریست"، "آی تروریست" آمریکا و سایر مرتجعین بوده و در نتیجه به یک صف شدن آنها با دشمنان قسم خورده خلقهای تحت ستم در سطح بین المللی انجامیده است. به جای افشای چهره عاملین اصلی ترور و سرکوب در سطح بین المللی، یعنی بورژوازی امپریالیستی و دولتهایی که منافع این طبقه را نمایندگی می کنند، به جای نشان دادن واقعیت رابطه گروههای اسلامی مزدور و سیاستخته تروریست با اربابانشان یعنی دولت آمریکا و شرکاء، به جای مخالفت قاطع و صریح با تجاوزکاری و توسعه طلبی امپریالیستها و دفاع از حق آزادانه تعیین سرنوشت مردم محروم افغانستان بر علیه رژیم مزدور طالبان و حامیان اش، و بالاخره به جای افشای سیاستهای ضدانقلابی و فاشیستی ای که آمریکا و شرکاء زیر لوای "مبارزه با تروریسم" در جریانات بعد از ۱۱ سپتامبر به پیش می برند، حزب دمکرات کردستان، سازمان اتحاد فدائیان خلق و راه کارگر نگران پایداری شدن "حق" دولت آمریکا در تعقیب عوامل جنایت علیه مردم "جهان" شده اند و ضمن دادن چراغ سبز برای انتقام گیری به دولت آمریکا به آنها اطمینان می بخشند که در این راه می توانند از "تمام اهرمهای بین المللی" استفاده کنند و از این گذشته پیشاپیش و با سخاوت احمقانه ای مجوز "پشتیبانی افکار عمومی جهان" (م) را نیز به تبهکاران بین المللی می دهند. سازمانهای فوق با این اطلاعیه نشان می دهند که برای آنکه با اتخاذ موضعی عاقبت طلبانه و غیرانقلابی بتوانند سرشان را حفظ کنند و متهم به "همکاری با تروریستها" و "دشمنان آمریکا" نشوند تا چه حد حاضرند بی اصولی به خرج دهند. در واقع با این موضع گیری، نیروهای نامبرده در "اتحاد" با هم، پای دادخواست ضدانقلابی فضاحت باری را امضا میکنند که توسط جناب بوش و سایر دست اندرکاران کاخ سفید پس از وقایع ۱۱ سپتامبر تنظیم شده و توجیه گر دور

* البته برای ما روشن نیست که هنگامی که این سازمانها از "پشتیبانی افکار عمومی جهان" از اقدامات آمریکا در تعقیب تروریستها دم می زنند، وقوع تظاهرات های بی وقفه و هزاران نفری مردم آگاه در بسیاری از کشورهای نظیر آمریکا، انگلیس، استرالیا و... در مخالفت با سیاستهای تجاوزکارانه آمریکا و جنگ افغانستان را چگونه توجیه می کنند. آیا اینها هم جزء افکار عمومی نیستند؟

میلیونها تن از کارگران، زنان، کودکان و مردم گرسنه و آواره راه‌هدف گرفته و در افغانستان هر روز با استفاده از زور نظامی قربانیان بیشتری را در راه مطامع جهانخواهران متجاوز برجای می‌گذارد. کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی با اتخاذ موضعی که شرحش رفت در واقع بر تمامی این اعمال وحشیانه و جنایتکاری های ناشی از "ادعاینامه" کاخ سفید پس از ۱۱ سپتامبر پیشاپیش مهر تأیید زده و خود را شریک ریختن خون تمامی خلقهای محرومی کرده که از آغاز جنگ و لشکرکشی وحشیانه امریکا و شرکاء به افغانستان به گونه ای قربانی عملیات تجاوزکارانه و مرگبار نیروهای متحدین شده اند.

البته اطلاعیه نهایتاً با اظهار تگرانی عمیق از "خطر جنگ" و "قدرت نمایی" دولت امریکا داد سخن می‌دهد و به دولت امریکا اندرز میدهد که "بمباران مردم بی دفاع" و "جنگ علیه این یا آن کشور" نه مبارزه با تروریسم که "مقابله به مثل با تروریستها" و به کار بردن همان "روشهاست". ولی این اظهار تگرانیها پس از صدور اجازه نامه نویسندگان اطلاعیه و اعطای "حق" انتقام گیری با تمامی اهرمهای بین المللی به دولت امریکا، در زندگی واقعی فقط به درد رد گم کردن و پوشاندن ماهیت راست روانه و تسلیم طلبانه موضع فوق می‌خورد. در این زمینه تنها باید متذکر شد که موضع "کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی" به مراتب حتی از موضع بسیاری از جناحهای بورژوازی امپریالیستی که از همان اولین روز حادثه ۱۱ سپتامبر با در نظر گرفتن اوضاع و منافع خود، راجع به هرگونه اقدام نظامی و لشکرکشی "ماجرای جوانه" امریکا و شرکاء زیر لوای "مبارزه با تروریسم" هشدار دادند و حتی با سازمان دادن کمیتهای ضدجنگ، پیگیرانه "بمباران مردم بی دفاع" و "جنگ علیه افغانستان" را محکوم کردند انفعالی تر و راست تر است.

با تبلیغات رست ترین جناحهای بورژوازی امپریالیستی سریعاً به منظور لغو قانون مزبور به تبلیغات جهت دار نپردازد. بدیهی است که دولت امریکا برای لغو این قانون بخشا نیازمند تأیید افکار عمومی بوده و نیروهایی نظیر "کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی" به وسیله خود با اتخاذ چنین مواضع غیرانقلابی ای در آن جهت حرکت می‌کنند. موضع "کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی" با تأیید سیاستهای ضدانقلابی هیات حاکمه امریکا و قبول حق انتقام کشی این دولت - آنها هم درست در حالیکه در منطق آنها حق اعمال قهر و انتقام گیری خلقهای تحت ستم در واکنش به جنایات پیشمار امپریالیستها در هر گوشه جهان بدون تفکیک کردن صف مرتجعین و انقلابیون "ترور" نام گرفته و مطرود است - رسماً در خدمت کارزار ضدانقلابی امپریالیسم امریکا و متحدینش قرار گرفته و به کار جاده صاف کردن برای ماجراجویی های جنگی و لشکرکشی های نظامی آنها درآمده است.

برای درک هرچه بهتر رسوایی مواضع غیرانقلابی "کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی" در مورد حوادث ۱۱ سپتامبر و اهمیتی که این نوع موضع گیری دارد باید به یک جنبه دیگر موضوع اشاره کنیم. حزب دمکرات کردستان، سازمان اتحاد فدائیان خلق و راه کارگر در شرایطی به تروریستهای کاخ سفید نشین و عمالشان اجازه تعقیب تروریستها "در هر کجای جهان" و با استفاده از تمامی اهرمهای بین المللی را می‌دهند و در شرایطی برای آنها جواز انتقام و حمله صادر می‌کنند که پیش از ۱۱ سپتامبر حتی مجلسین امریکا به خاطر رسوایی های پیشین دستگاههای جاسوسی و ترس از افکار عمومی جرات صدور چنین مجوزهایی را به شکل قانونی نداشتند.

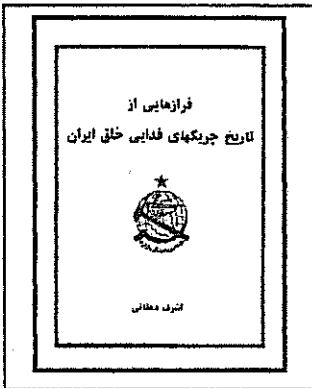
در این رابطه همه میدانند که سالها پیش با رو شدن توطئه تروریستی سازمان جاسوسی امریکا CIA در اعزام تروریست برای قتل فیدل کاسترو و فضاحت عمومی ناشی از آن برای هیات حاکمه امریکا، مجلس این کشور برای کنترل خشم عمومی و فریب مردم مجبور به گذراندن قانونی شد که مطابق آن قدرت مانور دستگاه جاسوسی این کشور CIA در تعقیب و مجازات مخالفان دولت امریکا در حریم کشورهای دیگر محدود شده و چنین عملیاتی ظاهراً منوط به کسب اجازه قانونی گشت. این محدودیت کم رنگ ولی قانونی دهها سال به قوت خود باقی ماند و برغم تلاشهای متعدد برخی محافظ قدرت در هیات حاکمه امریکا حداقل در روی کاغذ تغییری پیدا نکرد. اما رویدادهای ۱۱ سپتامبر بهترین فرصت را به هیات حاکمه امریکا و قانونگذاران مرتجع این دولت داد تا با استفاده از فضای متشنج خلق شده و

دو انفجار مهیب و بی سابقه در امریکا و پیامدهای تهدید برانگیز آنها به ویژه رفتار خوف آور هارترین جناحهای امپریالیستی در امریکا و هم پیمانانش که زیر نام "مبارزه با تروریسم" در صدد تشنج آفرینی و ایجاد شرایط جنگی و به طور کلی سازماندهی یک هجوم ضدانقلابی در تمام عرصه ها بر علیه کارگران و خلقهای تحت ستم، کمونیستها، نیروهای آزادیخواه و مترقی هستند، بسیاری از سازشکاران را مقهور کرده است. اعلامیه "کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی" که منعکس کننده مواضع حزب دمکرات کردستان، راه کارگر و سازمان اتحاد فدائیان خلق می‌باشد، جلوه بارز این حقیقت است.

ع شفق - آذر ۸۰

منتشر شده:

**برای تهیه این کتابها
به میتوانیدبا آدرسی
صندوق پستی سازمان
تماس بگیرید.**



در یک جلد

چه احتضار بلند و بی حاصلی ست زیستن وقتی که با استخوان شکسته اجداد هم نسل خویش زمین خشک زندگی خود را شخم می زنیم!

(پاسخی به سعید یوسف) (*)

اگر آگاهی نتیجه بازتاب واقعیات عینی در ذهن انسان است، زبان مجرایی است، ظرفی است؛ زبان وسیله ای است که آگاهی آدمی با آن به سخن درمیاید. در عالم پهناور کلمات، در گستره ی بیکران کلام، همه ی واژه ها، همه ی مفاهیم جهان در لحظه و هر آن در اختیار ماست تا از واقعیات بگوییم، تا واقعیات را به گویش درآوریم؛ تا نه تنها زندگی را آنطور که هست، بلکه از آن نیز فراتر، تا زندگی را آنگونه که باید باشد ترسیم کنیم و به هم نشان دهیم. اما همیشه در این کار موفق نیستیم.

برای مثال، میتوان از مطالبی تحت عنوان "تنها شاعر انقلابی، شاعری است که مرده باشد" نام برد که اخیراً توسط سعید یوسف به نگارش درآمده است. یقیناً هر نوشته ای و بویژه یک نوشته ی جدی، هدف یا اهداف معینی را تعقیب نموده و پیام مشخصی برای خواننده اش دارد. اجازه دهید با هم به این نوشته ی سعید یوسف، به "اهداف معین" و "پیام مشخصی" آن نگاهی بیاندازیم و ببینیم او در این نوشته با "خود" چه "خبر" آورده است.

در ابتدا باید خاطر نشان ساخت که نوشته مرده بحث، بنابه اظهار خود نویسنده، به عنوان "اشاراتی تکمیلی" به متن سخنرانی ایشان در مراسم گرامیداشت سعید سلطانپور در شهر ونکوور کانادا، افزوده شده و به همراه متن سخنرانی مزبور، مشترکاً بصورت گفتاری دو بخشی منتشر گردیده است. ما فعلاً از تقد و بررسی متن این سخنرانی و "پلمیک ادبی سیاسی" مطرح شده در آن خودداری مینماییم. اما دست کم برای درک ارتباط میان گفتار "اول" و "دوم" (یعنی همان "افزوده های بعدی" یا "اشارات تکمیلی" نویسنده) هم که شده، نگاهی گذرا به گفتار "اول"؛ یعنی به متن این سخنرانی را مفید میدانیم.

سعید یوسف در متن سخنرانی خود — که عنوان بامسمای "چرا سعید؟ چرا گرامیداشت؟" را بر خود دارد — پرسش بسیار بجا و مهمی را در برابر شنونده (و اکنون در برابر خواننده) قرار میدهد. او میپرسد:

"... اگر که از اعدام سعید سلطانپور بیست سال میگذرد، ... از شهادت رفقای مثل پویان و احمدزاده و مفتاحی ۳۰ سال میگذرد. ... چرا ما برای آنها، در سی امین سال شهادت یا اعدامشان ... چنین گرامیداشتی، نمیگذاریم؟ آیا ما میخواهیم بگوییم که سعید از آنها انقلابی تر بود؟ میخواهیم بگوییم سعید نقش مهمتری به عنوان یک فرد سیاسی و انقلابی داشت؟ ... پس چرا ما برای سعید این برنامه ها را میخواهیم برگزار کنیم؟"

ولی متأسفانه، او در پاسخ به این پرسش (ها)، جواب چندان ارزشمندی به خواننده نمیدهد. وی در توضیح و پاسخ به این مطلب میگوید:

"فکر میکنم که اگر تفاوتی باشد، در "شاعر بودن" سعید سلطانپور است و ما به خاطر "سعید سلطانپور شاعر" است که جمع شده ایم در اینجا. ... در واقع سعید سلطانپور شاعر، موفقی ما به یادش میافتیم که احساس میکنیم از او به عنوان

یک انقلابی بزرگ باید یاد بگیریم. و شاید هم این همان چیزی باشد که به نوعی سعید سلطانپور شاعر، از آن ابتدای اعدامش تاکنون، از آن رنج برده است. ... من گمان میکنم که ما در حق سعید تا به حال ظلم کرده ایم که آن چهره "سعید شاعر" را کمتر برجسته کرده ایم. ... به "خود" "سعید شاعر" کمتر توجه کرده ایم با این برجسته کردن "سعید انقلابی"، آمده ایم آن وجهش را از ذهنها پاک کرده ایم و ..."

همانطور که از مضمون این گفته ها پیداست، برجستگی — یا به عبارت سعید یوسف — "برجسته کردن" زندگی و شخصیت "انقلابی" سعید سلطانپور ظاهراً باعث گردیده تا "ما" به "وجه دیگر" شخصیت اجتماعی او؛ یعنی به "شاعر" بودن سعید، "کمتر توجه" کنیم. حتی از این هم "ظالمانه تر" — بنابه اعتقاد او — "با این برجسته کردن "سعید انقلابی"، آمده ایم آن وجهش را از ذهنها پاک کرده ایم!"

به همین دلیل و گویا برای جبران "ظلمی" که "ما" بر سعید روا داشته ایم، نویسنده اعلام میکند که: "ما به خاطر "سعید سلطانپور شاعر" بخاطر "سعید شاعر" در اینجا جمع شده ایم.

اما این "سعید شاعر" کیست؟ خوب، چرا ما به خاطر او و نه به خاطر "نیما" و "فروغ" و "آخوان" و "نادر" اینجا جمع نشده ایم؟ چرا ما برای آنها چنین گرامیداشتی، نمیگذاریم؟ آیا ما میخواهیم بگوییم که سعید "به لحاظ شعری" از آنها "بزرگتر و برجسته تر" بود؟ میخواهیم بگوییم سعید نقش مهمتری "به عنوان یک شاعر" داشت؟ پس ما چرا برای سعید این برنامه ها را برگزار میکنیم؟

همانطور که ملاحظه می کنید، حتی پس از آنکه به شیوه سخنران از سعید سلطانپور رفع "ظلم" گردیم و مطابق سفارش او از بیشتر برجسته کردن "سعید انقلابی" و کمتر توجه کردن به "سعید شاعر" دست برداریم (۱) و مثل خود سخنران گفتیم که "من برای ادای احترام به سعید سلطانپور شاعر است که آمده ام اینجا"، ما باز به همان نقطه آغاز بازمیگردیم؛ یعنی همچنان با این سوال روبرویم که خوب، چرا سعید؟! چرا گرامیداشت؟! (خطوط تأکید از من)

واقعیت آن است که در معرفی و بررسی شخصیت و جایگاه اجتماعی افراد، این شیوه از بحث و این نوع از استدلال نه تنها بی ثمر بلکه مقلطه آمیز است. تجزیه شخصیت اجتماعی شاعری انقلابی چون سعید سلطانپور به "سعید انقلابی" و "سعید شاعر" اگر نگوییم "ظلم"، خود خطایی است نابکار. چرا که هیچ کدام از این دو "سعید" — همچون دو چهره ی مستقل — شهابتی به "سعید واقعی"؛ شهابتی به "تصویر واقعی" سعید، ندارند. در واقع، وظیفه کسانی که میخواهند تصویر واقعی سعید را به دیگران نشان دهند آن است که از تجمع زیبا و پرتین "انقلاب" و "شعر" در شخصیت اجتماعی او سخن بگویند. چرا که "سعید واقعی" محصول تلفیق این دو بود. چرا که اندیشه انقلابی سعید در اشعارش (و در سایر فعالیت های فرهنگی او) و اشعار او در اندیشه به انقلاب به سرایش درمیاید. چرا که بدون "سعید انقلابی" درک و توصیف "سعید شاعر" و بالعکس، بدون "سعید شاعر" فهم و

وصف "سعید انقلابی" (اگر نگویم غیرممکن) مهمل و بی مایه خواهد بود. سعید، شاعر و هنرمندی است مبارز که به رنج و محنت توده های مردم آگاه است. ریشه های آن را نیز خوب می شناسد. او به آرمانهای تیرباران شده خلق می اندیشد. او به مبارزه؛ او به انقلاب می اندیشد. او به "سازمان مردم"، او به تحزب، می اندیشد. او به سوسیالیسم؛ او به محو طبقات می اندیشد ... و این همه را در قالب شعر و هنر به گویش درمی آورد. او شریان شاداب و شگوه مند "شعر شورشی" است. او "شاعری شورشی"؛ او خود یک "شورشی" است. جرم او نیز جز این نبود. پس به خون اش در نشاندند ... همانگونه که با "فرخی" و با "عشتی"؛ همانگونه که با "خسرو" و "کرامت" چنین کردند. این است آنچه که به زندگی و شعر سعید ویژگی می بخشد. و این است آن "ظلمی" که بر او، بر آنان، و در واقع بر همه ما رفته است. و هم از این روست که قلب مجروح ما؛ که قلب مجروح مردم، در پایان هر بهار، به یاد آن سعید، به یاد آن شاعر شورشی شوید هر سال اشک میریزد؛ اشکی به رنگ خون.

سعید یوسف در ادامه سخنان خود و در بررسی و توضیح آثار ادبی سعید سلطانپور، خطاب به کسانی که شعر سعید را نفی میکنند و "میگویند شعر باید تصویر داشته باشد و ..." میگوید:

"من در کتاب ... سعی کرده ام که نشان بدهم اولاً شعر سعید، که شما میگوید شعر باید تصویری باشد، شاید حتی زیادی تصویر دارد، و نوع تصویرش هم هیچ فرقی ندارد با نوع تصویری که در شعر سپهری، فروغ و دیگران شما ببینید."

او سپس با ذکر برخی از "تصاویر شعری" فروغ، سپهری و کدکنی و مقایسه آنها با تصاویر شعری شعر سعید چنین نتیجه گیری میکند که:

"... اگر در تصاویر شفیعی کدکنی که ... رنگی از تعهد هم به آن اضافه میشود. این تعهد در شعر سعید به شکل خیلی بی پرده تر، به شکل آشکار و قوی، خود را نشان میدهد. صدای سعید صدایی است که از بند و کشتارگاه به گوشمان میرسد. فریاد خونینی است از درون شکنجه گاه که ما میشنویم. این تفاوت تصاویر سعید با آنهاست. پس، تصاویر سعید هم غایب نیست ... یک قدری زیادی هم هست اما از نوع انقلابی و متعهدانه." (خطوط تأکید از من)

بطوریکه ملاحظه میکنید ما در بیانات فوق با نوعی تناقض روبرو هستیم. به این معنا که بلاخره معلوم نیست که "شعر سعید" که "تصاویر شعری" سعید با شعر و تصاویر آن "دیگران" فرق دارد یا خیر؟! شاید بتوان تناقض بالا را محسوس پنداره های پراکنده و پریشانی تلقی کرد که "جرقه" وار در ذهن سخنران پرسه میزند است. شاید هم بتوان آن را به این ربط داد که سخنران خواسته است به زعم خود "یک گام فراتر بگذارد و جنگ را به زمین دشمن، به زمین مخالفان شعر سیاسی، بگشاند و درست در همان جا و با اتکا به معیارها و موازین مورد قبول خودشان نادرستی حرفهایشان را نشان بدهد." (به نقل از "تنها شاعر انقلابی، شاعری است که مرده باشد"). به هر حال، تفاوت پیرامون این مطلب را به عهده خواننده واگذار میکنیم. اما قدر مسلم آنکه در معرفی چهره "سعید شاعر"، خود سخنران نیز - و علیرغم همه تأکیدات او در رابطه با "ظلمی" که "ما" به "سعید شاعر" روا داشته ایم - لاجرم باز و بناچار به همان "وجه" یا "چهره" ی سعید و بعبارتی به همان "سعیدی" میرسد که ما از ابتدا و در واقع سالهای سال پیش از این سخنرانی، خوب می شناختیم اش؛ یعنی به انقلابی و متعهد بودن "سعید شاعر" و یعنی به شاعری انقلابی و متعهد بنام سعید سلطانپور. خب حاصل این همه گلنچار "ادبی" و خاصیت این همه بحث در وصف "ظلمی" که به سعید رفته است، چیست؟! شاید هم سخنران به واقع از "سعید" دیگری سخن

میگوید! از "سعیدی" که کمتر به او توجه شده و به این صورت مورد "ظلم" واقع گردیده؛ یعنی از خود او، یعنی از "سعید یوسف"!

حال که با "محتوای سخنرانی سعید یوسف قدری آشنایی پیدا کردیم، اکنون باید به "افزوده های بعدی" او پرداخت.

با توجه به توضیحات خود نویسنده، میتوان و بدرستی نیز باید چنین نتیجه گرفت که بحث ارائه شده در سخنرانی مزبور ناکافی یا ناکامل بوده است. لذا برای تکمیل آن، سخنران لازم دانسته است که "به دنبال این متن" (یعنی متن سخنرانی) "اشارات تکمیلی هم" بیاورد. به هر ترتیب - و هرچند که سخنان قبلی سعید یوسف چیزی به دانش ما نیافزود - ببینیم "افزوده های بعدی" او چگونه از پس این؛ چگونه از پس این "کار ناتمام" برخوردار آمد!

همانطور که از عنوان "اشارات تکمیلی" ی سعید یوسف پیداست - و بطوریکه خود او نیز تصریح نموده است - عبارت "تنها شاعر انقلابی، شاعری است که مرده باشد"، در واقع کنایتی است به آن "ضرب المثل نژادپرستانه سفید پوستهای امریکای شمالی که "سرخپوست خوب، سرخپوست مرده است" (در جامعه یهودیان اسرائیل هم یک چنین "ضرب المثل" احقانه ای راجع به اعراب ساخته شده است).

نویسنده در ابتدا توضیح میدهد که "انگیزه" ی او برای نوشتن این مطلب، "خواندن نوشته ای از اشرف دهقانی است درباره احمد شاملو، به نام "شاملو در شط جاری تاریخ". او در معرفی نوشته مزبور میگوید:

"این نوشته، گذشته از ... از این نظر هم جالب است که در واقع مروری بر تاریخ معاصر ایران است از دریچه شعر شاملو، و البته که از موضعی بسیار ویژه. ... آشنایی با این نگاه ویژه به شعر، جالب است."

ظاهراً، این "موضع بسیار ویژه"، این "نگاه ویژه به شعر"، همان نگرشی است که به زعم نویسنده تنها یک شاعر مرده را، شاعری انقلابی میدانند. اما مگر اشرف دهقانی در این نوشته چه گفته است که نویسنده را به یاد ضرب المثل "نژادپرستان" انداخته است!!

سعید یوسف مینویسد:

"... اولین چیزی که توجه مرا جلب کرد این بود که در سراسر این نوشته نسبتاً طولانی ... تنها یک بار، آن هم در یک پاروقی، نام سعید سلطانپور آمده است ..."

او در ادامه همین جمله و بدرستی، بلافاصله اضافه میکند که:

"البته این در نوشته ای که درباره شاملوست قابل درک است." (خط تأکید از من)

با وصف این، معلوم نیست که اگر این موضوع - چنانکه خود نویسنده نیز تصریح نموده - قابل درک بوده و فهمیدنی است، دیگر تأکید و اساساً اشاره به این که نام سعید سلطانپور "تنها یک بار" و "آن هم در یک پاروقی" آمده است، چه چیز را روشن میکند و مفهوم، یا بهتر بگوییم خاصیت آن چیست!!

که نمی خواهد با ذکرشان بیش از این "رفقا" را خجالت بدهد. اما در این صورت باید گفت، که اتفاقا به خاطر همین "سوابق" است که ما نمیتوانیم سعید یوسف اکنون چطور میخواند یا میتواند از "خجالت" خوانندگان خود درآید!

او در ادامه و به عنوان حسن ختام این بحث خود، میگوید:

"وقتی شما به لحاظ شعری، به لحاظ ادبی و هنری، به یک هنرمند و آگارش نگاه می کنید، منظور اصلا این نیست که به محتوای کار و احتمالا وجه سیاسی آثار او بی توجه می مانید یا اهمیتی برای آنها قائل نیستید. شما در واقع دارید میگویند که صرف نظر از ارزشهایی که کار او به جهات دیگر می تواند داشته باشد ... به لحاظ هنری دارای چه ارزشهای ویژه ای است یا احتمالا چه ضعفهایی دارد. ... انتقاد از راننده ای که ماشین را با همه سرنشینانش به دره پرتاب کرده، به معنای نقی افکار و اهداف انسانی و انقلابی او ... نیست. فقط راننده بدی بوده؛ و باید تفاوتی قائل شد میان او و راننده دیگری که با همان افکار و اهداف، بار را به سلامت به مقصد مورد نظر رسانده؛ یعنی اثری موفق خلق کرده."

صرف نظر از باسما یا بی مسما بودن تمثیلی که در اینجا بکار برده شده است، به اعتبار همین مثال تشبیهی، باید پرسید که خب سعید سلطانپور در این به اصطلاح "شعار موزون"، ماشین کدام شعر و سرنشینان کدام ماشین را به کدامین دره پرتاب کرده است؟ چرا و چگونه؟ و نیز اینکه ملاک و معیار موفقیت یک اثر چیست؟ اساسا "اثر موفق" کدام است؟ اما علیرغم همه اصراری که پیرامون تمایز بین راننده بد و راننده خوب و تفاوت بین "اثری موفق" و اثری ناموفق در کلام نویسنده بکار رفته، در این رابطه نیز - درست مثل مورد قبلی - اثری از ارائه ی یک بحث اثباتی و آگاه گرانه از سوی نویسنده به چشم نمیخورد تا که بدرستی و مشخصا همین تفاوتها را نشان بدهد. تا سعید سلطانپورهای آینده به یمن آن، "شاعران بهتری بشوند" سعید یوسف اما، برعکس و در عوض، سوار بر اسب بی سر خود، خواننده را با زه به بیراهه میبرد.

او چنین ادامه میدهد:

"در همان آغاز نوشته اشرف ههقانی ("شاملو در شط جاری تاریخ")، دومین پاراگراف چنین شروع میشود: این ها و بسیاری دیگر در سراسر ایران و در خارج از مرزها که نام و یاه شاملو را با شنیدن خبر مرگدشت وی عزیز شمرده و زنده بودن شاعر را در تن و جان خویش فریاد زده، چه کسانی بودند؟! اهلان کج اندیشی که ... (من هم مثل شما به اینجا که رسیدم قدری جا خوردم، ولی خیلی زود متوجه شدم که تنها یک ایراد انشائی است؛ جمله بعدی را باید مستقلا بخوانیم، یعنی:) اهلان کج اندیشی که نخوتشان مانع از هرک چرایی چنین بزرگداشتی از یک شاعر است، طرفداران شاملو را صرفا مشتاقان فخر علاقمند به ادب و هنر محض قلمداد می کنند آنهم به سبکی که خود از عبارت "ادب و هنر" می فهمند یعنی مقداری مهارت و کلمات بی محتوا که بطور قشنگ در کنار هم چیده شده اند و از اینرو بکار نقطن شاگرد مدرسه ها می آید..."

در نگاه اول، اشارات به ظاهر فاضلانه نویسنده در زمینه کشف "ایراد انشائی" جملات بالا نوعی خوشمزگی "ادبی" به نظر میرسد. اما با اندکی تحمل - و با گذر از دالان پیچ در پیچ این دعوی بوج (۱) - سرانجام در پاراگراف بعدی به انگیزه اصلی نویسنده پی میبریم. آن طور که پیداست، نویسنده با تاکید بر این به اصطلاح "ایراد انشائی" میخواهد نشان دهد که صرف نظر از محتوای عبارات و کلمات، نحوه آرایش و سبک کلام مهم و تعیین کننده است. تا جاییکه مثلا "ایراد انشائی" آن جملات، موجب جاخوردن او گردیده بود. از این رو، او در پاراگراف بعدی میبرد که پس،

اما نه، گویا بحث بر سر این نیست که چرا نام سعید تنها یک بار و "آن هم در یک پاورقی" آمده است، بلکه هدف از طرح این مطلب یا "خاصیت" آن، در واقع، بازگشایی همان بحثی است که نویسنده قبلا در سخنرانی خود مطرح نموده بود. او میگوید:

"ذکر نام سعید در آن پاورقی، به دلیل نقل قول غیرمستقیم و آراه عبارتی از اوست در متن: "خون ... اکنون پتکی بوه در دست کارگر و داسی در دست بزرگر". یعنی همان عباراتی که من در برنامه ونگویر (بخش اول این نوشته) ... گفته بودم که حیف است ما تنها تصویری که از سعید در ذهن داریم بعنوان سراینده این شعار موزون باشد. در واقع هم این شعار موزون، که من ... آن را - به لحاظ شعری - مزخرف خواندم ... نه بعنوان شعر، بلکه شعاری برای تزئین پایین صفحات نشریه "کار" نوشته شده بود، و چه ظلمی بالاتر از این در حق سعید میتوان روا داشت که تصویر او در اذهان قبل از هر چیز با این شعار کم مایه در هم آمیزد؟"

همانطور که از مضمون گفته های بالا پیداست، سعید یوسف هنوز گرفتار آن بحث بی محتوا و پوچی است که قریب به سی سال پیش خسرو گلرخی به آن خاتمه داد. گلرخی در پاسخ به کسانی که "شعر سیاسی" را صرفا نوعی "شعار" قلمداد کرده و آنرا "به لحاظ شعری" فاقد ارزش ادبی و "مزخرف" میخواندند، گفت:

"چرا شعر نباید شعار باشد در جایکه زندگی کمترین شباهتی به خود ندارد. این کفر است که دنبال شعر ناب و جوهر سیال شعری سینه چاک بدهم. من به نفع زندگی از شعر این توقع را دارم که اگر لازم باشد نه فقط شعار بلکه خنجر و طناب و زهر باشد، گلوله باشد."

اما ظاهرا این مطلب نه فقط در مفر مخالفان "شعر سیاسی" بلکه حتی در ذهن برخی از به اصطلاح "مدافعان" آن نیز فرو نرفته است. البته شاید سعید یوسف بگوید که او میخواهد "یک گام فراتر بگذارد و جنگ را به زمین دشمن، به زمین مخالفان شعر سیاسی، بکشد و درست در همان جا و با اتکا به معیارها و موازین مورد قبول خودشان نادرستی حرفهایشان را نشان بدهد. اما اساسا چه نیازی به این کار هست؟! تازه چرا باید جنگ را در "زمین دشمن"، در "زمین مخالفان شعر سیاسی"، با اتکا به همان "معیارها و موازین مورد قبول" آنها به پیش برد؟! مگر غیر از این است که "مخالفان شعر سیاسی" درست با اتکا به همان "معیارها و موازین مورد قبول خودشان" است که شعر سیاسی را "شعار" و نه "شعر" معرفی میکنند؟! خب بجای این، آیا بهتر آن نیست که خود این "معیارها" و "موازین" را بنیادا به نقد بکشیم و مثلا بگوییم: "در جایکه زندگی کمترین شباهتی به خود ندارد، چرا شعر نباید شعار باشد؟! آیا براستی نمیتوان و یا نباید از این طریق نادرستی حرفهایشان را نشان داد؟!"

گذشته از این، اگر چه سعید یوسف، هم در "بخش اول" و هم در "بخش دوم" گفتار خود، ارزش "ادبی" و "شعری" این سروده سعید سلطانپور را به ریشخند گرفته و آنرا نه فقط "شعار" بلکه شعاری "کم مایه" تلقی مینماید، ولی متأسفانه او هیچگونه بحث اثباتی و یا توضیح مشخص "ادبی" برای دعاوی خود به خواننده ارائه نمیدهد! گویی که این مطلب از بدیهیات است و بی نیاز از هرگونه شرح و اثبات!

شاید سعید یوسف ما را به "بی انصافی" و عدم "اهلیت" متهم نماید و مثلا یاه آویز شود که او "سازنده سرودهای رسمی سازمان فدایی است، سرودهایی که رهبران اولیه سازمان در دادگاهها و در میدان تیر خوانده اند ... و بسیاری سوابق دیگر

بدود گفته باشد، هرچقدر هم خدمت ارزنده ای به توده های مردم کرده باشد، قابل تقدیر نیست! و یا اینکه از نظر چریکهای فدایی خلق ایران، تنها کسانی قابل تقدیراند که شهید شده باشند! دقیقاً از همین موضع و برپایه این گونه غرض ورزی ها هم هست که فردی (مثلاً سعید یوسف) که میتواند همین نوشته ی "شاملو در شط جاری تاریخ" را - که خود میتواند شاهد و مدرکی بر علیه اتهامات نیروهای راست به کمونیست ها باشد - بر علیه آنها بکار برد و بگوید دیدید که اتهامات شما درست نیست، برعکس آنرا بر سر نویسنده اش میگوید و میگوید که مگر "با عنایت به معیارهای سازمان های چپ" قرار نبوده در مورد کسی بنویسد که "جانش را هم بر سر آرمانش گذاشته" پس چرا سعید سلطانبور را گذاشته، در مورد شاملو نوشته ای!

از سوی دیگر، یک سازمان واقعا چپ، چرا باید دست به قلم بردن آزادانه را از فرد سلب کند؟! چرا باید معیارهایی بر آن حاکم باشد که فرد را در این دغدغه فکری نگه دارد که وقتی میخواهد در مورد فلان فرد بنویسد باید فکر کند که حالا که در مورد آن دیگری نوشته است آیا حق این کار را دارد یا نه؟! بنابر این، نویسنده ی "شاملو در شط جاری تاریخ" نیز - بعنوان یک فرد - حق دارد و میتواند در مورد شاملو بنویسد، "حتی" اگر درباره سعید سلطانبور نوشته باشد! در حقیقت، سعید یوسف با طرح این سوال غیرماتلانه و غلط که چرا اشرف دهقانی در مورد شاملو نوشته و در مورد سلطانبور نوشته، عملاً به چنان فضای نادرستی دامن میزند که نه شایسته ی آن دو زنده یاد، نه سزاوار افراد "حی و حاضر" و حق و حقوق بدیهی آنان و نه درخور درک و فهم خواننده است.

از این گذشته، این موضوع هم که چریکهای فدایی ایران از سعید سلطانبور تجلیل نکرده اند با واقعیت انطباق ندارد. آنان در نشریات خود همواره از سعید سلطانبور بعنوان یک شاعر انقلابی یاد کرده اند. از او تجلیل بعمل آورده اند. باید چنین میکردند و باید نیز چنین کنند. اتفاقاً همین تابستان امسال بود که هواداران چریکهای فدایی خلق ایران (بهمراه چند جریان دیگر) در تجلیل از سعید سلطانبور مراسم یادبودی در دانشگاه تورنتو کانادا برگزار نمودند که البته سعید یوسف برگزار کنندگان این مراسم را "قال" گذاشت و به آنسوی سرزمین پهناور کانادا، یعنی به شهر ونکوور (محل سخنرانی مزبور) سفر کرد! بدون شک اگر سعید یوسف قصد داشت تا از یک موضع اصولی و بدون هرگونه غرض ورزی، از سعید سلطانبور و از یادگارهای هنری، ادبی و مبارزاتی او یاد کند، میتواند در همین مراسم تورنتو سخنان خود را به "گوش شنوای" دوستان و دوستداران سعید سلطانبور برساند. اما او چنین نکرد. چرا!

اجازه دهید باز هم نویسنده و سیر فکری او را دنبال کنیم و ببینیم که بلاخره او با طرح این سوالات و از پس پاسخ های ظاهراً "مستدل" خود، ما را به کدام واقعیت رهنمون میسازد!

وی در "پاسخ" به سوالات ذهن پر کن خود در بالا، میگوید:

"مرام و روشی که اصل را بر "بی اعتمادی مطلق" می گذارد، این بی اعتمادی را، به درجات مختلف، نسبت به افراد "خودی" هم دارد، چه رسد به "روشنفکرها" که معمولاً غیرخودی" ... هستند."

او بدون آنکه به دلایل واقعی و مشخص اصل "بی اعتمادی مطلق" و به مضمون مبارزاتی آن اشاره کند، آنرا چنین توضیح میدهد:

از یکی دو استثنای بزرگ که بگذریم ... سازمانهای سیاسی، بویژه در محدوده

"مبارات و کلمات با محتوا" (و نه "بی محتوا") تکلیفشان چیست! آیا آنها هم باید "بطور قشنگ در کنار هم چیده شده" باشند یا حتماً و لزوماً "بطور زشت"!

سپس خود او با مراجعه به مقاله "شاملو در شط جاری تاریخ"، چنین نتیجه میگیرد:

"... در همین نوشته از شاملو تجلیل می شود چون مردم "بیان بسیاری از آنچه در درونشان گذشته است را در شعر شاملو آنها با زیباترین آرایش کلام یافته اند." پس مخالفتی با "بطور قشنگ در کنار هم چین" یا "زیباترین آرایش کلام" نیست! پس چه اشکالی خواهد داشت اگر کسی بخواهد این قشنگها و زیباییها را در آثار هنری نشان بدهد!"

همانطور که ملاحظه میکنید، در مباحثه ی یکطرفه ای که نویسنده به راه انداخته است ما با نومی بی سامانی فکری روبرو هستیم. بطوریکه در سوالات مطرح شده از سوی او، هیچ اثری از دقت و دلالت به چشم نمیخورد. آخر سوالات بالا چه ربطی به گفته (ها) ی نویسنده ی مقاله "شاملو در شط جاری تاریخ" دارد! مگر او با زیبایی و آراستگی کلام مخالفت بعمل آورده است که سعید یوسف نگران تکلیف "عبارات و کلمات بامحتوا" گردیده است! یا مگر او در این نوشته (یا در هیچ کجای دیگر) با نشان دادن "قشنگها و زیباییها" ی ادبی و هنری مخالفت ورزیده است که سعید یوسف را به گلایه واداشته است! اما نه، گویا اصل مطلب چیز دیگری است، چرا که سعید یوسف در همین نوشته ی اخیرش - که از قضا فرصت مناسبی هم برای نشان دادن "قشنگها و زیباییها" ی ادبی و هنری داشت - حتی آنجا که خواننده از او توقع داشت چنین کند، چنان نکرده! خوب، اصل مطلب چیست!

برای آنکه به "اصل مطلب" برسیم، بناچار باید از همان مصوری عبور کنیم که نویسنده در مقابل ما (خواننده) قرار داده است. او چنین ادامه میدهد:

"... آیا اشرف دهقانی چنین مقاله تجلیلی و در ضمن پرشور و پوستایشی درباره سعید سلطانبور هم نوشته است! ... چرا نوشته است! ..."

یا اینکه:

"... چرا این مقاله پس از "مرگ" شاملو نوشته می شود! آیا در زمان حیات او در نشریات "چریکهای فدایی خلق ایران" هرگز تجلیلی از او صورت گرفته است! چرا نه!"

در ارتباط با اینکه چرا اشرف دهقانی چنین مقاله ای درباره سعید سلطانبور نوشته و نیز اینکه چرا مقاله ی "شاملو در شط جاری تاریخ"، پس از "مرگ" شاملو نوشته شده است، باید پرسید که اساساً چرا سعید یوسف با دیدن مطلبی که در مورد احمد شاملو نوشته شده، یکباره به یاد خرده گیری از چریکهای فدایی خلق ایران افتاده و سعید سلطانبور را در مقابل احمد شاملو میگذارد، آنها را با هم مقایسه میکند، به اندازه گیری درجه انقلابی بودن شاملو و سلطانبور میپردازد، آنرا و از جنبه قدرتش در سرودن شعر مورد ستایش قرار میدهد و غیره؟! برآستی سعید یوسف اینکارها را در پاسخ به چه نیازی انجام میدهد!

واقعیت آن است که نیروهای راست، معمولاً کمونیست ها را به برخورد در چهارچوب های کلیشه ای و قرارهای خشک از قبل تعیین شده متهم میکنند و با فرض ورزی میکنند که از نظر کمونیست ها کسی که با مرگ طبیعی حیات را

نویسنده در توضیح و اثبات این "حکم" هیچگونه دلیل و مدرک قانع کننده ای به خواننده ارائه نمی‌دهد. با این وصف، ظاهراً او "شاهد" "خوشنامی" (۱) سراغ دارد که گویا دعاوی وی را "تأیید" میکنند! سعید یوسف میگوید:

در تأیید این حرف، بر خلاف میل خودم و بناچار، باید از جمشید طاهری پور نقل قول کنم که زمانی در قلب همین طیف جای داشته است؛ او ... می گوید "فرهنگ قدرشناختن زندگان برای من نازکی داره" و از فرهنگی یاه می کند که در آن آدمهای زنده، آدمهای حی و حاضر، دارای حرمت و احترام نیستند... (خطوط تأکید از من)

جالب، قابل تأمل و در این حال شرم آور است که افرادی چون جمشید طاهری پور، علیرغم زیستن در میان "عاشق ترین زندگان" (زندگانی "به چرا مرگ خود آگاه" که می‌گفتند؛ اگر صد جان هم داشته باشیم سزاست که صد بار جان فدا کنیم، چرا که توده های زحمتکش هر روز صد بار جان می‌دهند؛ زندگانی که جان خود را برای یکدیگر فدا می‌کردند؛ زندگانی که قدر رفقای زنده را آنقدر میدانستند که موقع دستگیری توسط دشمن، حاضر بودند خود را به کشتن دهند که مبادا نتوانند در زیر شکنجه قاب آورده و موجب خطراتی برای آنها شوند و ...) از "فرهنگ قدرشناختن زندگان" و از "حرمت و احترام" نسبت به "آدمهای زنده" اظهار بی اطلاعی میکنند! شاید هم این ماحصل منطقی همان "تنبیر" و "تجبر" "دیالکتیکی" ی مورد نظر سعید یوسف است که در اینجا صیغیت پیدا کرده و به بار نشسته است!

همانطور که قبلاً گفته شد، سعید یوسف ... هر چند به بهانه رفع "ظلم" از سعید سلطانپور ... در حقیقت سعی دارد تا از "ظلمی" که ظاهراً بر خود او رفته است شکایت کند. در تأیید این موضوع، اجازه دهید به تمه ی گفته های سعید یوسف نکاهی بیانداریم. چرا که در واقع، عصاره ی گفته های سعید یوسف را باید در انتهای نوشته او سراغ گرفت؛ آنجا که میگوید:

"و البته ما یک سعید دیگر هم داریم که متأسفانه هنوز زنده است و نه تنها خطر "بریدن" و "خیانت" و غیره در کمال قوت موجود است، بلکه از قدیم الایام چموشی هم می کرده، و زبانش هم هراز و هنگام و بی ملاحظه است. این سعید در شرایطی با سازمان مربوط بوده که سعید سلطانپور بعنوان "روشنفکر" و غیرقابل اعتماد، از سوی رفقایی چون پویان "قال" گذاشته شده. این سعید، سازنده سروهای رسمی سازمان فدایی است. سروهایی ... و بسیاری سوابق دیگر که نمی خواهد با ذکرشان بیش از این "رفقا" را خجالت بدمد. ولی چه می شود کرد که از بخت بد هنوز زنده است! اشرف دهقانی در نوشته دیگری ("فرازهایی از تاریخ چریکهای فدایی خلق ایران") از ترجمه یک اثر چه گوایا توسط رفیق بهمن آژنگ یاه می کند، در حالی که آن اثر هم ترجمه سعید یوسف است! ... (خطوط تأکید از من)

قبل از هر چیز و برخلاف اتهامات بی اساس و مذبوم "دیالکتیسین" بی ملاحظه ی ما سعید یوسف، باید در جواب به او گفت که؛ خیر! در "مرام این سازمانها" و بطور مشخص در نحوه نگارش چریکهای فدایی خلق ایران، یک فرد یا همیشه خائن یا همیشه انقلابی نیست. او (فرد) میتواند یک خائن باشد یا یک انقلابی. او میتواند به خیانت کشیده شود، خائن بماند و خائن از دنیا برود، یا خیر، از خیانت دوری جوید و به انقلاب روی آورد. او میتواند به انقلاب بپیوندد، انقلابی باقی بماند و "چون سرو ایستاده بمیرد، یا خیر، از انقلاب فاصله بگیرد و دل به مرداب بسپارد (و ای بسا در آن فضای مسموم، سرانجام به منجلاب خیانت نیز کشیده شود). اما در هر حال ملاک تشخیص خیانت یا انقلابی گری فرد، عملکرد اوست و جز این نیز نمیتواند باشد، چرا که "مهم معیار سنجش حقیقت است".

مشی مسلحانه، هراس عظیمی داشته اند از اینکه از رفقای زنده خود نام ببرند، حتی اگر نامشان لو رفته باشد!

چنانکه پیداست او هیچ علاقه ای به مرگ و یا بیان علل واقعی ی اصل مورد بحث ندارد. او این نکته را دریافته و یا بنابه مصلحت از ذکر آن خودداری مینماید که اصل مزبور ... به عنوان یک اصل مبارزاتی ... از بطن واقعیات مشخص حاکم بر جوامعی نظیر جامعه ایران اخذ گردیده است. یعنی از حاکمیت و سلطه جهانی دیکتاتوری عربان، اختناق کشنده و نفوذ پلیس سیاسی ... در تار و پود جامعه. و یعنی از شرایطی که در آن افراد حتی به جرم "کتاب خواندن" به حبس و بند و شکنجه و ... محکوم میگردند، چه رسد به عناصر انقلابی و مبارزی که در یک سازمان سیاسی ... نظامی متشکل گردیده و بر علیه نظام حاکم بهاخته اند و در معرض خطر دائمی از سوی دشمن قرار دارند! در نانی، اصل مزبور نه به عنوان یک اصل ناظر بر مناسبات درون تشکیلاتی بلکه صرفاً و همانطور که در بالا بدان اشاره شد الزاماً در ارتباط مستقیم با دشمن مطرح گردیده و به مثابه یکی از "سه اصل طلایی" مبارزه سیاسی - نظامی (۲) عملکرد داشته و دارد.

با وصف این، نویسنده برعکس ترجیح میدهد تا به سادگی از آن تحت عنوان "مراس" نام برده و این به اصطلاح "مراس" را نیز به نفع دعاوی مورد نظر خویش چنین توضیح دهد:

"مراس از اینکه این رفقا زمانی "ببرند" خیانت کنند، باعث بی آبرویی برای سازمان شوند. تنها از رفقای شهید می توان با اطمینان نام برد و حتی از ضعفهای آنها هم تا حد امکان بزرگواریانه چشمپوشی کرد. یک رفیق زنده همیشه یک گانگن خطر و یک "خائن بالقوه" است (که پس از خیانت، "خائن بالفعل" می شود و همه گذشته انقلابی او هم با جعل و دروغ پاک می شود،" (خطوط تأکید از من)

طبیعتاً در درون هر تشکیلات سیاسی و بویژه در درون یک سازمان سیاسی - نظامی، پشت کردن و "خیانت" به اهداف و آرمانهای مبارزاتی مصله ای حساس، مخرب و مخاطره آمیز محسوب گردیده و جز این نیز نمیتواند باشد. اما اینکه این اصل مبارزاتی چه ربطی به "نام بردن" و "تجلیل" از سعید سلطانپور و یا احمد شاملو دارد، اساساً معلوم نیست! اگر سعید یوسف با این عبارات میخواهد اصل مزبور را، مورد نقد و بررسی قرار دهد، خوب دیگر چه نیازی به این است که سعید سلطانپور و احمد شاملو را بهانه قرار دهد!

گذشته از آن، این دعاوی نویسنده که گویا "از ضعفهای" رفقای شهید "تا حد امکان بزرگواریانه چشمپوشی" شده (۱) و "همه گذشته انقلابی" افراد "پس از خیانت" "با جعل و دروغ پاک می شود" (۱) احکامی است که نیازمند توضیح و اثبات میباشد. اگر نویسنده زحمت آنرا به خود میداد که یکی دو نمونه زنده و واقعی از این "رفقا دوگانه" را به خواننده ارائه دهد، آن وقت می شد راجع به آنها بطور مشخص صحبت کرد. ولی آنطور که پیداست او هیچ ضرورتی به این کار ندیده و مثل موارد قبل، این مطلب را نیز از پیش اثبات شده و بدیهی تلقی کرده است. از این رو، او با صدور یک حکم بی پایه و غیرمستدل دیگر، کار "مهمین" خویش را ظاهراً یکسره کرده و اعلام مینماید که:

"... چون در مرام این سازمانها، علیرغم اعتقاد طاهری به دیالکتیک، اصل "تنبیر" و تحول جایی ندارد، یک فرد یا همیشه خائن است و یا همیشه انقلابی." (خطوط تأکید از من)

برای اثبات این موضوع نیز - بی آنکه به دوردست تلخ تاریخ رجوع کنیم - میتوان و اتفاقاً بجاست تا با استناد به روند "تغییر و تحول" فکری و به اصطلاح "دیالکتیکی" ی سعید یوسف، از خود او بگوییم.

ای سازمان خاکستر

...

ای سازمان بدرود

ای سازمان کابوس

...

ای سازمان دیروز

ای سازمان مرده

...

ای سازمان مذهبون

...

سعید یوسف که در آن فضای پرشور مبارزاتی ی سال ۵۰، از یک دو قطره تا اقیانوس را به جنبش انقلابی توده های دریند ایران (و جهان) هدیه کرده و با اشعار انقلابی اش بویژه در زندانهای رژیم مزدور و وابسته به امپریالیسم شاه، تأثیر مثبت و ارزنده ای بر مبارزین زندانی گذاشته بود، بعداً، با توجه به "تحولات" فکری ای که در او پدید آمد، در این شعر خود دست برد و یکی دو سطر آن (یعنی شعری که دیگر متعلق به او نبود بلکه شعری بود که در یک شرایط مشخص تاریخی گفته شده بود و جایگاهی برای خود داشت و دارد و باید به همان شکل حفظ میشد) را "تغییر" داد. (۳) سپس در شرایط مبارزاتی حساس سالهای ۱۳۶۰ و در امتداد خط راستی که انتخاب کرده بود، او تا آنجا "پیش" رفت که شعر "سرو بدرود با سازمان خاکستر" را برعلیه سازمان "چریکهای فدایی خلق ایران" نوشت. او که قبلاً در "از یک دو قطره تا اقیانوس" سروده بود:

در سیر پرخروش و کف آکوه رودها

خونم که می دوم

خون شکوهمند حسنپور

خون گرانمای صفاپی

خون عزیز سالمی و سید

از خون تابناک بهائی پور

تا خون بی دریغ قباوی ها؛

...

خونم که می دوم

در سیر جاودانه تاریخ؛

رودی عظیم و سرخ، که در سیر خویش

با کوهواره امواجش

بس کوه و کوهواره و بس تخته سنگ

از جای کنده پیش همی راند

...

و پرچم دهایی هر خلق را

در چار سوی گیتی

بر فله ای رفیع می افرازد.

بعداً در "سرو بدرود با سازمان خاکستر" میگوید:

...

از من شونده ای تو نخستین سرو خویش

بضو، اگر شونده توانی،

این واپسین سرو مرا اکنون.

ای سازمان پویان

ای سازمان بهمن

...

ای سازمان پاک ترین خون ها

بیهوده ریخته

در کام خاکه مثل لجن.

...

ای سازمان طاهون

بطوریکه ملاحظه میکنید، بر خلاف مضمون "از یک دو قطره تا اقیانوس" - که در آن از جریان بالنده ی خونی سخن گفته میشود که "در سیر جاودانه تاریخ \ با کوهواره امواجش \ بس کوه و کوهواره و بس تخته سنگ \ از جای کنده پیش همی راند" ... و پرچم دهایی هر خلق را \ در چار سوی گیتی \ بر فله ای رفیع می افرازد" - سعید یوسف با شعر "سرو بدرود با سازمان خاکستر"، در واقع، در یکی از بحرانی ترین لحظات جنبش انقلابی توده های تحت ستم ایران، درست به سیاق آندسته از عناصر و جریانهای به اصطلاح "چپ" که در اواخر دهه ی ۱۹۸۰ همصدا با بورژوازی جهانی از "مرگ کمونیسم" سخن گفتند و با به "خاک سپردن" کمونیسم، هر یک به گونه ای به "نفسی گذشته" پرداختند، از "ابطال" و از "مرگ" و "دفن" جنبش فدایی سخن به میان آورده و هستی و حیثیت مبارزاتی آن را به باد استهزاء گرفت. سعید یوسف - همچون همه آن دیگر کسان که بواسطه ترد تئوری انقلابی چریکهای فدایی خلق ایران و اتخاذ مواضع انحرافی و راست، مشی و اهداف مبارزاتی این سازمان را "مردود" قلمداد کرده و "عبث" میخواندند - در این شعر با ارائه ی تصویری غیرواقعی، نادرست و انحرافی از چریکهای فدایی خلق ایران و مشی مبارزاتی آنان، به نوبه خود، ذهنیت مبارزاتی توده ها را به انحراف کشانده و به نشر یأس و سرخوردگی در افغان مردمان دامن زد. بطوریکه در نوشته ی سعید یوسف مشاهده میشود، او از سوابق مبارزاتی خود در دهه ی پنجاه (که به جای خود خیلی هم ارزشمند و قابل تقدیر میباشد) با ما سخن نمیگوید اما دیگر نمیگوید که حال به کدامین مسیر "تغییر" جهت داده است!

در ارتباط با ترجمه یک اثر از چه گوآرا هم باید خاطر نشان ساخت که در "فرازهایی از تاریخ چریکهای فدایی خلق ایران"، هیچوقت گفته نشده که فلان اثر چه گوآرا را بهمین آژنگ ترجمه کرده است. خود سعید یوسف هم نمیگوید که کدام اثر چه گوآرا را او ترجمه کرده است! بدون شک، اگر چریکهای فدایی خلق میدانستند یا اگر امروز بدانند که این یا آن اثر مشخص از چه گوآرا را سعید یوسف ترجمه کرده، حتما نام او را ذکر میکردند - بدون توجه به اینکه او امروز "بطور دیالکتیکی" چه "تغییری" کرده است.

بطور کلی میتوان گفت که نوشته ی سعید یوسف بیش و پیش از آنکه به یک بحث سیاسی - اجتماعی کنکرت و مفید بپردازد، از حوزه واقعیات و مسایل واقعی جامعه خارج شده و به عرضحال کسالتبار مرده مغمومی مبدل گردیده است که نمیخواهد گننام بمیرد، پس سخن به بغض و طعن کشاده، گناه "بی آوازی" خود را به گردن دیگران انداخته و از آنان شکایت میکند.

او در خاتمه، بطرز بسیار ناشیانه و مضحکی عنوان مینماید که:

"نمی دانم چرا اینها را نوشتم و هنوز هم نمیدانم که این اشارات اخیر را باقی

خواهم گذاشت یا در آخرین ویرایش حذف خواهم کرد. من شخصا نیازی به هیچ فدرهانی از سوی اکتونیان ندارم و خاطره عزیز آن رفتگان و مهربی که به کارهای من داشته اند بزرگترین فدرهانی است."

لطفاً به این عبارات و نتیجه منطقی حاصل از آنها خوب توجه کنید تا به "کمال" گفته های نویسنده پی ببرید! نویسنده ادعا میکند که نمیداند چرا اینها را نوشته است و هنوز هم نمیداند که این اشارات اخیر را باقی خواهد گذاشت یا در آخرین ویرایش حذف خواهد کرد! مسلماً یا آن "آخرین ویرایش" هرگز صورت نگرفته که این بعید و در مین حال مضحک به نظر میرسد. و یا اینکه در آن به اصطلاح "آخرین ویرایش"، نویسنده - بر خلاف ذهنیت قبلی خود پیش از آخرین ویرایش! - به این نتیجه رسیده است که هم میداند چرا آنها را نوشته و هم میداند که آن "اشارات اخیر را باقی خواهد گذاشت"، که در این صورت درج عبارات فوق در متن منتشره، نه فقط مضحک بلکه غیرعقلانه به نظر میرسد.

از این گذشته، سعید یوسف که از چریکهای فدایی خلق ایران ایراد میگيرد که قدر زندگان را نمیدانند، خود در آخر نوشته اش، زندگان (اکتونیان) را گذاشته و به آن "رفتگان" پناه میبرد! برآستی که:

چه احتضار بلند و بی حاصلی ست زینتن،

وقتی که با استخوان شکسته اجدها هم نسل خویش زمین خشک زندگی خود را شخم می زنیم!

۲۰ دسامبر ۲۰۰۱

ا. پورنگ

یادداشت ها:

۱) تا آنجا که به کشف "ایراد انشائی" مورد بحث مربوط میشود، حداقل برای روشن شدن ذهن سعید یوسف هم که شده، باید گفت که: مگر غیر از آن است که هر جمله (کامل) سرانجام با نقطه - و یا بنا بر مضمون آن با علائمی چون "؟" (جمله سؤالی) یا "!" (جمله تعجبی یا خطاب) و یا "!" (ریتوریکال) به پایان میرسد! و مگر غیر از آن است که هر جمله بدین ترتیب از جمله بعدی تفکیک گردیده و "استقلال" میابد! نیز مگر غیر از آن است که پیوند میان جملات، یا بصورت "پیوند لفظی" (یعنی بوسیله حروف ربط) و یا به شکل "پیوند معنوی" (یعنی بواسطه معنای خود جملات) صورت میپذیرد! خب طبیعتاً برای درک "پیوند معنوی" میان جملات، ابتدا باید جملات را بطور کامل خواند تا به مفهوم آنها و ارتباط (یا عدم ارتباط) شان با هم پی برد. به این ترتیب، آیا برآستی علت اصلی و واقعی ی "جاخوردن" خواننده (سعید یوسف) را نباید ناشی از بی توجهی خود او دانست! خب با این حساب، آیا مسئولیت بیسوادی خواننده را میتوان به گردن نویسنده انداخت!

۲) اصل "بی اعتمادی مطلق"، اولین بار از طریق ترجمه آثار ارنستو چه گوارا توسط رفقای فدایی در ایران مطرح شد. چه گوارا در شرح تجربیات جنگ چریکی در کوبا، از این سه اصل به عنوان سه اصل "طلایی" یاد میکند. این اصول عبارت اند از "بی اعتمادی مطلق"، "تحریک مطلق" و "هوشیاری مطلق" و هر یک از آنها تماماً به مسأله رابطه ی چریکها با محیط اطراف خود در ارتباط مستقیم با دشمن برمیکرد. تا آنجا که به اصل "بی اعتمادی مطلق" مربوط میگردد، باید اشاره کرد که پس از آنکه چه گوارا به همراه فیدل کاسترو و شمار معدودی از

انقلابیون جنگ چریکی را در روستاهای کوبا آغاز نمودند، تجربه به آنها آموخت که آنها در حالیکه از جمله به خاطر منافع روستائیان میجنگند، اما نباید اجازه بدهند که روستائیان از محل اختفای آنها و مسیرهای تردد و غیره مطلع شوند تا مبادا خواسته یا ناخواسته اطلاعات خود را در اختیار دشمن قرار دهند. اصل عدم اعتماد مطلق در واقع در این رابطه مطرح بود نه چیزی دیگر. در ایران، اتفاقاً عدم رعایت همین اصل بود که باعث شد انقلابیون سیاهکل آنگونه ضربه بخورند و رفقا صفائی فرامانی و هوشنگ نیری و یک رفیق دیگر توسط روستائیان ناآگاه دستگیر شوند.

۳) قبلاً در یکی از بندهای پایانی این شعر آمده بود:

در سیر هارپیچی تاریخ

سیر از سیناتروپ

تا ماژو

اما سعید یوسف بعدها آنرا اینطور تغییر داد:

در سیر هارپیچی تاریخ

سیر از طلوع غارنشین

- انسان چین -

تا مره اینچینی!

انسان برتر امروزین!

* توضیح نویسنده:

خواننده گرامی!

آنچه می خوانید پاسخی است به نوشته ی آقای سعید یوسف (تحت عنوان "چرا سعید! چرا گرامیداشت!") و تنها شاعر انقلابی، شاعری است که مرده باشد! که در شماره ی ۶۰ هفته نامه ی "شهروند" مورخ جمعه ۱۹ جولای ۲۰۰۱ درج گردیده است. لازم به توضیح میباشد که نوشته ای که هم اکنون در اختیار دارید، ماه ها قبل در دست تهیه قرار گرفته بود اما تکمیل و جمع بندی نهایی ی آن بنا به دلایل متعددی - و از جمله وقایع تکانهنده ی ۱۱ سپتامبر و پسماندهای اسف انگیزتر بعد از آن - به تعویق افتاد.

از آنجا که نوشته ی آقای سعید یوسف نیازمند برخورد و پاسخگویی بوده اما به هر جهت همچنان بی پاسخ مانده است، لذا انتشار نوشته ی حاضر را - علیرغم فاصله ی زمانی نسبتاً طولانی ای که در این بین بوجود آمده است - کماکان ضروری دیده و به همین مناسبت آن را در اختیارتان قرار میدهم. نیز لازم به یادآوری است که این نوشته مدتها قبل همراه با نامه ای به سردبیر هفته نامه ی "شهروند" به آدرس الکترونیکی ی هفته نامه ی مزبور ارسال گردید. اما علیرغم دریافت آن (رسید دریافت ای میل ارسالی موجود میباشد) به علل نامعلومی - که تا این زمان از سوی گردانندگان هفته نامه ی "شهروند" همچنان بی پاسخ و ناروشن باقی گذاشته شده است - هرگز به چاپ نرسید. البته باید اضافه کنم که این دومین مطلبی است که در ارتباط با نوشته ی آقای سعید یوسف برای هفته نامه ی "شهروند" ارسال گردیده ولی از سوی گردانندگان آن نادیده گرفته شده و یا از نشر آن خودداری به عمل آمده است! به هر رو قضاوت پیرامون این موضوع را به ذهن باز و پرسشگر شما میسپارم.

ا. پورنگ

۱۴ ژانویه ۲۰۰۲

دوازده روزی که آرژانتین را تکان داد!

مبارزه بی امان توده ها در آرژانتین ادامه دارد

دسامبر، اعتصابی که به وسیله سه سندیکای وسیع این کشور ترتیب داده شده بود، به شمار آورد. در این روز نه تنها کارگران و توده های تحتانی جامعه که حتی اقشاری که سیاستهای اقتصادی دولت، آنها را شدیداً تحت فشار قرار داده بود مانند پزشکان، آموزگاران و نیروهای پلیس به اعتصابی که در اعتراض مستقیم به «فرماندو دلا رووا» و سیاستهای اقتصادی او و کابینه تحت کنترلش ترتیب داده شده بود، شرکت نمودند. موفقیت این اعتصاب آنگونه بود که مقامات مسئول سه سندیکای نامبره آن را کامل و صد درصدی خواندند.

در «بونیوس آیرس Buenos Aires» پایتخت آرژانتین، معترضین جاده ها را بسته و با پرتاب سنگ به سوی مراکز مورد نفرت همانند ساختمان بانکها و وزارت اقتصاد این کشور، فریاد خود را با صدایی رسا به گوش همگان رساندند. در این زمان، دو هفته ای بود که دولت آرژانتین به پیشنهاد وزیر اقتصاد و تأیید رئیس جمهور این کشور اعلام داشته بود که برای مسدود کردن راه خروج ناگهانی ارز از کشور به هیچ کس اجازه داده نمی شود که بیش از هزار دلار در ماه از حساب پس انداز خود خارج نماید. این تصمیم در حالی گرفته شد که توده های محروم بخش تحتانی جامعه دارای حتی صد دلار در حساب پس انداز خود نبودند و مدتها بود که سرمایه داران و بخشهای فوقانی جامعه برای سودآوری هرچه بیشتر میلیاردها دلار را از کشور خارج کرده و در ایالات متحده امریکا به کار گرفته بودند.

برای جستجوی سر نخ بحران کنونی اقتصاد آرژانتین باید ده سالی به عقب برگردیم. در آن زمان «دومینگو کاویو» وزیر اقتصاد دولت آن زمان آرژانتین در راه اجرای سیاستها و خواسته های بانک جهانی و اربابان امپریالیست خود و برای مهار کردن نرخ تورم کشور که به میزانی برابر با ۴۰۰۰ درصد (۱۱۱) رسیده بود، نرخ ارز آرژانتین، پزو را وابسته به نرخ ارز امریکا، دلار، اعلام کرد. پیام کاویو و اربابان امپریالیست او به توده های

وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه در صوفی متشکل تر از گذشته به خیابانها ریخته و فریاد اعتراض خود را سر دادند. پلیس آرژانتین نیز برای مهار کردن توفان خشم توده ها به سوی آنها شلیک کرده و حداقل پنج نفر را به قتل رسانده بود.

آری، در اینجا بود که تمامی وزرای کابینه آرژانتین فرار را بر قرار ترجیح داده و با اعلام استعفای خود، حاصل ناکفایتی هایشان یعنی اقتصادی درهم ریخته، بحرانی، ورشکسته و بیمار را به جای گذاشته و خود همچون زباله هایی بی ارزش به زباله دانی تاریخ منتقل گردیدند. اما این نیز پایان کار نبود! توده ها که می دانستند این تمامی دستگاه حکومتی آرژانتین است که بار مسئولیت مشکلات فراوان این کشور را بر دوش دارد به اعتراض و شورش خود ادامه دادند. حاصل این اعتراضات بیش از هر چیز کشته شدن حداقل ۲۱ انسان شریف، معترض و جان به کف رسیده دیگر و زخمی شدن بیش از ۲۵۰ نفر از توده های خشمگین و معترض بود. اما این اعتراضات در ادامه خود باعث آن شد که در غروب این روز رئیس جمهور آرژانتین، «فرناندو دلا رووا Fernando de la Rúa» که از سال ۱۹۹۹ به مقام جانشینی «کارلوس منم Carlos Menem» رئیس جمهور سابق این کشور (از حزب پرونیستها)، برگزیده شد، نیز اعلام استعفا نماید. این تصمیم رئیس جمهور آرژانتین زمانی اعلام گردید که حزب پرونیستی این کشور به پیشنهاد وی دایر بر اشتراک در تشکیل دولتی ائتلافی پاسخ منفی داده و بدینگونه سد راه دست زدن به مانوری دیگر از جانب وی گردیدند. پرونیستها به خوبی می دانستند که با استفاده از این تاکتیک خواهند توانست شرایط مناسب تری برای بازگشتن به قدرت فراهم آورند.

در این زمان چند ماهی بود که اعتراضات گسترده و همه جانبه مردم آرژانتین که در سالهای ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ مورد فشار اقتصادی هرچه بیشتر قرار گرفته اند، آغاز گشته بود. می توان نقطه اوج این اعتراضات را اعتصاب عمومی روز پنجشنبه ۱۳ ماه

روزهای بین پنجشنبه ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱ و سه شنبه اول ژانویه ۲۰۰۲ دربرگیرنده روزهایی بزرگ در تاریخ آرژانتین که پس از برزیل بزرگترین، پرجمعیت ترین و پراهمیت ترین کشور امریکای لاتین می باشد، به شمار خواهند آمد. در خلال این دوازده روز، نظام حکومتی آرژانتین به دلیل اعتراض و خشم توده ها مجبور گشت چندین بار رئیس جمهورهای دست چین شده خود را فدا نماید. مردم آرژانتین موفق شده اند با مبارزات خویش عناصری فاسد و وابسته به سرمایه جهانی را از جایگاه قدرت پائین بکشند، اما هنوز از آنچه که در مقابل آنان فرا داده شده راضی نیستند و به مبارزات خویش ادامه می دهند.

در سحرگاه روز ۲۰ دسامبر دولت آرژانتین که نتوانسته بود با استفاده از تاکتیک کناره گیری «دومینگو کاویو Domingo Cavallo» وزیر اقتصاد منفور این کشور و فدا کردن این مهره سرسپرده و کهنه کار از مقام خود، به خشم توده ها پایان بخشیده و به حیات خود ادامه دهد، به ناچار و پیش از هر چیز برای پایان بخشیدن به غلیان توده ها استعفای خود را تقدیم رئیس جمهور این کشور نمود. اما این پایان کار تحولات اخیر در آرژانتین نبود و تنها آغازی برای دوازده روزی که این کشور پراهمیت را به لرزه درآوردند به شمار می آید.

با فرا رسیدن سحرگاه روز ۲۰ ماه دسامبر چند ساعتی بود که توده های آرژانتین که دیگر نمی توانستند وضعیت اقتصادی کشور و شرایط نامناسبی که این وضعیت برای زندگانی آنان ایجاد کرده بود را تحمل نمایند با تمامی نیرو به خیابانها ریخته بودند. دستگاه حکومتی آرژانتین برای سد نمودن راه اعتراضات توده ای اعلام نمود که برای مدت یک ماه حکومت نظامی اعلام می نماید. مقررات حکومت نظامی دارویی بود که سگهای زنجیری امپریالیسم برای به چهارمیخ کشیدن اعتراضات ستمیادگان آرژانتینی مناسب تشخیص داده بودند. اما نه تنها اعتراضات پایان نگرفت که دارای ابعادی وسیع تر گردید. توده ها در اعتراض به

آرژانتین این گونه بود: آرژانتین با استفاده از این شگرد و با وابسته کردن ارز خود به دلار آمریکا خواهد توانست سد راه نوسانات شدید در ارز و اقتصاد خود شده و از پیشرفتهای اقتصادی ایالات متحده آمریکا بهره ور شود! تاکتیک روشنی بود: آرژانتین با فدا کردن استقلال خود در اتخاذ سیاست مالی خواهد توانست بر مشکلات بسیار فائق آید!

اما واقعیت نشان داد که آنچه کاوایو به توده ها القا کرده بود چیزی جز یک سراب موهوم نبود. با بالا رفتن نرخ ارز آمریکا در سطح جهانی در دهه پایانی قرن بیستم میلادی، بهای ارز آرژانتین، که وابسته به بهای دلار بود به شکل سرسام آوری بالا رفت. اما این افزایش بهای ارز چیزی جز فاجعه ای برای آرژانتین که بخش عمده درآمد خود را از صادرات خویش تامین می کند نبود. با بالا رفتن ارزش پزوتای آرژانتین بهای کالاهای آرژانتینی (از جمله گوشت) در بازارهای جهانی بالا رفته و خریدار خود را از دست داد. سقوط ناگهانی صادرات این کشور به همراه بالا رفتن روزافزون میزان واردات، موجب سکون تولیدی بی سابقه ای در کشور گردید. پائین رفتن تولید منجر به افزایش نرخ بیکاری در کشور شد. میزان ورشکستگی ها بالا رفته و از خواست سرمایه داران برای سرمایه گذاری در آرژانتین کاست. از این رو به ناگاه اقتصاد آرژانتین با مشکلی روزافزون به نام خروج ارز مواجه شد. دولت بی کفایت و به غایت فاسد آرژانتین که از سویی با بحران اقتصادی روبرو شده و از سوی دیگر برای بازپرداخت بدهی های بین المللی خویش مورد فشار موسسات مالی جهانی قرار داشت، به جای اینکه دلیل به وجود آمدن شرایط موجود را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و سیاستی درست اتخاذ نماید اقدام به گرفتن وام بیشتر برای دادن بهره وامهای پیشین کرد و به اینگونه به شکلی تصاعدی به میزان بدهی خارجی کشور افزود. فساد مالی موجود در کشور نیز به این بحران شدت هرچه بیشتری داد. منم، رئیس جمهور آرژانتین در این دوره، و افرادی که در نقش هیات حاکمه او را یاری می کردند به جای مبارزه ای بی امان برای تغییر سیاست اقتصادی کشور سرگرم بستن توشه خود بودند.

در شش ماه نخست سال ۲۰۰۱ دیگر بسیاری از دروازه های فرار بر سر راه دولت آرژانتین بسته شده بود. بحران اقتصادی شدتی سرسام آور پیدا کرده بود و آرژانتین هرچه بیشتر به لبه پرتگاه ورشکستگی کامل نزدیک می شد. اما زمامداران

این کشور مانند تمامی همپالگی های خود به جای آن که نقدی اساسی به سیاستهای خود و اربابانشان نمایند، برای رهایی از گرداب بحران اقتصادی حقوق مسلم توده ها را مورد تجاوز مجدد خود قرار دادند. گام به گام بر فشار به توده ها افزوده شد و منجر به آن گردید که همانگونه که در بالا گفته شد در ماه دسامبر تصمیمات تازه ای اتخاذ گردید که در تمامیت خود به فشاری که بر کرده توده های محروم می آمد به میزان بسیار زیادی افزود. اما سیاستهای تازه دولت، بخصوص با توجه به موقعیت زمانی و نزدیک بودن به کریسمس، اثری بسیار مخرب برای اقتصاد این کشور داشت. هفته دوم دسامبر نشان دهنده سقوطی ۸۰ درصدی در فروش کالاهای مورد نیاز مردم بود!

مردم آرژانتین که دیده بودند با اجرای سیاستهای مالی امپریالیستی در کشور آنان موقعیت کاری از دست رفته و نیاز مالی شدیدتر از گذشته گردیده است، این بار نظاره گر آن بودند که حتی اجازه نداشتند پس انداز احتمالی خود را از بانک بیرون کشیده و برای رفع نیازهای خود به کار برند. موج اعتراض قابل پیش بینی بود. آنچه که دولت آرژانتین آن را پیش بینی نکرده بود، پیوستن تمامی اقشار توده های تحتانی و میانی جامعه به این اعتراض بود. آری دیگر بخشهای تحتانی جامعه در اعتراضات خود تنها نبودند. طبقه متوسط که محدود کردن میزان برداشت از حساب بانکی به ضرر آنان بود، به آنها پیوسته بودند.

سران دولت آرژانتین به خوبی می دانستند که از جمعیت ۳۶ میلیونی این کشور بیش از ۱۵ میلیون نفر در زیر خط فقر به سر می برند. آنان به خوبی می دانستند که قریب به یک سوم افراد شاغل در ماههای اخیر حقوق خود را دریافت نکرده اند، آنها می دانستند که در ماههای اخیر حقوق کارمندان دولت معادل با ۱۳ درصد کاهش یافته است، اما می پنداشتند که توده ها هنوز می توانند فشار حاکم را تحمل کنند.

اعتصابات عمومی روز ۱۳ دسامبر تمامی آرژانتین و نه تنها بوینوس آیرس را از کار انداخت. برای حکمرانان آرژانتین جای تعجب نداشت که نشوند توده های شهرهای 'روساریو Rosario' و 'کن کوردیا Concordia' شهرهایی که بیکاری در آنها غوغا کرده و از مرز ۲۰ درصد نیز گذشته است به این اعتراضات پیوسته اند. تعجب آنان زمانی بسیار شد که خبر آمد توده های شهرهایی مانند 'مندوزا Mendoza' نیز که از وضع اقتصادی

و اجتماعی نسبتا بهتری برخوردار است به شکلی گسترده به این اعتراضات پیوسته اند.

پس از انجام اعتصاب عمومی سراسری ۲۴ ساعته، 'دانیل مارکس Daniel Marx' معاون وزیر اقتصاد آرژانتین اعلام نمود که به دلایل شخصی از کار خود کناره گرفته و به اینگونه ضربه دیگری بر پیکر دولت در حال ریزش این کشور وارد آورد. با این استعفا برای سومین بار در خلال دو ماه، یکی از وزرای کابینه، کشتی در حال غرق شدن دلا رووا را ترک می کرد. با وجود اینکه مارکس علت استعفای خود و ترک کابینه را مشکلات شخصی بیان کرده بود، همه می دانستند که علت اصلی این استعفا اختلاف نظر او با وزیر اقتصاد دولت آرژانتین، 'دومینگو کاوایو'، در مورد محدود کردن میزان دسترسی مردم آرژانتین به سپرده های بانکی آنان بوده است.

در این زمان دولت از دو سو مورد فشار قرار داشت. از سویی فشار فزاینده ای بود که از سوی توده های ناراضی به آن تحمیل می شد. در خلال دو سال گذشته این نهمین بار بود که کشور دستخوش اعتصابی عمومی می گردید و هریار به تعداد افرادی که به این اعتصاب می پیوستند افزوده می شد. از سوی دیگر فشاری هرچه بیشتر از سوی امپریالیسم، کارگزاران و نهادهای آن به دولت آرژانتین وارد می گردید. صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، موسسات استقراری مالی و بازار سهام وال استریت که همگی بیش از هر چیز بی صبرانه خواهان بازگرفتن وامهایی می باشند که به آرژانتین داده بودند، به دولت فشار وارد می کردند که به میزان پرداخت خود به این موسسات بپردازد. در میان فشار از این دو سو، فشاری دوگانه و متضاد، بود که دولت آرژانتین دچار عدم توانایی در تصمیم گیری و عدم کارایی، گردید.

در ابتدای ماه دسامبر 'دومینگو کاوایو Domingo Cavallo'، وزیر اقتصاد آرژانتین که میخواست نه تنها بازپرداخت وامها را به تعویق بیندازد که حتی بتواند وامهایی تازه گرفته و به این وسیله از فشار توده ها بکاهد، سفری به واشنگتن داشت. اما سران بانک جهانی نه تنها وام تازه ای به آرژانتین ندادند که حتی با تهدید به دست زدن به اقداماتی جدی برای دریافت بخش بزرگی از ۱۳۲ میلیارد دلاری که آرژانتین به موسسات مالی گوناگون بدهکار است، وزیر اقتصاد را ناچار ساختند تا موافقت خود را بر اجرای طرحی دایر بر کاهش بودجه آرژانتین به میزان ۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۲ اعلام

مورد پایان بخشی به قوانین حکومت نظامی تن در داده و پایان وجود قوانین حکومت نظامی را به عنوان آخرین تصمیم خود اعلام نماید.

پس از 'فرناندو دلا رووا'، آدولفو رودریگز سا آ **Adolfo Rodriguez Saa** به ریاست جمهوری موقت آرژانتین محسوب شد. در همان ابتدای انتصاب رودریگز به مقام ریاست جمهوری آرژانتین اعلام شد که او تنها برای مدتی محدود و تا انجام انتخابات ریاست جمهوری بعدی در ماه مارس ۲۰۰۲، در این مقام باقی خواهد ماند.

با اعلام کناره گیری دلا روا و انتصاب ساآ که از وجهه بهتری در میان توده ها برخوردار بود طبقه حاکم انتظار داشت که رئیس جمهور تازه بتواند گامی در راه ثبات مجدد سیاسی و پس از آن اقتصادی آرژانتین بردارد. ساآ با تصمیمی که دایر بر تعویق بازپرداخت قروض خارجی آرژانتین در روز نخست زمامداری خود اعلام نمود گامی در راه استحکام دولت موقت این کشور برداشت. او همزمان اعلام کرد که در پی به کارگیری واحد ارزی تازه ای برای آرژانتین خواهد بود. گامهای تازه ای برداشته می شد اما مشخص بود که با توجه به شرایط سخت توده ها در این کشور و انزجاری که بسیاری از مردم آرژانتین نسبت به سیاستمداران حاکم این کشور دارند راه سختی در مقابل ساآ قرار دارد. همه آینده ای دشوار برای ساآ پیش بینی می کردند اما عمر دولت موقت ساآ بسیار کوتاه تر از آن بود که پیش بینی می شد.

شاید بتوان گفت که گذشته از موقعیت دشوار سیاسی و اقتصادی آرژانتین و تضادهای فراوانی که در بین نیروهای سیاسی این کشور وجود دارد، آنچه که یکی از سخنگویان دولت ایالات متحده امریکا در روز شنبه ۲۹ دسامبر ۲۰۰۱ در مورد آرژانتین اعلام نمود مانعی بسیار بزرگ در راه ادامه فعالیتهای ساآ گردید. در این روز اعلام شد که جورج بوش، رئیس جمهور ایالات متحده امریکا، انتظار دارد تا دولت موقت آرژانتین به خواسته های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول عمل کرده و گامهای اقتصادی مطروحه از جانب این ارگانهای مجری خواسته های سرمایه جهانی را به اجرا درآورد. این درست برخلاف آنچه بود که توده های آرژانتین از دولت موقت این کشور و در راس آن ساآ انتظار داشتند.

در همین روز تظاهرات گسترده تازه ای در بوئنوس آیرس پایتخت آرژانتین به انجام رسید و در خلال

شد. آری، در دو سر این معمای غیرقابل حل توده های آرژانتینی قرار داشتند که به هر رو مورد فشاری هرچه بیشتر قرار می گرفتند.

توده های آرژانتین که دیگر نمی توانستند و نمی توانند اوضاع موجود را بپذیرند، می دانستند و می دانند که تنها راه موجود مبارزه ای بی امان با امپریالیسم و سگهای زنجیری آن می باشد. از این رو بود که روز ۱۹ دسامبر به عنوان روزی مجدد برای اعتصابی عمومی اعلام شد. گستردگی این اعتصاب نیز بی سابقه بود و توانست نشانگر خواست عمومی توده های تحت ستم آرژانتین باشد.

اعتصاب روز ۱۹ دسامبر در ادامه خود به بیرون آمدن توده های خشمگین به خیابانها و زدو خوردهای خیابانی و اعلام حکومت نظامی از جانب دولت منجر گردید. اما سرکوب پر خشونت توده ها از جانب نیروهای دولتی، کشته شدن حداقل ۲۶ نفر و زخمی شدن بیش از ۲۵ نفر در جریان اعتراضات و اعلام حکومت نظامی باعث کشیده شدن بخشهای بزرگتری از توده ها و اعلام خواسته هایی وسیع تر از حکمرانان گردید.

درست به دلیل اوج گیری روز افزون اعتراضات توده ای و پیوستن بخشهای عظیمی از مردم آرژانتین به این اعتراضات است که مبارزات مردمی در ادامه خود به اعلام استعفای رئیس جمهور و تمامی کابینه این کشور گردیده است. ساعاتی پس از آغاز حکومت نظامی یکی از جناحهای بزرگترین سندیکاهای کارگری آرژانتین اعلام داشت که نیمه شب روز ۲۱ دسامبر اعتصاب عمومی تازه ای را آغاز خواهد نمود. 'ولیو پیوماتو **Julio Piumato**' سخنگوی این جناح اعلام کرده است که این اعتصاب تا زمانی که از جانبی دولت آرژانتین به حکومت نظامی اعلام شده پایان بخشد و از جانبی دیگر پارلمان آرژانتین تمامی قوانینی را که در رابطه با مدل اقتصادی موجود به تصویب رسیده است لغو نماید، ادامه خواهد داشت.

آری، سرانجام توده های معترض آرژانتین در روزهای ۱۹ و ۲۰ دسامبر با اعلام عزم خویش برای دست زدن به یک اعتصاب عمومی و قاطعانه دیگر نه تنها توانستند رئیس جمهور این کشور را، که برای مدتی با چنگ و دندان به اریکه قدرت چسبیده بود، ناچار سازند تا استعفای خود را اعلام نماید که وی را ناچار ساختند تا برای جلوگیری از اعتصاب عمومی اعلام شده به خواست توده ها در

نماینده هدف اجرای این طرح آن بود که کمبود بودجه سالانه کشور با به کارگیری صرفه جویی شدید در مخارج دولتی و گسترش خصوصی سازی به صفر برسد! اما بدیهی است که اجرای چنین طرحی با توجه به اینکه در خلال دو سال گذشته از میزان حقوق کارمندان دولتی ۲۱ درصد کاسته شده بود، نمی توانست بدون تشدید فشار به توده ها به اجرا درآید. اما کارگزاران سرمایه جهانی کاری به میزان فشاری که به توده ها وارد می شد نداشتند، آنها پول خود را می خواستند! برای آنان این امر که میزان بیکاری از ۱۶/۴ درصد در ماه مه امسال به ۱۸/۳ درصد رسیده بود از اهمیت شایانی برخوردار نبود!

در این حال بورژوازی وابسته آرژانتین که آزادی سیاسی و اقتصادی خود را در گرو وابسته شدن هرچه علنی تر سیاسی و اقتصادی کشور به امریکا می دید، خواستار آن بود که پژو به کل از میان برداشته شده و دلار امریکا به عنوان ارز رسمی کشور جایگزین آن گردد. معادله ای حل نشدنی به وجود آمده بود!

تمامی نشانه ها دایر بر آن بود که سیر اقتصاد آرژانتین هرچه بیشتر به یکی از نقاط بحرانی خویش نزدیک می شد و گذار از این بحران بدون شک نمی توانست بدون تشدید فشار بر توده های محروم این کشور میسر گردد. با توجه به شرایط تازه، کارشناسان اقتصادی اعلام کرده بودند که در سال آینده از میزان تولید ناخالص ملی آرژانتین ۸ درصد کاسته می گردد و تأیید کرده بودند که افتادن در این سراسیمگی نمی تواند به امری جز کاهش شدید نرخ برابری ارز آرژانتین مبدل گردد. همین کارشناسان اعلام کرده بودند که کاهش نرخ برابری ارز به میزان تنها ۴ درصد موجب آن خواهد شد که از میزان تولید ناخالص ملی ۱۰ درصد کاسته شود! آری، میتوان گفت که در این مرحله دولت آرژانتین دیگر درگیر مشکلی حل ناپذیر شده بود! یا باید با سقوط نرخ برابری ارز آرژانتین در مقابل دلار امریکا موافقت می کرد که در این صورت به میزان فشار بازپرداخت وامها افزوده شده و از میزان تولید ناخالص ملی کاسته می شد و یا باید تن به کاهش نرخ ارز می داد که در این صورت با بالا رفتن نرخ جهانی برابری دلار، ارزش نرخ برابری جهانی ارز آرژانتین بالا رفته، بهای کالاهای صادراتی آرژانتین در بازارهای بین المللی افزایش یافته و از این رو میزان صادرات آرژانتین پائین آمده و از میزان تولید در کشور، میزان اشتغال و ورود ارز به آرژانتین کاسته می

خود قرار نداده اند که اعلام کرده اند با تمامی قدرت بر علیه این مهره امپریالیسم مبارزه خواهند کرد. ساعتی پس از اعلام ریاست جمهوری دووالده توده ها به خیابانها ریختند و فریاد اعتراض خود را در صفوفی بسیار بزرگ سر دادند.

دووالده در نخستین سخنرانی خود در مقام رئیس جمهور آرژانتین اعلام کرده و که خواهان تشکیل دولتی ائتلافی و فراحزبی می باشد. او گفته است که تمامی توان خود را به کار خواهد گرفت تا با تغییر دادن مدل اقتصادی بتوانند بر مشکلاتی که توده های آرژانتین را به پرتگاه نابودی اقتصادی کشانده است فائق آید. او در سخنان خود مشکلات اقتصادی امروز کشور را ناشی از الگوی نادرستی که در سالهای اخیر به کار گرفته شده است دانسته و گفت که دولت آینده آرژانتین باید فرا از مرزها و وابستگی های سیاسی برای یافتن مدلی نوین تلاش نماید. او با اشاره به وضع بحرانی اقتصادی موجود اعلام کرد که دولت آرژانتین در حال حاضر قادر به بازپرداخت وامهای دولتی، پرداخت حقوق کارمندان دولت و یا حق بازنشستگی سالخوردهگان کشور نمی باشد.

شکی نیست که توده های آرژانتین نمی توانند دارویی را که دووالده تجویز می کند بپذیرند و تمامی نشانه ها دلالت بر آن دارند که مبارزات بی امان توده های آرژانتین برای رهایی از جهنمی که سرمایه جهانی و کارگزاران آن برای توده ها ایجاد کرده اند ادامه خواهد داشت.

نادر نانی

در اینجا بود که مذاکرات بین احزاب آرژانتین و بخصوص بین حزب پرونیستی آرژانتین و تمامی اپوزیسیون پارلمانی این کشور، برای فرار از بحران موجود آغاز گردید. در حالیکه بخش وسیعی از توده های آرژانتین بار دیگر به خیابانها آمده و خواستار برگزاری انتخابات پیش از موقع ریاست جمهوری بودند احزاب آرژانتین در پشت درهای بسته و در ساختمانهایی که برای جلوگیری از خشم توده ها به وسیله هزاران پلیس نگهبانی می شد در مورد نام رئیس جمهور آینده کشور به توافق رسیدند. آنان همچنین به توافق رسیدند که برای نیات بخشیدن به دولت آرژانتین به جای اینکه انتخابات ریاست جمهوری را هرچه زودتر برگزار کنند منتظر نوبت بعدی انتخابات، در پایان سال ۲۰۰۲ بشوند!

نامی که اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان مجلس آرژانتین در موردش به توافق رسیده بودند ادواردو دووالده Eduardo Duvalde سناتور پرونیست گرا بود. آری، پس از مذاکراتی فرا از تاثیرگذاری توده ها، قرار شد که دووالده با شتاب فراوان سکان کشتی در حال غرق شدن آرژانتین را در اختیار بگیرد.

دووالده اما چهره ای ناآشنا برای توده های محروم آرژانتین نیست. او سالهایی طولانی شهردار بوینوس آیرس بوده و در زمان ریاست جمهوری کارلوس منم معاون رئیس جمهور بود! توده ها می دانند که او در اخذ تمامی تصمیمات نادرست دهه ۱۹۹۰ و در فساد مالی این سالها سهیم بوده است. توده های آرژانتین نه تنها توافق احزاب مجلس را مورد تائید

آن توده های مردم با حمله به ساختمانهای دولتی انزجار خود را از آنچه که در جریان وقوع بود اعلام نمودند.

روز بعد از اعلام انتظارات ایالات متحده امریکا از آرژانتین، ساآ در یک نطق ۹ دقیقه ای اعلام کرد که پس از گذشت تنها ۸ روز از مقام خود استعفا می دهد. او در این سخنرانی اعلام کرد که عدم حمایتی که پرونیستها از دولت موقت به نمایش گذاشته اند علت اصلی استعفای او می باشد اما بدیهی است که واقعیت بسیار پیچیده تر از این است.

پس از اعلام استعفای ساآ از رئیس سنای این کشور، رامون پوئرتا Ramon Puerta، که یکی از پرونیستهای برجسته آرژانتین است، خواسته شد تا به موجب قانون اساسی این کشور مقام ریاست جمهوری موقت را عهده شود. اما او از قبول این مسئولیت امتناع کرده و بدون اینکه حتی یک روز مقام ریاست جمهوری کشور را در اختیار داشته باشد از مقام خود استعفا داد!

از این رو از رئیس مجلس نمایندگان ادواردو کامانیو Eduardo Camano، که او نیز یکی از پرونیستهای نام دار در آرژانتین است، خواسته شد تا این مسئولیت را بپذیرد. اما کامانیو نیز به نوبه خود اعلام کرد که تنها می تواند عهده دار برقراری انتخاباتی در مجلس این کشور در روز اول ژانویه ۲۰۰۲ برای انتصابی فرد دیگری به مقام ریاست جمهوری آرژانتین باشد!

"استراتژی" جمهوری اسلامی در برخورد با اپوزیسیون

معنای ضعیف بودن نظام نیست. وقتی می گوئیم باید دموکراسی و یا نظام مردم سالاری دینی داشته باشیم به این معنی نیست که باید آن را در اختیار اپوزیسیون خارج از نظام قرار دهیم.

در همین نشست محمدرضا تاجیک، رئیس مرکز بررسی های استراتژیک از جناح باصلاح اصلاح طلب راجع به چگونگی برخورد با اپوزیسیون رژیمش عنوان کرد: با اپوزیسیون بر قدرت رادیکال (گروههایی که اسقاط نظام را از رهگذر کاربست استراتژی های مبارزه قهرآمیز در دستور کار خود قرار داده اند)، نخست باید تمام تلاش خود را مصروف تلطیف و تحبیب آنان نمود و در مرحله نهایی در صورت به گل نشستن استراتژی نخست لاجرم می بایست با زبان خود آنان (زبان قهر) با آنان سخن گفت. وی اضافه کرد که اقدامات دیگر ما باید تفهیم پایان استراتژی های قهرآمیز اسقاط نظام به گروههای اپوزیسیون ارتدکس، تبدیل مطالبات غیرقانونی به مطالبات قانونی و عملی، بالا بردن هزینه چالشهای غیرقانونی و غیر گفتمانی و در نهایت انداختن طرح گفتگو میان نظام و اپوزیسیون باشد.

در جریان نشست مرکز بررسی های استراتژیک ریاست جمهوری که چندی پیش برگزار شد، یکی از موضوعات مورد بحث بین دست اندرکاران و نظریه پردازان رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی به نحوه برخورد با اپوزیسیون رژیم اختصاص یافت. در این نشست امر محببان از مسئولین روزنامه رسالت در مورد نحوه برخورد با مخالفین جمهوری اسلامی اعلام داشت:

"گروههایی مانند منافقین و برخی گروههای چپ و مارکسیست که به هیچوجه حاضر به همزیستی با نظام نیستند، خارج از نظام محسوب می شوند. او در ادامه عنوان کرد: در تقابل با اپوزیسیون خارج از کشور باید از موضع اقتدار گفتگو کرد و گفتگو نباید از موضع برابر باشد. دموکراتیک بودن نظام ما به

در تشریحات فارسی زبان کمتر به نوشته ای در مورد نبرد سختی که سالهاست در نپال، -کشوری که به دلیل وجود سلسله کوههای فراوان و مرتفع در آن به سقف کره زمین موسوم می باشد- در جریان است برخورد می کنیم. در این شماره پیام فدایی ترجمه مقاله ای که در شماره ۵۰ نشریه 'پرولتارن Proletaren' (۱۳ تا ۱۹ دسامبر ۲۰۰۱) ارگان حزب کمونیست مارکسیست لنینیست (انقلابیون) KPML - سوئد در رابطه با نپال به چاپ رسیده است را با هدف انتقال تجارب مبارزاتی جنبشهای توده ای در اختیار خوانندگان 'پیام فدایی' قرار می دهیم.

ارتش نپال تمامی تلاش خود را برای نابود کردن چریکهای این کشور به کار می برد

نوشته پاتریک پاولوف

برگردان به فارسی از نادر ثانی

نیروهای قضایی دولتی اعلام کردند که تمامی پزشکان و پرستارانی که چریکهای مجروح را مورد درمان و مراقبت پزشکی قرار دهند به زندانهای طویل المدت محکوم خواهند نمود.

جالب اینجاست که بسیاری از نیروهای ضدخلقی جهانی بدون کوچکترین وقفه ای حمایت کامل خود را از این اقدامات دولت نپال اعلام کرده اند. دولت هندوستان اعلام کرده که دولت نپال می تواند مطمئن باشد که هندوستان تمامی توان خود را برای یاری رسانی به دولت نپال و رفع نیازهای آن، از جمله تحویل سلاحهای مرگبار به آن کشور و ارسال نیروهای نظامی برای حمایت ارتش نپال، به کار خواهد برد. ایالات متحده آمریکا در رابطه با اوضاع اخیر نپال شش هلیکوپتر سنگین نظامی برای حمله به چریکها به ارتش این کشور تحویل داده است. دولت اسرائیل اعلام کرده است که اسلحه ها و مهمات مورد نیاز ارتش نپال را در اختیار دولت این کشور قرار خواهد داد. دولتهای چین و روسیه نیز به رقابت با دیگر نیروهای ضدخلقی جهان برپاخاسته و اعلام داشته اند که دولت نپال می تواند از حمایت کامل این کشورها برخوردار باشد.

باید توجه داشت که امپریالیسم، حال که افغانستان پس از لشکرکشی ای خونین به وسیله ارتش آمریکا و نیروهای وابسته به آن تسخیر شده، خواهان برداشتن گامی دیگر در راه تثبیت کامل هژمونی منطقه ای و جهانی خود می باشد. چسباندن مارک تروریست بر چریکهای نپال، بخشی از جمع کردن نیروهای ارتجاع در راه ضربه زدن نهایی و درهم پاشی تمامی آنچه که بتواند خطری برای نظم کنونی جهانی و سدی در راه هرچه بیشتر جهان شمولی سرمایه تلقی گردد می باشد.

اما پرسشی که بدون شک در این مورد مطرح است آن است که چرا نبرد نیروهای چریکی در کشور کوچک، کوهستانی و فقیر نپال می تواند خطری جدی برای منافع امپریالیستی به شمار آید. پاسخ

دولت نپال مدتی است که ارتش ضدخلقی خود را برای درهم شکستن جنبش چریکی این کشور و شورش خلقی توده های محروم آن به کار گرفته است. این دولت و سیستم حکومتی آن با این اقدام خود به خوبی نشان داده است که آنچه در ماههای اخیر به عنوان 'مذاکرات صلح' در این کشور اعلام شده بود چیزی جز یک فریب و نیرنگ که برای شناسایی هرچه بیشتر نیروهای چریکی نپال و آماده ساختن ارتش این کشور، ارتشی که از حمایت کامل ایالات متحده آمریکا برخوردار می باشد، برای رویارویی نهایی با جنبش خلقهای نپال و سرکوبی کامل آن نبوده است.

روز ۲۳ نوامبر امسال به مذاکرات صلح نپال که از اوایل پائیز امسال بین حزب کمونیست نپال و دولت نپال آغاز گشته بود، مذاکراتی که گفته می شد خواهد توانست به جنگ داخلی این کشور پایان بخشد، پایان داده شد. پس از قطع این مذاکرات، حزب کمونیست نپال اعلام داشت که دولت نپال در خلال این مذاکرات کوچکترین توجهی به خواسته های آنان در مورد برگزاری انتخاباتی آزاد برای تشکیل مجلس موسسان با هدف تحریر و تصویب قانون اساسی تازه ای برای این کشور و پایان بخشیدن به نظام پادشاهی نکرده و با هدف تجهیز مرگبار نیروهای نظامی خود آگاهانه مشغول ائتلاف وقت بوده است. دولت نپال از جانب دیگر با توجه به اوضاع جاری جهانی و با اطمینان از حمایت کامل ایالات متحده آمریکا و دیگر نیروهای امپریالیستی اعلام داشت که حزب کمونیست این کشور جریانی تروریستی بیش نبوده و مذاکره با آنان نمی تواند نتیجه بخش باشد.

از آن روز نزدیک به یک ماه گذشته است. در این مدت خشونت موجود در نپال هر روز افزایش یافته و دولت نپال برای نخستین بار در خلال شش سال اخیر ارتش خود را برای درهم کوبی نیروهای چریکی این کشور و بازگیری مناطق آزاد شده، به این مناطق گسیل داشته است. نبردهای سخت و مرگبار، بخصوص در غرب نپال، حاصل سیاست تازه دولت نپال بوده است. به موجب گزارشات رسیده که بر پایه اطلاعاتی است که دولت نپال در اختیار خبرنگاران داخلی و خارجی قرار می دهد، صدها نفر در این نبردها جان خود را از دست داده اند.

سه روز پس از اعلام بی نتیجه بودن مذاکرات (یا به عبارت دیگر روز ۲۶ نوامبر) گیانندرا Gyanendra پادشاه تازه به قدرت رسیده این کشور (که چندی پیش پس از کشته شدن بخش بزرگی از خانواده سلطنتی از جمله پادشاه، ملکه و ولیعهد نپال به پادشاهی رسید) اعلام نمود که دستور برقراری حکومت نظامی در کشور را صادر کرده است. به گزارش بخش خبری بی بی سی به پلیس نپال دستور داده شده است که از تمامی قدرت خود برای جلوگیری از شورش توده های روستایی و شهری این کشور استفاده نماید. از جمله دستورهایی که در این مورد صادر شده می توان به دستور شلیک به سوی تمامی افرادی که برای حمایت از نیروهای چریکی این کشور اقدام به چسباندن آفیش و یا پخش اطلاعاتیه می نمایند، اشاره نمود. به همراه برقراری حکومت نظامی، اعلام شده است که بار دیگر سانسور کامل بر مطبوعات این کشور حاکم خواهد شد. وزیر ارتباطات و اطلاعات نپال با وضوح کامل اعلام کرده است که دولت مطبوع وی مصمم است تا تمامی رسانه های عمومی و خبرنگارانی که اختیاری که به ضرر علائق دولت این کشور بوده و یا بتوانند موجب خرسندی و رضایت 'مائوئیستها' باشند را به چاپ رسانند، به سختی مجازات نماید. در همین رابطه بیش از سی سازمانی که به موجب ارزیابی نیروهای دولتی به حزب کمونیست نپال نزدیک می باشند (از جمله یک انجمن دانشجویی انقلابی و یک سازمان زنان) ممنوع اعلام شدند.

بود. می توان گفت که نقطه عطف روز اول ماه ژوئن امسال، روزی است که بیرندا Birenda پادشاه پیشین نپال، فردی که اجازه نداده بود از نیروهای ارتش در نبرد برعلیه چریکها استفاده شود، به قتل رسیده بود. بلافاصله پس از به قتل رسیدن بیرندا چریکهای این کشور آن را قتل سیاسی ارزیابی کرده و محکوم نمودند. ارزیابی چریکها دال بر آن بود که شیوه حرکت بیرندا و تاکتیک او مورد پسند نیروهای به غایت مرتجع نپال و حامیان و هم پیمانان خارجی آن نبوده و از این رو تصمیم به قتل بیرندا گرفته شده است.

پس از به قدرت رسیدن برادر جوانتر بیرندا، گیانندرا، در ماه ژوئن چریکها به کرات در مورد قدرت نمایی ارتش اخطار داده اند. گذشت زمان نشان داده است که متاسفانه در این مورد تیز حق با چریکها بوده است. پس از اعلام مذاکرات صلح در ماه سپتامبر چریکها اعلام داشتند که آنان همزمان که مذاکرات صلح را به عنوان پدیده ای که نبرد توده ها به دولت ضدخلقی نپال تحمیل کرده ارزیابی می نمایند، بدون کوچکترین تردیدی خواستار رسیدن به راه حلی سیاسی برای عبور از بحران کشور می باشند. در همین زمان چریکها اعلام داشتند که با توجه به سابقه تاریخی مبارزات توده ها در نپال این امر را که دولت و پادشاه تازه نپال خواسته ای جز سرکوب وحشیانه مبارزات توده ای ندارند، بدیهی می دانند. و این پیش بینی نیز متاسفانه درست واقعیتی است که امروز در جریان می باشد. بدون کوچکترین تردیدی حمله نظامی به چریکهای نپال پیش از اعلام مقابله قهرآمیز ایالات متحده آمریکا برعلیه تروریسم و بمباران وحشیانه افغانستان برنامه ریزی شده بود. اما قدرتمندان نپال همانند بسیاری دیگر از نیروهای ارتجاعی جهانی از موقعیتی که به دست آمده، نهایت سوء استفاده را کرده و با اعلام جنگ برعلیه تروریسم جنگ بیرحمته خود را برعلیه آنان آغاز کرده اند. در جهانی که نیروهای ارتجاعی برای مقابله با نیروهای مردمی کافی است که آنان را تروریسم بنامند تا از حمایت ایالات متحده آمریکا و دیگر نیروهای امپریالیستی و ضدخلقی جهان برخوردار گردند، این امری مسلم تلقی می گردد.

دیروز نوبت افغانستان بود. امروز نوبت نپال است. این امر که فردا نوبت کدام احزاب، سازمانها و یا جنبشهای خلقی که برعلیه ناعدالتی ها و اختناق مبارزه می کنند خواهد بود امری است که در بستر مبارزات توده ها و جنگ ناعدالانه نیروهای ضدخلق برعلیه آنان تعیین می گردد.

دادن به این پرسش بسیار آسان است. نیروی چریکی نپال نیرویی است که حرکتش با موفقیت همراه بوده است، چریکهای نپال نیرویی هستند که در مسیر مبارزه دشوار و دراز مدت خود به جنبشی خلقی مبدل گردیده اند، آنان تشکیل دهنده جنبشی می باشند که به مبارزه ای بی امان و مورد حمایت توده ها در مقابل قدرتمندان فاسد و وابسته این کشور دامن زده و نه تنها سیستم وابسته موجود در کشور را مورد حمله خود قرار داده، بلکه حتی توانسته است در غرب کشور بر آن پیروز شده و با بهتر نمودن شرایط زندگی توده ها در نواحی آزاد شده به توده ها ایمان تازه ای به آینده ای روشن و آزاد بخشد. چنین نیرویی بدون شک خطری جدی برای امپریالیسم و تمامی وابستگان جهانی آن تلقی گردیده و باید مورد حمله ای بی امان و مرگبار قرار گیرد.

ده سال پیش پادشاه مستبد آن دوره نپال در قیامی مردمی سرنگون گردید اما با وجود قوانین تازه ای که با ظاهری زیبا و فریبنده قدرتی پوشالی و توخالی به مجلس این کشور می بخشید و وعده هایی که در مورد بهبود وضع زندگی مادی به توده های این کشور داده می شد، تغییری اساسی در شکل حکومتی کشور به وجود نیامده و شرایط زندگی دهقانان فقیر این کشور که اکثریت قابل توجهی از مردم آن را تشکیل می دهند، به همان شکل اسفناک پیشین باقی ماند.

در فوریه ۱۹۹۶ حزب کمونیست نپال اعلام کرد که شرایط موجود دیگر قابل تحمل نمی باشد. این حزب هم زمان آغاز جنگ خلق در این کشور را اعلام نمود. استراتژی این حزب آن بود که با استفاده از حمایت توده های دهقانان فقیر در ابتدا روستاها و سپس شهرهای نپال را به تسخیر خود درآورده و بدینگونه حکومت ضدخلقی و وابسته کشور را سرنگون نماید. تاکتیک حزب، استفاده از جنگ مسلحانه برای تجهیز توده ها و تسخیر قدرت حکومتی بود. در خلال پنج سال و نیمی که از زمان آغاز جنگ خلق در نپال گذشته است چریکهای این کشور نه تنها توانسته اند از حمایت توده های فقیر دهقانی برخوردار شوند که حتی موفق شده اند در شهرها مورد حمایت دانشجویان و کارگران و دیگر نیروهای محروم شهرها قرار بگیرند. در این پنج سال و نیم بیش از یک چهارم مساحت کشور (به ویژه در غرب نپال) به تسخیر نیروهای چریکی درآمده و به عنوان مناطق آزاد شده اعلام شده است. در این مناطق زمین مالکین بزرگ مصادره شده و بین دهقانان تقسیم شده است. گذشته از این چریکها اعلام کرده اند که قروض دهقانانی که در مناطق آزاد شده به سر می برند، قروضی که این محرومان به زور خواران محلی داشته و هرگز قادر نبودند از عهده بازپرداخت آن برآیند، بخشیده می شود. همزمان با این بهبودبخشی های اقتصادی، چریکها دست به اقداماتی رفاهی و اجتماعی همانند ساختن جاده، حفر چاه، سرمایه گذاری در امور بهداشتی و آموزشی کرده اند.

از دیگر اقدامات اساسی چریکها در مناطق آزاد شده مبارزه برای بهبود وضع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زنان در جامعه ای که دیدی کاملاً سنتی، فئودالی و عقب مانده نسبت زنان داشته، بوده است. مبارزه آزادیبخش چریکها به بسیاری از دختران جوان این موقعیت را داده تا برعلیه پندارها و ضوابط زن ستیزانه پیشین بپاخاسته و برای رسیدن به یک زندگی آزادانه و برابر تلاش نمایند.

در انتخاباتی که پس از پیروزی چریکها در مناطق آزاد شده برگزار شده به نمایندگان احزاب دیگر که در سطح کشوری با حزب کمونیست در مبارزه می باشند اجازه داده شده است تا آزادانه در انتخابات شرکت کرده و نمایندگان خود را به مجالس محلی و ناحیه ای ارسال دارند.

پیروزیهای بیایی مبارزات چریکهای نپال و بخصوص محبوبیت روزافزونی که این مبارزان در میان توده های شهری داشته اند نه تنها قدرتمندان نپالی که حتی همپالگی های آنان در هندوستان را به وحشت انداخته و امپریالیسم حامی آنان و در راس آن ایرقدرت ایالات متحده آمریکا را به نشان دادن عکس العمل واداشته است چرا که اگر نمونه نپال بتواند خود را تثبیت نموده و نپال امید را در پیکر توده های محروم دیگر کشورها بارآور سازد، زخمی گران بر امپریالیسم وارد خواهد آمد. آیا اگر توده های محروم نپال شاهد پیروزی را در آغوش کشند میلیونها و یا حتی میلیاردها دهقان و کارگر فقیر در گوشه و کنار جهان راهی را که توده های نپال در راه رسیدن به زمین و یک زندگی عادلانه و برحق نشان داده اند در پیش نخواهند گرفت؟

تا پیش از مقطع کنونی، دولت نپال تنها با استفاده از نیروهای انتظامی خود به جنگ با چریکها برخاسته

بیاد ۱۶ آذر

باردیگر شانزدهم آذر آمد و سربس

در قلوب مردم شعله افکند

جنیش دانشجویی ایران به خون شهیدان

در ره خلقمان خورده سوگند

که تا آخرین نفس ، آخرین نفس

کوشیم و بشکنیم دیوار این قفس در ره آزادی ایران

شریعت رضوی، قندچی، بزرگ نیا

بزرگ نیا، قندچی، رضوی در دل ارتجاع در ره توده ها با نهادند

به خون خود این قهرمانان بر ما دانشجویان در نیردمان ره گشادند

همه محکم و استوار یک دل و یک رنگ جان به کف بگذاریم

چون سه تن شهیدان در ره آزادی ایران

کشید. دانشجویان با مشاهده گروهیان مزبور در کلاس درس و مشاجره با استادشان که به ورود او به محل درس معترض بود، از کلاس بیرون می آیند و علیه حضور نظامیان در دانشگاه اعتراض میکنند. در همین اوان نظامیان دانشجویان را تعقیب می کنند و در سرسرا و سالن دانشکده فنی آنها را با مسلسل به گلوله می بندند که در نتیجه سه تن از دانشجویان به نامهای مصطفی بزرگ نیا ، مهدی شریعت رضوی و احمد قندچی کشته می شوند. عده ای نیز مجروح می گردند... (۲)

... در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ یعنی یک روز قبل از ورود نیکسون به ایران سربازان واحدهای ویژه ارتش دانشگاه تهران را مورد تاخت و تاز قرار دادند. آنها وارد کلاس شدند و به سوی دانشجویان آتش گشودند.

صدها دانشجو بازداشت و یا مجروح شدند و سه دانشجو به نامهای مصطفی بزرگ نیا، آذر شریعت رضوی و قندچی در اثر جراحات وارده از گلوله و سرنیزه های سربازان جان باختند. روز بعد نیکسون وارد شد و از دانشکده های حقوق دانشگاه تهران که تا سال ۱۳۳۹ عملاً در اشغال نظامیان و ارتش باقی ماند، درجه دکترای افتخاری در رشته حقوق دریافت کرد... واقعه ۱۶ آذر نمایانگر عکس العمل رژیم نسبت به فعالیتهای سیاسی دانشجویان بود، به نشانه آن که هر عمل مخالفی در آینده نیز به همین شدت سرکوب خواهد شد. (۳)

سرکوب دانشجویان توسط کودتاچیان در برون از مرزهای ایران پژواک وسیعی یافت و موجب خشم و نفرت جهانیان و بخصوص دانشجویان ایرانی در کشورهای اروپایی شد. و اعتراضات وسیعی را بدنبال داشت.

... نخستین روزها و هفته های پس از کودتا برای دانشجویان خارج از کشور در تا باوری سپری شد تا ماه ها و سالها بگذرند و ناباوری و تشویش جای خود را به یاس و بدبینی بسپارد، هنوز فرصت زیادی باقی بود. در این میان با سفر ریچارد نیکسون، معاون ریاست جمهوری امریکا به تهران و تظاهرات آذرماه ۱۳۳۲ دانشگاه تهران که نخستین نشانه مقاومت گسترده در برابر رژیم کودتا محسوب می شد، دانشجویان خارج از کشور نیز دست به مقاومت زدند. اعتراض به حضور نظامیان در دانشگاه تهران خواست آزادی مصدق و برگزاری جلسات یادبود برای شهدای شانزدهم آذر ۱۳۳۲، اقداماتی بود که کم و بیش در بیشتر شهرهای

۴۸ سال پیش دانشجویان دانشگاه تهران در اعتراض به رژیم کودتایی شاه مزدور و اربابان امپریالیستش امریکا- انگلیس و نیز سفر نیکسون بعد از استقرار مجدد رژیم کودتا، صحن دانشکده های حقوق و علوم سیاسی ، دندانپزشکی و داروسازی و دانشکده فنی را به عرصه نبرد با سرکوبگران کودتاچی تبدیل کردند. و در این راه سه شهید دادند.

... در ۱۴ آذر ۱۳۳۲، انگلستان پیروزی رسمی خود را پس از محاکمه مصدق، با تجدید روابط رسمی با ایران اعلام کرد. قطع رابطه که در بحرانی ترین لحظه جنبش ملی به عمل آمده بود، اینک خنثی می شد. دانشگاه تهران که طی این ماهها دستخوش تظاهرات دائم بود، عکس العمل خود را به تجدید رابطه و محاکمه مصدق ، با تظاهرات پیگیر ظاهر ساخت. از سوی دیگر بنا بود در ۱۸ آذر ، نیکسون معاون رئیس جمهوری امریکا برای بازدید از پیروزی های حاصله به ایران بیاید. دستگاه تصمیم گرفت برای همیشه به تظاهرات دانشجویان خاتمه دهد. بنابراین در جریان این تظاهرات در روز ۱۶ آذر ، نیروهای تیپ ۲ زرهی را به دانشگاه اعزام کرد، تا دانشجویان را سرکوب کند. دانشجویان در مقابل نیروهای مهاجم مقاومت کردند و سربازان و درجه داران ، آنان را به گلوله بستند، خونریزی در دانشکده فنی انجام شد. و سه تن از دانشجویان به نامهای قندچی، بزرگ نیا، شریعت رضوی به شهادت رسیدند و عده بیشتری زخمی شدند. (۱)

۱۶ آذر با اعتراض به تجدید روابط سیاسی با انگلیس و ورود نیکسون- یکی از هدفهای اساسی استعمارگران امریکایی و انگلیسی، بازگرداندن جریان نفت ایران به غرب بود، بدین منظور تصمیم گرفته شد نخست روابط سیاسی ایران و بریتانیا را که از پائیز سال ۱۳۳۱ به ابتکار دولت مصدق قطع شده بود، در محیط آرام، دوباره تجدید کنند. رهبری نهضت مقاومت نیز قصد داشت صدای اعتراض مردم ایران به گوش جهانیان برساند و تلاش لندن و واشنگتن را که می خواست با مشروع جلوه دادن رژیم کودتا، امتیازات مورد نظر خود را از حکومت شاه - زاهدی، در محیط آرام و بدون سرو صدا به دست آورد، خنثی کند. اجرای این برنامه به عهده کمیته هماهنگی و دانشگاه واگذار شده بود. تظاهرات دانشجویان دانشگاه تهران، به عنوان اعتراض به ورود دینیس رایت، کاردار جدید سفارت انگلیس در ایران، از روز ۱۴ آذر ۱۳۳۲ آغاز گردید. دانشجویان دانشکده های حقوق و علوم سیاسی ، علوم ، دندانپزشکی، فنی و پزشکی، داروسازی در دانشکده های خود تظاهرات پرشوری علیه رژیم کودتا و مقاصد آن برپا کردند. روز ۱۵ آذرماه تظاهرات به خارج از دانشگاه کشیده شد و مأموران انتظامی، در زد و خورد با دانشجویان، شماری را مجروح و گروهی را دستگیر و زندانی کردند. روز دوشنبه ۱۶ آذر ، تعداد سربازان در داخل دانشگاه افزایش یافت. پیش از ظهر آن روز بین دانشجویان دانشکده های حقوق و علوم و مأموران فرمانداری نظامی، برخوردهایی روی داد ولی در دانشکده فنی، به علت حضور یکی از گروهیان در سر کلاس، برای دستگیری دانشجویانی که شعار داده بودند ، کار به خشونت

در آتیه نه چندان دور با رزم دلاورانه دانشجویان و دانش آموزان و در پیوند با توده های کار و زحمت در میدین رزم خیابانی که هم اکنون در جریان است رقم خواهد خورد!

توضیح و گردآوری و تنظیم: مازیار لوستانی

اکتبر ۲۰۰۱

x از دفتر سروده های ایرانی ای سرود آوران

سپیده

۱. طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران - یژن جزئی
۲. تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران از کودتا تا انقلاب - سرهنگ غلامرضا نجاتی - نشر رسا
۳. کنفدراسیون - تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور ۵۷-۱۳۳۲ - افشین متینی - نشر تیرازه
۴. کنفدراسیون جهانی (محصّلین و دانشجویان ایرانی) - حمید شوکت - نشر عطایی
۵. هجدهم تیرماه ۷۸ به روایت جناحهای سیاسی - محمدعلی زکریایی - نشر کوی، مهدوی کتی - دبیر کل جامعه روحانیت مبارز
۶. حبه مشارکت اسلامی ائتلاف دوم خرداد - منبع شماره ۵
۷. ابراهیم یزدی - دبیر کل نهضت آزادی - منبع شماره ۵
۸. حبیب الله عسکراولادی - دبیر کل جمعیت مؤتلفه اسلامی - منبع شماره ۵
۹. انصار حزب الله به رهبری الله کرم - ده نمکی - منبع شماره ۵



دانشجویی ، از جمله پاریس و مونپلیه، برن و ژنو، بن و مونیخ و برخی دیگر از شهرهای اروپا انجام گرفت... ما دانشجویان مونپلیه، به نوبه خود ، نفرت و انزجار خود را نسبت به حکومت غاصب و ضدملی شاه-زاهدی اظهار می کنیم و با تجدید برقراری و تحکیم نفوذ شوم نفت خواران انگلیسی شدیداً مخالفت می نمایم... و دانشجویان شهر دن در فوریه ۱۹۵۳ طی اعلامیه ای نوشتند: دارو دسته شاه - زاهدی پس از غصب دولت قانونی دکتر مصدق، برای ارباب مردم ایران و درهم شکستن نیروهای مقاومت ملت ما و به منظور تحکیم رژیم ترور و فاشیستی دولت غیر قانونی و نیز همواره ساختن راه برای اقدامات بعدی خود به نفع استعمارگران نفت خوار و برقراری سلطه کامل خود در کشور ما از هیچ جنایتی هر قدر هم که هولناک باشد روی گردان نیست... (۴)

۴۶ سال بعد در ۱۸ تیرماه ۷۸ دانشجویان قهرمان دانشگاههای سراسر ایران در زنجیر، فراسوی باندهای مزدور درون حاکمیت، بسیار وسیعتر و در پیوند با توده های زحمتکش بخصوص در دانشگاههای تهران و تبریز به مدت ۶ روز از ۱۸ تا ۲۳ تیرماه، زمین زیر پای دژخیمان و مزدوران رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را با آتشفشان خشم خود به لرزه درآوردند و تمام جهانیان با چشم خود در صفحات تلویزیونها دیدند که سگهای زنجیری امپریالیسم چگونه در برابر دانشجویان قهرمان و توده های در بند زانو زده و به گریه افتادند. در این شش روز اتحاد و مبارزه دانشجویان ، سران دژخیمان و چاقوکشان مزدورشان از صدر تا ذیل با رنگهای پریده و وحشت زده هریک بنوعی یا با صدور اعلامیه و یا با نطقهای رادیو تلویزیونی حرکت شجاعانه مردمی - دانشجویی ۱۸ تیرماه ۷۸ را کار "اراذل و اوباش" خواندند، درست به همانگونه که باند کودتاچی شاه - زاهدی در ۱۶ آذر ۳۲ دانشجویان را "خرابکار" و "عامل خارجی" و "اوباش" خواندند.

"... یک دسته افراد آشوب طلب بودند که به بهانه حادثه کوی دانشگاه ، شعارهای ضدانقلابی و ضدملی سر داده و در خیابانها شرارت آفریدند..." (۵)

"... طرح شعارهای گستاخانه و سخیف در تظاهرات غیرقانونی و اغتشاشات هفته گذشته علیه رهبری انقلاب بیش از هر چیز خواست دشمنان حقیقی نظام را برآورده ساخته است..." (۶)

"...جریانات خشونت گرا ، هماهنگ با آنها که دنبال خط براندازی هستند، می کوشند تا فرایند توسعه سیاسی را به بن بست بکشانند..." (۷)

"... ریشه های آشوب خشکیدنی است. البته فرمان شیطانی از حلقوم های ضدانقلاب و جریان مسموم در سخن پراکنی های رادیوهای دشمن سرچشمه میگردد..." (۸)

"...اراذل و اوباش و فواحشی که امروز در دستان پر قدرت حزب الله جان می سپارند ، مولودات و موجودات جدیدی نیستند. اینان همان کسانی هستند که در اجتماعات گذشته کف و سوت را جایگزین تکبیر کردند..." (۹)

بگذار این هرزه دران مزدور هرچه می خواهند رجز خوانی کنند. سرنوشت سگهای زنجیری امپریالیسم

کمکهای مالی

انگلستان

رفیق محمود فولادوند

۳۷/۵ پوند

آلمان

رفیق علی شاکری

۲۰

ع-ج

رفیق بهروز کتابی

۵۰

اطریش

صمد بهرنگی

۵۰

ف-س

۱۰

سیاهکل

۴۱،۵۰ گیلدن

-

۱۰۰۰ لیر ایتالیا

-

۲ دلار امریکا

سوئد

ر-همایون

۲۳۰۰۰ لیر ترکیه

۱۲ دینار اردن

ر- هادی کابلی

روح انگیز دهقانی

عناتی شیشوانی

رفیق کبیر فریدون جعفری

کانادا

۲۰ مارک

۱۰۰ دلار کانادا

ف-م

۱۷۷ شلینگ

م

۲۰۰

ش

۴۰ مارک

۱۰۰

هلند

۹ دلار

۴۰۰ گیلدن

انجمن هلند

۵۳۸ گیلدن

انجمن هلند

۲۰۰ کرون

هشتاد و چهارمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر گرامی باد!



ولادیمیر ایلیچ اولیانوف لنین

روز ۲۵ اکتبر اگر برای نیروهای چپ روزی پرامید و با فعالیتی پر جنب و جوش بود برای نیروهای طرفدای رژیم کهن چنین نبود... خلیج فنلاند، دورادور کرونشانت و پتروگراد این هنگام چه منظره ای داشت؟ این منظره را آهنگی که در آن زمان ورد زبانها بود به نیکی می نمایاند (این شعر به ملودی فولکلور استنکای رازین خوانده می شد) از جزیره کرونشانت تا رودخانه پهناور نوا قایقهای پرشماری، بلشویک ها را بر عرشه دارند و امواج را در می نوردند... در این هنگامه تحولاتی پراهمیت در اسمولنی روی می داد. در حالیکه تالار بزرگ و اصلح ساختمان تا نزدیک طاقهایش انباشته از نمایندگان شوراهای پتروگراد و شوراهای ولایتی بود... تروتسکی نشست اضطراری شورای پتروگراد را در ساعت دویسی و پنج دقیقه بعداز ظهر ۲۵ اکتبر آغاز کرد... میان سخنرانی تروتسکی، لنین در سالن ظاهر شد. جمعیت که چشمش به او افتاد از جا بلند شد و کف زدن و هلهله توفان آسایی را آغاز کرد... لنین از ورای طنین صداها اعلام داشت: رفقا! انقلاب کارگران و دهقانان که بلشویک ها آن همه از لزوم آن سخن گفته اند اکنون تحقق یافته است، اهمیت این انقلاب کارگران و دهقانان چیست؟ نخستین اهمیت این انقلاب آن است که ما حکومتی شورایی خواهیم داشت که بازوی قدرت خودمان، بدون شرکت بورژوازی است. توده های ستم کشیده حکومت خودشان را

تقسیم غنایم است به جنگ بردگان همه ملل علیه برده داران همه ملل تبدیل کنیم... ما این کار را شروع کرده ایم. و اما اینکه آیا چه موقع و طی چه مدتی و پرولتراهای کدام ملت این امر را سرانجام خواهند رساند مساله اساسی نیست، مساله اساسی آن است که یخها از جا کنده شده و به حرکت درآمده است، جاده باز شده، راه نشان داده شده است. (۲)

فعالیت در پایگاههای عمده ناوگان بالتیک ساعتها پیش از سپیده دم چهارشنبه ۲۵ اکتبر آغاز شد. اولین ستون از سه ستون بزرگ ملواتان مسلح که به درخواست کمیته انقلابی نظامی عازم پایتخت بودند، ساعت ۳ صبح، هلسینکی را با قطار در مسیر خط آهن فنلاند ترک کردند... رهبران کمیته انقلابی نظامی و کمیسارهای مامور نقاط کلیدی شهر، در اسمولنی مشغول به پایان رساندن برنامه ریزی تسخیر کاخ زمستانی و دستگیری اعضای دولت کرنسکی بودند... لنین در اسمولنی با التهاب به ساعت نگاه می کرد و با دلواپسی می خواست مطمئن شود که رژیم کرنسکی پیش از آغاز کنگره شوراهای که چند ساعتی پیش به گشایش آن نمانده بود بطور کامل برانداخته شود. او تا حدود ساعت ۱۰ صبح مانیفستی به تمام شهروندان روسیه نوشت که در آن انتقال قدرت سیاسی از دولت کرنسکی به کمیته انقلابی نظامی اعلام شد.

به شهروندان روسیه ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ دولت موقت برانداخته شد. قدرت دولتی به دست کمیته نظامی، ارگان شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد که رهبری پرولتاریای پتروگراد و پادگان را دارد، منتقل شده است. هدفی را که مردم در راهش مبارزه کردند، پیشنهاد بلادرتگ صلح، لغو زمینداری بزرگ، کنترل کارگری بر تولید و استقرار حکومت شورایی، پیروزی اش تضمین شده است.

زنده باد انقلاب کارگران، سربازان و دهقانان! کمیته انقلابی نظامی شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد!

...انقلاب اکتبر نقطه اوج یکی از عمیق ترین جنبشهای توده ای تاریخ است. در اروپا از زمان وقوع این انقلاب تا کنون تنها دو رویداد تا حدی با آن قابل مقایسه بوده اند. یکی خیزش کارگران آلمان در برابر کودتای کاپ در سال ۱۰۲۰ است و دیگری قیام انقلابیون کاتالان در برابر سلطه نظامی - فاشیستی پیروان فرانکو در ژوئیه سال ۱۹۳۶... انقلاب اکتبر از طرفی محصول تضادهای عینی اجتماعی بود که پویایی انفجاری مهارناپذیری پیدا کرده بودند، و از طرفی دیگر نتیجه تکامل آرایش نیروهای میان طبقات و اقشاری که در این پهنه عمل می کردند- این حرکت در عین حال محصول فعالیت حزب بلشویک بود که مصمم بود این تضادها را به سود توده های زحمتکش و پرولتاریای جهانی حل کند. (۱)

هر قدر این روز بزرگ از ما دورتر می شود، اهمیت انقلاب پرولتاری روسیه روشن تر می گردد و ما دربارہ تجربه عملی مجموع کار خود نیز عمیقتر می اندیشیم... وظیفه مستقیم و نزدیک انقلاب روسیه وظیفه بورژوا - دمکراتیک بود، یعنی: برانداختن بقایای نظام قرون وسطایی و زدودن این بقایا تا آخر و تصفیه روسیه از وجود این بربریت، از این ننگ و از این بزرگترین ترمز هرگونه فرهنگ و هرگونه پیشرفتی در کشورما. و ما به حق می بایم که این تصفیه را بسی با عزم تر و سریع تر و جسورانه تر و کامیابانه تر و پردامنه تر و از نقطه نظر نفوذ در توده های خلق و در قشرهای ضخیم آن عمیق تر از انقلاب کبیر فرانسه، که متجاوز از ۱۲۵ سال پیش واقع شد، انجام داده ایم... بگذار بورژوازی و پاسیفیستها، ژنرالها و خرده بورژوازی، سرمایه داران و فیلیسترها، کلیه مسیحیان مومن و همه شوالیه های انترناسیونال دوم و دو و نیم باهاری تمام به این انقلاب دشنام بدهند. آنها با هیچ سیلاب غیظ و بهتان و اکاذیب این واقعیت جهانی- تاریخی را نمی توانند مه آلود کنند که، پس از صدها و هزاران سال برای نخستین بار بردگان به جنگ بین برده داران با اعلام آشکار این شعار پاسخ دادند: این جنگ بین برده داران را که هدفش

تشکیل خواهند داد. ... زنده باد انقلاب سوسیالیستی! (۳)

خیزش توده ها از اکتبر ۱۹۱۸ به رشته بی پایانی از انقلابات ختم شد، البته اندکی دیرتر از زمانی که بلشویک ها امید داشتند. در این دوره با انقلاب های حقیقی روبرو هستیم... در فنلاند، آلمان، اتریش، مجارستان، تشکیل حکومت شورایی در ایالت باواریا و بحران انقلابی در ایتالیا... ژانویه ۱۹۱۹ در بلغاست و سیاتل در ایالت واشنگتن امریکا اعتصاب عمومی در گرفت. در فوریه ۱۹۱۹ در بارسلون اعتصابی به پا شد که یک ماه تمام دوام یافت. لوید جرج نخست وزیر انگلیس در این باره چنین نوشت:

سراسر اروپا را موج انقلاب فراگرفته است. کارگران مثل دوران قبل از جنگ فقط از شرایط زندگی خود ناراضی نیستند، بلکه دچار خشم و غضب هستند. توده های مردم سراسر نظم اجتماعی و سیاسی و اقتصادی را از این سرتا آن سر اروپا به زیر علامت سوال برده اند... مورخ ایتالیایی جیتالوسالومینی در رابطه با موج تصرف کارخانه ها در ایتالیا در سپتامبر ۱۹۲۰ می نویسد: بانک داران، کارخانه داران و ملاکان بزرگ در انتظار انقلاب نشسته اند، درست مثل گوسفندهایی که قرار است به مسلخ برده شوند... اروپا در حالت غلیان بود. به نظر می رسید که در آستانه نبرد نهایی میان انقلاب و ضدانقلاب قرار گرفته است... قدرتهای امپریالیستی غربی به دور انقلاب اجتماعی در آلمان حصار کشیده

بودند. اما حتی در داخل این حصار هم شرایط برای انقلاب اجتماعی فراهم بود... بورژوازی که تلاش می کرد امواج انقلابی را به کمک نیروهای اصلاح طلب مهار کند، ناچار شد به اصلاحات مهمی تن بدهد که کارگران از ۲۵ سال پیش برای تحقق آنها مبارزه می کردند. مهمترین آنها هشت ساعت کار در روز و حق انتخاب همگانی بود. رادیکالیسم چنان بالا گرفته بود که حتی در سوئیس اعتصاب عمومی روی داد، و در هلند حزب سوسیال دمکرات کارگران به انقلاب فراخواند... حقیقتی انکار ناپذیر است که در تعداد زیادی از کشورها توده ها خواهان انقلاب بودند، و در تأیید این امر مدارک و شواهد فراوانی وجود دارد. اگر با وجود این واقعیت، مبارزه انقلابی در خارج از روسیه به پیروزی نرسید، به خاطر این بود که شرایط کافی چه از نظر ذهنی و چه از نظر عینی وجود نداشت. تروتسکی در ژوئن ۱۹۲۱ چنین گفت: ما با یک محاسبه تاریخی انتظار داشتیم که در شرایط عدم تشکل بورژوازی، آن جریان به امواج بلندتری منجر شود، اذهان اقشار پیشتاز زحمتکشان را به گونه ای روشن کند که آنها بتوانند در ظرف یکی دو سال به حکومت برسند. این امکان، تاریخی بود که تحقق پیدا نکرد. تاریخ به تأثیر از نیات خوب بورژوازی به نفع هوشمندی، زیرکی، تشکل و کاردانی سیاسی این طبقه فرصت کافی داده است. پس هیچ معجزه ای صورت نگرفته است... نباید از خاطر برد که در امیدواری بلشویکها به انقلاب

جهانی، میلیونها انسان مزد بگیر در سراسر جهان سهیم بودند... براتال نیز با وجود مواضع غیرقاطع و تضادآمیزش به چنین نتیجه ای رسیده است:

چرا چنین انقلاب اجتماعی ای پدید نیاید؟ زیرا در نهایت سوسیال دمکراسی آلمان به عنوان یک حزب انقلابی وارد میدان نشده بود. و لذا برای انجام وظایف یک انقلاب آمادگی روحی نداشتند.

... مردم آلمان، پرولتاریای آلمان و جهان، سراسر بشریت برای این ورشکستگی که به جنایت هم آلوده شده بود، بهای بسیار سنگینی پرداختند. (۱)

گردآوری و تنظیم: مازیار لرستانی

اکتبر ۲۰۰۱

منابع:

۱. در دفاع از انقلاب اکتبر - ارنست مندل - برگردان رامنی جوان - نشر بیدار
۲. منتخب آثار لنین - سخنرانی به مناسبت چهارمین سالگشت انقلاب اکتبر - سازمان دانشجویان ایرانی در آلمان فدرال و برلین غربی هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - دیماه ۱۳۶۱
۳. انقلاب ۱۹۱۷ در پتروگراد (بلشویک ها به قدرت می رسند) - نویسنده: الکساندر راینویچ - ترجمه مرتضی محیط

وضعیت و حیم کارگران جامکو

کارگران زحمتکش جامکو با ارسال نامه تکان دهنده ای که در مطبوعات رژیم به چاپ رسیده گوشه ای از وضع وخامت بار زیست و کار خود تحت حکومت ضدخلقی جمهوری اسلامی را به نمایش گذاردند. در بخشی از این نامه آمده است، که ما کارگران ستمدیده شرکت جامکو هستیم که ۱۲ ماه و اندی است که حقوق و مزایای قانونی خود را دریافت نکرده ایم و ماههاست بدون شام، شب را به سحر رسانده ایم و در اثر ستم وارده به کارگران جامکو متأسفانه تعدادی از پرسنل زحمتکش به مرضهای ناعلاج مبتلا شده اند و چند نفری هم جان خود را از دست داده اند.

اعتراض کارگران نساجی کلان

در پی ماهها عدم دریافت حقوق و عدم رسیدگی مسئولین رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی به خواستههای برحق کارگران، روز دوشنبه ۱۷ دی کارگران نساجی شماره یک و دو و سه کاشان در مقابل فرمانداری دست به تجمع و اعتراض زدند. کارگران زحمتکش این کارخانه ها مدت ۴ ماه است که حقوقی دریافت نکرده اند.

از فوائد "انتخابات" ۳۰ میلیونی برای جمهوری اسلامی

با بالاگرفتن نگرانی های مقامات رژیم از تشدید بی اعتمادی توده ها به وعده های دروغین اصلاحات و ورشکستگی اصلاح طلبان و عواقب مرگبار این واقعیت برای کل نظام، بهزاد نبوی از سردستگان جبهه دوی خرداد ضمن یک مصاحبه مطبوعاتی راجع به عواقب این خطر هشدار داد. وی در پاسخ به این سوال که سلب اعتماد مردم از جبهه ۲ خرداد چه تبعاتی به دنبال خواهد داشت عنوان کرد که 'سود' این کار فقط 'عاید' مخالفان نظام خواهد شد. او با اشاره به نتایج 'انتخابات' ۲ خرداد گفت:

دیگر نمی شود شرایط را به عقب برگرداند. اگر در سال ۷۰ می شد ما یک انتخابات بی رقابت داشته باشیم، ولی دیگر امروز نمی شود تاریخ را به عقب برگرداند. مردم امروز اجازه نمی دهند که ما بتوانیم انتخاباتی برگزار کنیم که در آن فقط یک گروه حضور داشته باشد. شاید بتوانیم، که در آن صورت ۵-۴ میلیون رای هم می دهند. در حالیکه ما فهمیده ایم که ۳۰ میلیون رای چه تأییراتی در حفظ امنیت ملی داشته. فهمیدیم که تا قبل از دوم خرداد ۷۶ چه تهدیداتی علیه ما مطرح بود و رای ۳۰ میلیونی چگونه توانست نظام را بیمه کند و جلوی آن را تنها رای ۳۰ میلیونی مردم گرفت.

گزارشی از مبارزه چریکی در مازندران (۴)

آنچه که در زیر می آید، چهارمین قسمت گزارش تجربه ای از مبارزه یک ستون چریکی در جنگلهای مازندران است که توسط رفیق شهید اسماعیل میشی که خود از ابتدا تا انتهای این حرکت مبارزاتی (به مدت ۱۴ ماه) در آن شرکت داشت، نگاشته شده است. اقدام به چاپ و انتشار گزارش مذکور از طرف ما به منظور انتقال تجربیات مبارزاتی به نیروهای پیش و همپوین بزرگداشت فاطمه رفیق انقلابی اسماعیل میشی صورت می گیرد. بخشهای قبلی این گزارش در شماره های پیشین 'پیام فدایی' به چاپ رسیده است.

دشمن هنوز رد مشخصی از دسته کوه نداشت. با رسیدن عکسهایی از پایگاه 'کرسنگ' هدف مشخص شد. یک انبارک در نزدیکی جاده هراز زده شد که شامل ۷۰ تن مایه، مقادیری خرما، انجیر و بادام و شکلات بود که در ظرفهای پلاستیکی و دبه های بزرگ ۲۰ لیتری جا داده شده بود. این اولین تجربه انبارک زنی مواد غذایی بود. رفقای تازه وارد به وسیله ژ-۳ و ام یک های مصادره شده از سورداز مسلح شدند. ام یک ها بعداز عملیات سورداز به وسیله دسته تا این محل حمل شده بود که خود مشکلات زیادی را بوجود آورده بود. قصد حرکت به طرف شرق جاده هراز را داشتیم که در روز موعود یک گالش به گاوبنه محل استقرار رسید و از رد پاها و رفت و آمدها حضور ما را تشخیص داد و با صدای بخصوصی حضورش را اعلام کرد. رفقا هوشنگ، بابک و یک رفیق دیگر برای سردرآوردن از قضیه به سرعت خود را به او رساندند. او تا نزدیکیهای دسته کوه آمد و کوله پشتی ها و کیسه خوابها را دید. این یک تصادف غیرمترقبه و ناراحت کننده بود. حرکت به طرف جاده هراز شروع شد و از ورود رفقای جدید ۳ الی ۴ روز می گذشت. هنوز چند ساعتی راهپیمایی نکرده بودیم که ... احساس ناراحتی شدید کرد. به هر زحمتی بود خود را تا نزدیکی جاده رساندیم. او دیگر روی زمین دراز کشیده و می گفت که قلبش ناراحت است. دسته کوه واقعا در وضع ناراحت کننده ای قرار گرفت و ناچارا به عقب برگشتیم و یک روز در دره ای که با پاسگاه یک ساعت فاصله داشت به سر بردیم. اینجا دیگر آتش کردن ممنوع بود از گاز مسافرتی استفاده کردیم. به هر حال این اشکالات یک روز برنامه حرکتی دسته کوه را به تعویق انداخت. در موقعی که برای حرکت آماده شدیم تمام رفقا دلوهای رد شدن از جاده بودند. هنوز به نزدیکیهای جاده نرسیده بودیم که هوا تیره و تاریک شد. باران شروع به باریدن کرد ولی دسته کوه سمج تر از باران بود. کوله ها زیر درخت جا سازی شد. خودمان را خوب پوشانیدیم. نزدیکیهای ساعت ۱/۵ شب بود که رفقا برای شناسایی راه مناسب محل را چک کردند که به موانعی برخورد نکنند. رفقا مهدی، هوشنگ و ناصر از اولین نفراتی بودند که به سمت شرق جاده رفتند. کوله هایشان را نزدیک رودخانه هراز گذاشتند. افراد به ترتیب جلودار، میاندار و عقب دار، دو نفره و سه نفره از جاده عبور کردند. رفت و آمد ماشینها را متناسب با وضع حرکتشان تنظیم می کردند. تجمع اولیه دسته کوه به وسیله رفقا معلوم شد و از تنها پلی که در آن محل بود گذشتیم و به طرف شرق راه افتادیم. راه را کم کم گم کردیم و ندانسته به زیر ارتفاعی رسیدیم که به خاطر بارندگی وضع راه خیلی خراب بود. چاره نبود به وسیله طناب رفقا را بالا کشیدیم. بعدها معلوم شد اگر قدری جلوتر می رفتیم می توانستیم به راحتی راه اصلی را پیدا کنیم. از گالش بنه مهدوی گذشتیم و به یک گالش بنه پر برخورد نمودیم. برخلاف شناسایی قبلی گاوهای در حرکت آنجا را اشغال کرده بودند. هنوز تجربه کافی برای عبور از بیراهه ها را نداشتیم. ناچار در دامنه ارتفاع و در زیر درختها دو نفره، سه نفره جمع شدیم. همه لباسها خیس شده بود. رفیق جلیل خواست تا آتش روشن کند. ولی به محض اینکه آتش روشن شد رفیق فرمانده گفت که به خاطر نزدیکی به پاسگاه آتش را خاموش کند بعضی از رفقا به خاطر خستگی راه در باران خوابیدند ولی مدتی بعداز سرما بیدار شدند. مجبور شدیم خود را با ورزش و نرمش گرم کنیم. شب را بدین منوال به صبح رساندیم. رفقا هوشنگ و ... صبح برای پیدا کردن گاوبنه خالی حرکت کردند. بعداز یک ساعت خبر آوردند که گاوبنه خالی در اطراف هست. بالا رفتن از ارتفاع برای جمعیت خودمان مشکل بود چون هیچکس نمیتوانست از جای پای رفیق جلویی خود

استفاده کند با رسیدن به بالای ارتفاع که با مشکلاتی توأم بود دسته کوه به مالرو اصلی رسید و سازماندهی شد و حرکت را آغاز کرد. به محض رسیدن به گاوبنه و با روشن کردن آتش، لباسهای خیس را خشک کردیم. شب را دسته کوه در آنجا به سر برد و صبح زود حرکت دوباره آغاز شد. با محاسباتی که رفقای مسئول آذوقه (بابک و مجید) کردند، غذای موجود در کوله ها برای ده روز کافی بود و بیشتر از این هم نمی شد در کوله ها با توجه به وسایل شخصی و مهمات، آذوقه حمل کرد. حرکت بعداز دو ساعت متوقف شد تا جایی برای استقرار موقت پیدا شود. همان رفقا (هوشنگ و...) برای شناسایی مکان جدید حرکت کردند. در پائین دره ای که به یک گاوبنه خالی در نزدیکی آن بود به عنوان محل استقرار موقت مشخص شد. آب هم دم دست بود. ولی در آن دره صدای گاو گوساله می آمد و صدای گالشها برای حرکت دادن گاوها شنیده می شد. به خاطر انبوه درختان در معرض دید قرار نداشتیم ما فقط یکبار صدای دو گالش را که با هم صحبت می کردند شنیدیم که می گفتند به ما چه مربوط است، کاری که به ما ندارند. هر کاری می خواهند بکنند. با توجه به صحبتهایشان و وضع خودمان و با وجود شایعات بایستی از حضور ما در آنجا با خبر شده باشند. ولی این برای ما خوب مشخص نبود. در حال استراحت برای ادامه حرکت بودیم که پسرک گالشی ما را دید. رفقا بابک و... با توضیحات و توجیحات قبلی خود را کوهنورد معرفی کرده و سوالات کمی کردند و از وضع منطقه با اطلاع شدند. برخورد پسرک خوب بود و آنها را برای نهار دعوت کرد. گالشیهای منطقه آمل و بابل برای تعلیف گاوها و گوسفندها با اجاره مراتع از تاجر شهری و یا دولت در فصلهای بهار و پائیز به این منطقه می آمدند. روستاهای اطراف این منطقه (بخش چلاب و سنگ چال) در تابستانها شلوغ و در بقیه فصول سال نسبتا خلوت است. در مدتی که در شب در حال حرکت بودیم مشاخره ای مابین یک رفیق و رفیق فرمانده در رابطه با چگونگی تنظیم حرکت دسته رخ داد. یکی از رفقا هم اظهار داشت که حرکت شبانه باعث خستگی شدید در او شده و بیش از این نمیتواند راه برود. در مکان جدید آتش روشن کردن هنگام غروب و صبح زود معمول شد.

معمولاً آنها را رفیق جلیل روشن می کرد و خودش می گفت دو نظر برای روشن کردن آتش وجود دارد و با توجه به شرایط فعلی آتش روشن کردن اهمیتی از لحاظ امنیتی ندارد به خاطر بارندگی دسته کوه در وضع مناسبی قرار نداشت. دو رفیق برای شناسایی منطقه عقب نشینی اعزام شدند. اطلاعات به دست آمده حاکی از این بود که در این موقع سال منطقه از گالشها پر است و حرکت در روز امکان ندارد و به این زودیا جایی برای مستقر شدن نمی توانیم پیدا کنیم مگر اینکه با یک راهیمایی طولانی خود را به قسمت شرقی قیل بند برسانیم. از یک طرف قرار برای ارتباط گیری با شهر انجام گرفت و چهار رفیق جدید به دسته کوه ملحق شدند و آن رفیقی که ناراحتی قلبی داشت هم به شهر فرستاده شد. قرارها در جاده خاکی مابین سنگ چال و بخش چلاب اجرا می شد. در ضمن اجرای قرارها رفیقی که با رفیق فرمانده مشاجره کرده بود به شهر اعزام شد تا در بخشهای دیگر تشکیلات سازماندهی شود. در این مدت که این کارها جریان داشت رفقا ناصر و بابک یک روز غروب برای گشت زنی به اطراف محل رفتند و با گالشی برخورد کردند که با تعجب به آنها نگاه می کرد و آنها را به گاوینه خود دعوت نمود و در ضمن گفت که شما شب در اینجا تلف می شوید. برخورد رفقا مانند دفعات قبل بود و یکبار هم رفقای که سر قرار می رفتند به گالش دیگری برخورد کردند و از آنجائیکه اینگونه حرکت در جنگل از نظر گالشها نامتعارف بود، آنها فهمیدند که ما «فراری» و مخالف دولت هستیم ولی از کم و کیف دسته کوه با خبر نبودند. کلاً برخورد هایشان حساب شده و خوب بود. حدود دو ماه از عملیات سوردار می گذشت. هوا نسبتاً خوب شده بود. طرح عملیاتی پاسگاه «کرسنگ» در جاده هراز در دستور کار قرار گرفت. قرار شد قبل از شب عملیات سری به انبارک جاده هراز که در قسمت غربی بود بزنیم و کمبود آذوقه را برای عملیات و دسته کوه جبران کنیم. ۶۰/۹/۱۸ روز عملیات تعیین شد. شبانه از جاده هراز عبور کردیم. به خاطر سبکی کوله ها این راه در عرض چهار پنج ساعت طی شد. و خود را به پشت پاسگاه بازرسی رساندیم. البته در روز قبل سرداران با یک پست بازرسی در پمپ بنزین محمد آباد حمله کرده بودند. و فرمانده سپاه پاسداران بابل در این جریان کشته شده بود و رادیو تلویزیون مازندران هم این عمل را تأیید کرده بود. بعضی از رفقای دسته کوه اظهار داشتند که آنها از ما جلو زدند. هنوز حرکت سرداران و مواضع شان برای ما مشخص نبود. در این مدت در جنگل آثاری از آنها ندیدیم. به هر حال یک روز را در یک گالش بنه متروکه به سر بردیم و هلیکوپتری که چند بار مشغول گشت زنی در منطقه بود دیده شد. ما آتش روشن کردیم و استراحت کردیم. از ذوق و شوق عملیات و نتایج بعدی، کسی نمیتوانست بخواب برود. نزدیکیهای ظهر انتظار گروه عملیات برای تقسیم کارها و وظایف به پایان رسید. رفیق ناصر به عنوان مسئول نظامی تیم حمله به پاسگاه، معاون فرمانده مسئول گروه راه بندان و تبلیغات جای هریک از افراد را مشخص کردند. جمع گروه عملیاتی ۱۶ نفر بود که به دو تیم ۸ نفره تقسیم شده بودند از تیم راه بندان چهار نفر برای تبلیغات و چهار نفر برای کمین تعیین شدند. قرار شد عملیات ساعت ۸ صبح شروع شود ولی به خاطر گم کردن راه به ساعت ۱۱ کشیده شد. این تصادف در عمل به نفع ما تمام شد. چون عملیات موقتی شروع شد که همه در آسایشگاه مشغول استراحت بودند. این عملیات به نام رفیق شهید فرهاد سپهری اولین شهید جنگل اسم گذاری شد.

بعد از پایان عملیات رفقا خود را به داخل دره ای که محل تجمع اولیه و دوم بود رساندند. هنوز صدای تیراندازی از جانب پاسگاه بعد از تیم ساعت به گوش می رسید. ماشینهای متوقف شده در جاده هراز در همین وقت شروع به حرکت کردند. گروه عملیات از راه آمده بازگشت. در بین راه استراحت داده می شد. خستگی راه و نخوابیدن شبهای قبل اثرش را گذاشت ولی رفقا در حرکت هیچگونه تعللی نمی کردند. نزدیکیهای صبح به یک گاوینه رسیدند و قرار شد که در آنجا استراحت کنند. هنوز چند ساعت نگذشته بود که سرو کله سگی پیدا شد و رفقا مشغول تبادل نظر برای حرکت بودند که صاحب گالش بنه سر رسید. با شایعاتی که از حضور چریکها در جنگل بود پس از بحثهایی برای رد گم کردن، فرد حاضر به همکاری شد و گفت از من چیزی را پنهان نکنید و از هر لحاظ اطمینان خاطر داد. ترتیب حرکت طوری داده شد که گالش از تعداد ما با خبر نشود ولی کارگرمش ما را دید. و یکی از رفقا در ضمن صحبت کردن با گالش گفت که شاید ما به طرف قیل بند برویم که بعدها مورد اعتراض رفیق ناصر واقع شد و رفقا در ضمن صحبتها از کم و کیف عملیات با خبر نبودند. فضای حاکم چنین بود که شاید دو الی ۴ نفر کشته شده باشند. دو نفر سر جاده و دو نفر هم در پاسگاه. در اعدام سر جاده هرکس رسید به آخوند و پسرش شلیک کرد. بیشتر به خاطر گیر کردن اسلحه رفیق جلیل بود که نتوانست

تیر خلاص را بزند با رسیدن رفقا به همدیگر و استراحتشان در محل استقرار و دریافت تن ها و بادام و انجیر خشک کوله ها از مواد غذایی قدری بر شد. در این مدت رفقای شهر فرصت نکردند که آذوقه تهیه کنند. یک جلسه انتقادی در این مدت برگزار شد و به موارد انتقادی برخورد گردید. قرار شد یک روز بعد از استراحت شبانه و با اختفای کامل و بدون رد گذاشتن حرکت کنیم.

جمع بندی حرکت از تنگسر تا عملیات پاسگاه جاده هراز

۱. با رفتن ۶ رفیق و آمدن ۹ رفیق جدید ترکیب دسته کوه عوض شد و تعداد به ۲۷ نفر رسید. مخصوصاً اعزام رفیق... که توانائیش برای دسته کوه کارساز بود، قابل ذکر است.
۲. تامین آذوقه دسته عمدتاً از طرف رفقای شهر انجام می شد. از پشت جبهه روستایی هنوز خبری نیست.
۳. حرکت هم چنان در اختفای کامل صورت می گیرد و سعی می شود از برخورد با اهالی اجتناب شود، هر چند در مواردی رفقا با گالشها برخورد داشتند و بعضی از آنها ما را با سرداران یکی می گرفتند.
۴. در ابتدای حرکت مساله غذایی حاد بود که با اجرای قرارها با شهر این مساله حل شد و اولین تجربه انبارک زنی آزمایش شد.
۵. با انجام عملیات ها و رواج شایعات، دشمن حساسیت زیادی نشان می داد که از طریق نماز جمعه و رادیو محلی انعکاس می یافت ولی هنوز حرکت عملی مشخص انجام نداده است. رژیم عملیات جاده هراز را به سرداران نسبت داد.
۶. عملیات جاده هراز با استقبال مردم روبرو شد و نفوذ معنوی چریکها را زیادتیر کرد. افسانه سازی مردم در رابطه با مبارزین جنگل همچنین ادامه دارد.
۷. پروسه تربیت سیاسی و تشکیلاتی با حضور بعضی از رفقای قدیمی رشد نمود ولی با آمدن رفقای جدید مسائل جدیدی به وجود آمد. جلسات انتقادی فقط دوبار تشکیل شد. مطالبات به صورت فردی انجام می گرفت.

۸. سیستم دفاعی تغییر چندانی نکرد و همان نگهبانی و گشت زنی بود.
۹. به علت تعویض منطقه، شناسایی ها همیشه کمیت و کیفیت اش پائین است و همیشه به شکل موضعی و در حین حرکت انجام می گیرد.
۱۰. هوا بیشتر باران و مه آلود و تراکم جمعیت در این قسمت منطقه کم بود.

از سنگ چال تا عملیات شیرگاه

شروع حرکت ما به طرف سنگ چال مصادف بود با برخورد با یک گالش که قبلا رفقا او را دیده بودند و از محل زندگی او با اطلاع بودند. همگی کفری شدند که این چه شانسی است. ناراحتی دسته کوه بیشتر از جنبه امنیتی بود چون که کمیت و کیفیت دسته کوه در معرض دید گالش بود. حرکت در غروب پائیزی با وجود راه گم کردن و افتادن در بوته های تمشک باعث کندی کار می شد. یک ساعت راه نرفته بودیم که در نزدیکی کنگرچ کلا دستور استراحت داده شد و اجازه یافتیم در داخل دستان سیگاری روشن کنیم. چند نفر برای پیدا کردن راه از شیب ملایمی پائین رفتند. با پایان یافتن استراحت حرکت را شروع کردیم. چند دقیقه نرفته بودیم که یکی از رفقا گفت جامانه اش را جا گذاشته است. هوشنگ و آن رفیق به محل استراحت برگشتند و جامانه را آوردند. در ادامه راهیمایی از سنگ چال گذشتیم. پس از صعود از ارتفاع، رفیق دیگری نارنجکش را گم کرد. هرچه گشتیم پیدایش نکردیم. شبانه از یک مالرو بزرگ عبور کردیم به سمت بند پی، یکی از دهات بابل می رفتیم. در نیم ساعتی آن استراحت نمودیم، صبح متوجه شدیم که در ارتفاع روبروی مان یک گالش بنه پر قرار دارد. در ساعت ۸ یک گله از گاوها در نزدیکی ما ماندگار شدند. هر لحظه انتظار دیدن ما می رفت و گاوها تا نزدیکی ما آمدند برای اولین بار بود که ما محاصره گاوها را تجربه کردیم. مجبور شدیم از محوطه استراحت خود آنها را دور کنیم. دیگر آن ترس اولیه که با دستپاچگی توام بود فروریخته بود. به روال کار گالشها پی برده بودیم و امکان نزدیک شدن آنها را منتفی می دانستیم. پس از رفتن گله های گاو سرو کله یک گالش پیدا شد. خودش ادعا داشت که گاو بنه نزدیک محل استراحت ما متعلق به اوست، یعنی که در ملک او هستیم. اسلحه ها از معرض دید او دور بود. برخوردش عادی بود. ما سعی کردیم طبق معمول خودرا کوهنورد جا بزیم. در طول روز فرصت را غنیمت شمردیم و یک جلسه انتقادی گذاشتیم در این جلسه به موارد انتقادی پرداخته شد. به مسئولیت ناپذیری و با سوء استفاده از مسئولیت برخورد شد و بخصوص در این موارد برخی شیوه ها مشخص تر شد. مسئول پوشاک و کوله و سایر وسایل شخصی رفیق مهدی بود که اسامی افراد را با ذکر و نام وسایل در دفترچه یادداشت می کرد. مسئولین ناظر بر آذوقه نیز چنین شیوه ای به کار می بردند و برنامه غذایی را تهیه می کردند و حمل غذای چیره بندی در تمام مدت حرکت رعایت می شد. هر فرد مسئول آذوقه های دریافت شده در مواقع مقتضی بود. مسئولیت دارو یا رفیق حسن بود و چنین سبک کار را او هم داشت. هدف از چنین شیوه هایی به خاطر جلوگیری از سوءاستفاده بعضی از افراد از اموال جمعی بود. مسئولین غذا بر نحوه تقسیم آن هر روز نظارت می کردند. اهمیت غذا دیگر از حالت تخیلی درآمده بود و دیگر این ذهنیت وجود نداشت که بدون غذا هم میتوان جنگید. یکی از علت های نوشتن اسامی اجناس داخل کوله در دفتر مسئولین به خاطر جا گذاشتن و گم کردن آن بود که کسی مسئولیت آن را به عهده نمی گرفت تا در جمع با او برخورد شود. با این که مدتها از حرکت دسته کوه می گذشت این مسایل هنوز حل نشده بود و تذکرات و توضیح از حد معمولی گذشته بود. غروب برای حرکت آماده شدیم. تمام طول شب از ارتفاع قیل بند خود را بالا کشیدیم. به خاطر تاریکی هوا بعضی ها زمین می خوردند. و از همان ابتدای حرکت با مریضی یک رفیق مواجه شدیم چنانکه او به سختی کوله می کشید و چند بار زمین خورد مجبور شدند که وسایل کوله اش را تقسیم کنند. پس از اینکه از ارتفاع قیل بند پائین آمدیم شب را در داخل یک گاو بنه متروکه به سر بردیم و آتش روشن کردیم. به خاطر تعداد زیاد جمعیت ما همان شبانه چند نفر به گاو بنه دیگری که در آن نزدیکی بود، برای خوابیدن رفتند. هوا دیگر مه آلود بود و برف روی زمین برای ما تازگی داشت و رد پا معلوم بود. برای آشنایی بیشتر با محل مجبور شدیم در آنجا بمانیم و هوشنگ و مهدی برای شناسایی بیشتر راهها و تعیین مسیر حرکت کردند. یک هدف جلوی پای دسته کوه بود. گذشتن از منطقه عملیات و وارد شدن به منطقه جدید. سبک کار در تمام حرکت چنین بود. ارتباط گیری با شهر و تامین مایحتاج گروه کوه، شناسایی منطقه جدید، تعیین محل عقب نشینی، شناسایی برای عملیات از طریق تیم هایی از افراد دسته کوه که به منطقه آشنا بودند و سپس در جهت تکمیل آن شهر و کوه با هم همکاری میکردند.

حرکت به طرف سجاد رود بعد از ظهر شروع شد. نیم ساعت از حرکت نگذشته بود که به یک گله گوسفند در حال حرکت رسیدیم. در محوطه محدودی ماندگار شدیم. بعضی از رفقا اجازه خواستند که بدون سرو صدا از گیل از درخت بچینند. اجازه داده شد. حرکت مجدد پس از چند دقیقه آغاز شد. نزدیکیهای غروب به یک گاو بنه پر رسیدیم که عبور ما را مشکل می کرد. مجبور شدیم صبر نمائیم که گالشها احساس را جمع کنند و بعدا حرکت کنیم. هوا تاریک شد. با بستن طناب از یک قسمت رودخانه گذشتیم و منتظر آمدن بقیه رفقا به آنطرف رودخانه شدیم. زمین گلی بود و به سختی راه می رفتیم به گالش بنه خالی رسیدیم. قصد داشتیم راه را ادامه دهیم ولی به خاطر باریک بودن راه و تاریکی هوا به عقب بازگشتیم. و شب را در گالش بنه خالی ماندیم چون آتش روشن کردیم گالش بنه ارتفاع روبروی ما آتش را دید و با صدای مخصوصی ما را متوجه خودش کرد. او فکر می کرد که گالش بنه آتش گرفته است. رفیق هوشنگ به سبک گالشها جوابش را داد. صبح زود وسایل را جمع کرده و مخفیانه حرکت کردیم. در این قسمت حرکت شناسایی نداشتیم، به نزدیک گاو بنه پری رسیدیم و از آن رد شدیم. به چند خانه روستایی خالی رسیدیم که محل سکونت بیلاقی گالشها بود. باران و برف شدیدی در گرفت در یکی از خانه ها را باز کردیم. یک مرغ و دوازده تخم مرغ را که دم دست بود برای نهار آماده کردیم. بعد از مدتها غذای حسابی تهیه دیدیم. برای مخفی کاری اسلحه هایمان را استتار کردیم. سعی کردیم که کسی متوجه آن نشود. به علت سرو صدای گالشها احتمال حضور آنها را در نزدیکیهای خود می دادیم. رفتای آشنا به منطقه می گفتند که آمدن کوهنوردان در اینجا امری معمول است. نزدیکیهای شب سرو کله پسر صاحب خانه پیدا شد و گفت مرغ مال آنهاست و کلی سرو صدا راه انداخت. پس از عذر خواهی دلیل آوردیم که یکی از همراهان مریض شده است و مجبور شدیم که در خانه شما را باز کنیم ولی گوشش بدهکار نبود. به گالش بنه های اطراف رفت و همه را متوجه آمدن ما کرد. برای رد گم کردن رفیق مسعود به عنوان مریض بدنی بابل معرفی شد و بقیه رفقا جزو شاگردان او بودند. برای حل مساله صاحبخانه را به تربیت بدنی دعوت کردیم. سماجت او بی پایان بود و یکی از رفقا اظهار نظر کرد که او اسلحه مرا دیده است و کوله یکی از رفقا را هم جایجا کرده است. آدمهای زیرک می توانستند از شکل استتار اسلحه آن را تشخیص دهند. به هر حال پسرک پس از رفت و آمدها ما را

روستای خالی در روبروی قیل بند رسیدیم. تهیه آذوقه به طریق قبلی انجام می گرفت. رفقای دسته کوه در هر حرکت کوله های خود را از آذوقه بر می کردند. دسته کوه برای روشن کردن وضعیت رفقای اعزامی و تماس با شهر ناچار شد از طریق جاده هراز برنامه ریزی می کند. سه تن از رفقا (جلیل، علی و...) برای ارتباط مجدد و اجرای قرارها معین شدند فاصله زمانی برای برگشت رفقا ۱۰ روز تعیین شد. در این مدت بقیه دسته کوه به مکان جدیدی رفتند و در اینجا بحث در مورد برنامه تاکتیکی حرکت دسته کوه به صورت جلسات جمعی و مطالعات فردی تنظیم شد. در مبارزه ایدئولوژیک رفیق حسن مطرح کرد که روابط حاکم در گذشته غلط بوده است، به خاطر جو غالب جلسه بعد از مدتی او به نوعی حرفش را پس گرفت. رفقا هادی و فرشاد برای شناسایی اطراف منطقه ماموریت یافتند. آنها یک روز به ده شیخ موسی رسیدند که با یک گالش ساکن در آنجا روبرو شدند. گالش به آنها هشدار داد که منطقه را ترک گویند چون که عوامل رژیم و حزب الهی روستای اطراف برای تحقیق پیش او آمده بودند. نگرهبانی در روز متداول شد. یک روز رفقا چند نفر را در حال رفتن از ده نزدیک به محل استقرار دیدند و تغییر مکان دادند. به پایان قرار با رفقای اعزامی نزدیک می شد که رفقا برای اجرای علامت سلامت به سر قرار و به روستای دیگری می رفتند، در روز یازدهم بود که رفیق نگهبان اطلاع داد که چند نفر از دورنمایان هستند. رفقا اسلحه ها را آماده کردند ولی برخلاف انتظار رفقا هوشنگ، مهدی و جلیل همراه با سه رفیق دیگر آمدند که با استقبال گرم رفقای دسته کوه روبرو شدند. جریان قطع ارتباط هوشنگ و مهدی به علت درگیری آنها در جاده معدنی آلاشت بود که منجر به کشته شدن چهار پاسدار و فرار یکی از رفقای پشت جبهه و هوشنگ و مهدی به داخل جنگل و از دست دادن ماشین پیکان تشکیلات گردید. حال دسته کوه با برگشت مجدد این رفقا با برگزاری جلسه سرودی بیوستن رفقا را جشن گرفت. تذکر اینکه، رفقا مهدی و هوشنگ به همراه سه رفیق دیگر به کمک تشکیلات شهر با تجهیزات و تسلیحات به مدت یک ماه در منطقه برای تماس با دسته کوه مستقلا تلاش کرده بودند که موفق نشدند وسایل را انبار کرده و به شهر بازگشتند و بعدا همراه با رفقای اعزامی جدید بازگشتند.

ادامه دارد

به یکی از گالش بنه ها برای حل مسأله دعوت کرد و سه نفر از رفقا ماموریت یافتند که با دادن مقدماتی پول قصبه را حل کنند. موقعی که به گالش بنه مورد نظر رفتند. مرد میانسالی میانجی بود و گرایش بیشتر به رفقا بود و به طور کنایه می پرسید که به کدام گروه سیاسی تعلق دارید و پس از رفتن پسرک گفت که میادا به شهر بروید که دستگیر می شوید و گفت که هرچه لازم دارید به من بگوئید. هنوز دریافت کمک از جانب اهالی بومی مناطق مورد شک و تردید دسته کوه بود. معاون فرمانده نظرش این بود که ما خود را معرفی کرده و از همین جا تبلیغات را شروع کنیم ولی مورد پذیرش رفیق فرمانده قرار نگرفت. صبح زود بلند شدیم و به گاونه های خالی اطراف رفتیم و در همانجا صبحانه خوردیم که اگر احيانا گالشها آمدند متوجه تعداد ما نشوند. با جمع شدن تمام رفقا حرکت به طرف ارتفاعات 'سراسب' را شروع کردیم. در بین راه متوجه شدیم که یک گالش ناظر حرکات ماست و همه در معرض دید او قرار داشتیم. برای استراحت و صرف نهار در یک گالش بنه ماندیم و برای خرید پیش گالشی که ما را دیده بود رفتیم و خود را به عنوان نقشه بردار مراتع معرفی کردیم ولی توانستیم چیزی بخریم. با بالا رفتن از ارتفاعات به ییلاق خالی به نام 'شلینگه چل' رسیدیم. در آنجا ماندگار شدیم و از آنجا برنج، قند، شکر و چای گرفتیم و غذای جانانه ای خوردیم. نان محلی که در منطقه به نان کوهی معروف است زیاد بود. در اینجا به همه رفقا تذکر داده شد که بدون اجازه از طرف مسئولین در خانه کسی را باز نکنند. اجناس برداشته شده از منازل، سیگار، روغن و نان کوهی بود که پولش را می گذاشتیم. بعضی از رفقا غذای زیادی خورده بودند. بطوری که حالشان به هم خورد. ولی آن را متوجه آسبزی می دانستند. با دو روز استراحت حرکت به طرف شرق شروع شد. دهات اطراف بابل از ارتفاعات معلوم بود. در مدتی که حرکت ادامه داشت وضع جسمی دو رفیق مریض هنوز خوب نشده بود. اما به هر زحمتی بود همراه دسته کوه می آمدند. برف شروع به باریدن کردو ناچاراً به یک گالش بنه بین راه پناه بردیم. به جز در یک مورد که دختر گالش دسته کوه را دیده بود هیچکس متوجه حضور دسته کوه در این قسمت حرکت نشده بود. در حین عبور از بالای دره دو نفر از رفقا به پائین لیز خوردند که همه را دچار وحشت کردند. ناصر برای پیدا کردن راه به یک ارتفاع رفت و نزدیک بود از سرما یخ بزند و با تلاش رفیق جلیل نجات پیدا کرد. وضع راه و حرکت به علت عدم شناسایی نامناسب و مشکل بود. از یک ده خالی سردرآوردیم که مشرف بر ارتفاع بود و از پرسشنامه بهداشتی اسم ده را فهمیدیم. رفیقی دیگر به مریضهای دسته کوه اضافه شد. غذای ما کم کم داشت ته می کشید. برای ارتباط گیری و شناسایی رفیق هوشنگ و مهدی از طریق جاده معدن _ آلاشت به فیروز کوه رفتند که مدتها از آنها خبری به دست نیامد. وضع مزاجی رفیق علی رو به وخامت گذاشت. بطوریکه هر غذایی را می خورد حالت استفراغ به او دست می داد. جلسه انتقادی چند روز ادامه پیدا کرد. یکی از انتقادات به رفیق ناصر مربوط می شد که از طرف رفیق حسن مطرح شده بود. در این انتقاد رفیق ناصر به مداخله در کارهایی که از حیطة مسئولیت او خارج بود متهم شده بود. او انتقاد را به نوعی قبول کرد. در آذرماه چهار نفر از رفقا (بابک، جعفر، مجید و...) به عضویت سازمان درآمدند در مدت اقامت نگرهبانی و گشتها طبق معمول برقرار بود. دادستان انقلاب موسوی اردبیلی در مصاحبه رادیویی اعلام کرد که 'ضدانقلاب' در منطقه سوادکوه شروع به فعالیت کرده و به ارگانهای رژیم و مردم هشدار داد. حدود یک هفته بود که رفقا برای تماس با شهر رفته بودند. با این اطلاعیه و بازنگشتن رفقا به محل قرار، دسته کوه دچار اضطراب شده بود. احتمال درگیری و دستگیری داده می شد. از آنجائیکه این دو رفیق در امر شناسایی دارای دید خوب و صاحب نظر بودند، نیامدن آنها بر روحیه رفقا تأثیر منفی می گذاشت. با خوب شدن رفیق علی حرکت برای تغییر مکان شروع شد. دسته کوه به طرف جنوب حرکت کرد و به 'دمین لرز' رسید در اینجا مواد غذایی و سیگار و حتی دارو پیدا نشد. چهار نفر از رفقا در محل استقرار قبلی برای آمدن احتمالی رفیق هوشنگ و رفیق مهدی ماندند که در لحظات آخر حرکت با چند صاحبخانه از روستای محل سکونت دسته کوه مواجه شدند. آنها از اینکه رفقا پول اجناس را گذاشته بودند خوشحال بوده و توضیح دادند اگر خانه ها دچار آتش سوزی نشود، استفاده کردن شما اشکالی ندارد. ولی رفتن شما از منطقه بهتر است. حرفها را بطور سریسته می گفتند. بعد از دو روز رفقای باقیمانده به 'دمین لرز' آمدند. چندروز از اقامت دسته کوه در این روستا نگذشته بود که ۵ نفر در ارتفاعات مقابل روستا مشاهده شدند و رفقا برای تعقیب آنها رفتند. چون قبلا در مورد دستگیری آنها تصمیم گیری نشده بود فقط به تعقیب و شناسایی آنها اکتفا کردند. در این مدت هم چند جلسه انتقادی داشتیم که با رفقا هادی، رضا، بابک برخورد شد. مشاهده افراد مشکوک باز دسته کوه را مجبور به تغییر مکان کرد. به خاطر نداشتن راهنما و نبودن رفقای اعزامی پس از یک روز راهپیمایی به یک



از مبارزات حق طلبانه معلمان دفاع کنیم!

قریب به ده هزار تن از معلمان و فرهنگیان تهران، روز ۲۵ دی ماه در اعتراض به وضع وخیم زیست و معاش خود در مرکز تربیت معلم تهران دست به تجمع زدند و سپس به راهپیمایی به سوی وزارت آموزش و پرورش پرداختند. معلمان در جریان این حرکت اعتراضی با سر دادن شعارهایی در رابطه با وضعیت وخیم کار و زندگی شان فریاد می زدند، 'مازیر خط فقریم، حاجی خیر نذره، معلم آزاده، اتحاد، اتحاد'. در این تظاهرات همچنین شعارهایی بر علیه مقامات رژیم سرداده شد و تظاهرکنندگان خواستار استعفای وزیر آموزش و پرورش شدند. در این حرکت معلمان با بلند کردن فیشهای حقوقی خود فریاد می زدند که ۸۰ درصد معلمان کشور زیر 'خط فقر' زندگی می کنند و با این حقوقها حتی قادر به پرداخت کرایه خانه های خود نیستند. خواست اصلی معلمان در این حرکت، افزایش سریع حقوق و بهبود شرایط و زیستشان بود. مقامات رژیم جمهوری اسلامی در هراس از اوجگیری و گسترش این حرکت و در تلاش برای درهم شکستن تجمع معلمان، اراذل و اوباش موسوم به انصار حزب اله را به جان جمعیت انداخته و با ضرب و شتم و دستگیری و ارباب جمعیت، درصدد سرکوب حرکت و متفرق کردن معلمان برآمدند. در جریان این حرکت دهها تن از معلمان تظاهرکننده توسط رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی دستگیر شدند.

چریکهای فدایی خلق ایران، از حرکت عادلانه و خواستهای برحق معلمان پشتیبانی کرده و خواستار آزادی بی قید و شرط و فوری دستگیرشدگان این حرکت هستند. وضعیت وخیم کار و معاش هزاران تن از معلمان که تحت حاکمیت ضد خلقی جمهوری اسلامی زیر خط فقر و در شرایط خفقان و سرکوب زندگی می کنند، انعکاس اوضاع مشقت باری است که رژیم وابسته به امپریالیسم حاکم در طول ۲۳ سال حاکمیت سیاهش برای میلیونها تن از توده های تحت ستم ما بوجود آورده است. بدون شک تحقق مطالبات عادلانه معلمان، همچون سایر اقشار تحت ستم به وحدت مبارزاتی آنان و گسترش مبارزه برای سرنگونی انقلابی رژیم حاکم گره خورده است. بکوشیم تا از مبارزات حق طلبانه معلمان آزاده و آگاه در این جهت با تمام قوا پشتیبانی کنیم.

با ایمان به پیروزی رلهمان
چریکهای فدایی خلق ایران - ۲۸ دی ۱۳۸۰

ناپود یاد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی
پیروزباد مبارزات حق طلبانه مردم ایران!

پیام فدایی و خوانندگان

همخوانی دارد، خوشحالیم و امیدواریم که در تبلیغ و ترویج این نظرات ما را یاری نمائید.

ر-ع
بادرودهای انقلابی! نامه تان رسید. آدرسی را که خواسته بودید، از لیست آدرسها حذف نمودیم. موفق باشید.

ر-ب
ای- میل شما رسید. از همکاریتان سپاسگزاریم و امیدواریم که بازهم برای پیام فدایی مطلب ارسال نمائید.

دوست عزیز الف-ق
با درودهای مبارزاتی! نامه تان را دریافت کردیم. در پاسخ به خواست شما باید تاکید کنیم که اصولی تر این است که خود شما در برخورد مستقیم با فرد مورد نظر مشکلات فیما بین را حل نمائید. پیروز باشید.

ر-ح
ای- میل شما رسید. از اینکه تصمیم گرفته اید تمامی نوشتهجات سازمان به زبان انگلیسی را تصحیح نمائید، سپاسگزاریم و امیدواریم که در صورت امکان در جهت ترجمه برخی مطالب به انگلیسی هم با ما همکاری نمائید. پیروز باشید.

ای- میل های دریافتی:
سوئد
ر-م-ی با درودهای انقلابی! نامه تان رسید. از این به بعد نشریه به آدرسی که داده اید ارسال می شود. مبلغ آبومان نشریه را می توانید از طریق پست یا به آدرس حساب بانکی سازمان ارسال نمائید.

رفیق ک-م با درودهای انقلابی! از اینکه در ارتباط شما با ما اختلالاتی بوجود آمده متاسفیم. امیدواریم در رابطه با MIM برای ما اطلاعات و توضیحات بیشتری بفرستید. در مورد جزوه انگلیسی طرح برنامه باید بگوئیم که امر ترجمه این جزوه سالها پیش توسط رفقای هوادار در آمریکا صورت گرفت و متاسفانه در حال حاضر چاپ انگلیسی این اثر در آرشو سازمان موجود نیست. به امید افزایش تماسهایتان با ما، برایتان در پیشبرد وظایف مبارزاتی آرزوی موفقیت می کنیم.

درضمن می توانید با مراجعه به میز کتاب هواداران سازمان در شهری که زندگی می کنید، نشریات سازمان را تهیه نمائید. موفق و پیروز باشید.

ر-ع-ک
ای- میل شما رسید. از اینکه مقالاتی که در رابطه با تروریسم در پیام فدایی درج شده با نظرات شما

سوئد
با درودهای انقلابی! نامه تان رسید. در مورد چاپ مجدد خبری که گفته بودید در فرصت مقتضی حتما اقدام به این کار خواهیم کرد. امیدواریم که جهت غنای هرچه بیشتر نشریه ما را هرچه وسیعتر در جریان مسایل حوزه زندگی خود گذاشته و بیشتر با ما همکاری نمائید. پیروز باشید.

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

ضرورت مخالفت!

مقاله زیر به قلم جورج مان بویته، در ستون "نظرات و تحلیلهای روزنامه گاردین انگلستان درباره حوادث تروریستی آمریکا به تاریخ ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۱ به چاپ رسیده است. "پیام فدایی" به منظور آشنا شدن خوانندگان خویش با دیدگاههای موجود در مورد این رویداد، به چاپ ترجمه این مقاله میافزاید.

اگر اوسامه بن لادن وجود نداشت، ضروری بود که چنین فردی خلق شود. در طی چهار سال گذشته همواره زمانی که رئیس جمهور آمریکا در جستجوی افزایش بودجه دفاعی و یا شانه خالی کردن از زیر بار معاهدات مربوط به کنترل نظامی بود، نام اوسامه بن لادن را در اذهان عمومی زنده نگه می داشت.

از او همیشه جهت توجیه کردن برنامه های موشکی سپر دفاعی پرزیدنت بوش استفاده شده است. نه او و نه سازمان وی به خاطر دارا بودن تکنولوژی موشکهای بالستیک، شناخته شده نیستند. اکنون ایشان منظر اهریمنی شده است که می خواهد جنگ صلیبی ترتیب دهد؛ چهره پشت ترور بدون چهره.

هرچه دقیقتر به مساله نگاه کنید، پرونده ساخته شده بر علیه بن لادن ضعیفتر می شود. با وجود اینکه تروریستهایی که ضریه روز سه شنبه را وارد کردند، ممکن است توسط وی تقویت شده باشند، هنوز هم مدرکی وجود ندارد که ثابت کند که دستور این عملیات توسط وی صادر شده است. بن لادن برای اکثریت اذهان، به عنوان گناهکاری مطرح است که می تواند چنین اعمالی را مرتکب شود. اما این برداشت با مجرم بودن وی بی ارتباط است. استفاده وی برای دول غربی جهت ایجاد رعب و وحشت در حالی است که میلیاردها پوند جهت سرمایه گذاری نظامی صرف می شود. در چنین شرایطی دولتهای باغی و تروریستها دقیقاً به عنوان یک موهبت ارزانی می شوند. آنها هستند که مقصرند.

با استفاده از بن لادن به عنوان یک بهانه برای درخواست هزینه های جدید نظامی، کارخانه

های تولید سلاح در آمریکا و بریتانیا تمثال او را در میان تارضایتی موجود بزرگ کرده اند. به عبارت دیگر نفوذ او اتفاقاً توسط صنعتی گسترش می یابد که مدعی است وسایل سرکوب او را در اختیار دارد. بحران تروریسم تنها از این طریق توسط نیروهای متحد و خیم تر نشده است. شل شدن قوانین امنیتی فرودگاهها که خود اسباب حمل اسلحه توسط هواپیماریان به داخل هواپیماها را فراهم کرد، به طور مثال در اثر مبارزه ای که توسط برخی موسسات و نهادها بر علیه قوانین محدود کننده پیشنهادی دولت سازمان داده شده بود، امکانپذیر شد. اکنون وحشت سه شنبه توسط همان موسسات به عنوان مقدمه نوع مرگبارتری از ترور به کار گرفته می شود. در این هفته پلر همانند آریل شارون از فضای حاکم بر دنیای شوکه شده استفاده می کند تا سیاستهایی را مدون کند که در زمانهای دیگر غیر ممکن بود. به همین دلیل و دلایل دیگر، مخالفت بندرت ضروری و بیشتر آسیب پذیر شده است. نیروهای راست بر فضای سیاسی ای که از فرو ریختن برجهای دو قلو مرکز تجارت جهانی حاصل شده، مستولی گشته اند.

آزادی های مدنی ناگهان مورد بررسی قرار می گیرند. به نظر می رسد دولت آمریکا آماده است تا ممنوعیتهای مربوط به ملاحظاتی قضایی فوق العاده ای که بر عملکرد جاسوسهای خویش در خارج روا می کرد را لغو کند. سیا ممکن است مجوز داشته باشد تا ناقضین حقوق بشر را بیشتر به خدمت خود بگیرد. یعنی بدون شک، آموزش و بودجه گذاری روی نسلی که بن لادن ها را تولید کرد.

دولت بریتانیا تولید کارتهای شناسایی را مورد بررسی قرار داده است. رادیکالهای مخالف در بریتانیا طبق قانون مبارزه با تروریسم ۲۰۰۰ مورد شناسایی قرار گرفته اند. حالا محتملاً اینگونه رفتارها با خود ما خواهد شد.

سلطه جویی که مدتهاست در ذات سرمایه داری پیشرفته مخفی بوده است، شروع به ظاهر شدن کرده است. در صفحات همین روزنامه، بیوگرافر مودب رابرت موردخ، یعنی ویلیام شاکرس با صراحت اظهار داشت: آمریکا یک نمونه امیدوارکننده برای فقرای دنیا، محرومان و همه آنهایی که به آزادی اعتقاد دارند، است. معتقدین به این اظهارنظر، حتماً خانواده های عراقی را که توسط محاصره اقتصادی آمریکا و بریتانیا کشته شده اند و یا دهقانان کشته شده در جنگ نمایندگان آقای بوش در کلمبیا را در بر خواهند گرفت. و یا شامل دهها میلیون نفر خواهند شد که زیر حکومتهای خودکامه خاورمیانه که به نوبه خود توسط آمریکا حمایت می شوند، زندگی می کنند.

ویلیام شوکراس نتیجه گیری می کند و می گوید: همه ما اکنون آمریکایی هستیم. و این پژواک ضرب المثل بینوشه است که می گفت: ما همه شیلیایی هستیم. و منظور او این بود که تفاوتهای فرهنگی قابل تحمل نخواهد بود. و حقوق ملی به رسمیت شناخته نمیشود. شوکراس ظاهراً مطرح می کند: آنهایی که آمریکا را زیر سوال می برند دشمن دمکراسی اند. این اظهارنظر، راه دیگر فرموله کردن اختطاری است که از سوی دفتر بوش صادر شد مبنی بر اینکه: "اگر شما با ما نیستید، دشمن ما هستید".

دیلی تلگراف ستونی را ترتیب داده است با عنوان "احمقهای ثمربخش" که منظورش آنهایی است که علیه مداخله نظامی عظیم آمریکا هستند. من مطمئناً نام خودم را فردا با افتخار در آنجا خواهم یافت. شاید این لیست شامل خانواده های قربانیانی هم میگردد که به نظر می رسد بیشتر خودددار و بخشنده باشند تا رهبران نویسنده دست راستی.

مارک نیوتن کارتر، کسی که به نظر می رسد برادرش در حمله تروریستی کشته شده است به یکی از روزنامه های یکشنبه گفت: من فکر می کنم که بوش باید در حال حاضر زندانی شود. وی یک لوله توپ گل و گشاد است. او دارد نیروهایش را برای یک جنگ نظامی آماده می کند. این جواب نیست. گاندی گفت: یک چشم در مقابل یک چشم، همه دنیا را کور می کند. هرگز سخنی درست تر این ادا نشده است. ولی وقتی که راستها افسار گسیخته شده اند، قربانیان همانند مرتکبین لگدمال می شوند.

مارک توین یک بار عنوان کرد که: طبیعت بعضی ها آنقدر رشد نکرده است که صحبت کنند و بگویند که عمل بد، بد است. مگر زمانی که سیاست آنها ایجاب کند و یا در مورد ملیت فردی که آن کار را انجام داده مورد سوال قرار گیرند. چپ قادر است اعلام کند که تروریسم سه شنبه یک حرکت وحشتناک بدون توجه به میداو اصل انجام دهندگان آن بوده است. اما راست نمیتواند همانند این موضع را راجع به اشغال فلسطین

توسط اسرائیل یا تحریم اقتصادی در عراق و یا ترورهای حمایت شده توسط آمریکا در تیمور شرقی و یا بمبارانهای گسترده در کامبوج داشته باشد.

قدرت انتقادی این راست مدتهاست که موقوف شده است و حال مطالبه می کند. ما هم باید خودمان را موقوف کنیم. به خاطر داشته باشید که تفاوت گذاردن بین اعمال خوب و بد در چند ماه آینده سخت ترهیم خواهد شد. چرا که تضادهای جدید و معادلات ضدو تقیض به مبارزه و جدال با پیش فرضهای ما خواهند آمد. ممکن است که پرونده قانع کننده ای علیه بن لادن سرهم بندی شود و استرداد نیروهای وی توجیه پذیر گردد. اگر چه ما آرزو می کنیم که کمک کنیم تا جورج بوش بتواند با بربریت از تمدن ی که ادعایش را دارد دفاع کند، ولی ما باید بین استرداد مجرمین و نابودی و انهدام فرق بگذاریم.

ترور سه شنبه ممکن است علامت شروعی برای پایان گلوبولایزیسیون باشد. رکود، بدون شک به عجولانه عمل کردن همراه با یک ترس جدید و قابل فهم در بسیاری از آمریکایی ها کمک کرده است. ترسی مبنی بر اینکه درگیر شدن در خارج از آمریکا می تواند به یک جنبش ارتجاعی حمایت از خود در آمریکا منجر شود که ممکن است جوانهای آن طرف آتلانتیک را نیز تحریک کند. ما در این شرایط باید خیلی مراقب باشیم که مرگ جهانی شدن را جشن نگیریم، حتی اگر این راه به فرجام یدتری ختم شود.

دولتهای بریتانیا و آمریکا از فاجعه نیویورک استفاده کرده اند که روش و خط مشی خود که به بروز چنین مشکلاتی کمک کرده است را تقویت کنند. تقویت صنایع دفاعی به منظور آماده نمودن و راه انداختن کارزارهایی که به طور حتم قربانیان آن مردم عادی هستند و صدور مجوز برای عملیات مخفیانه، بخشی از این سیاستها هستند. موسسات و نهادهای ذینفع، هم اکنون منابعی را تهیه می کنند تا بر روی بی ثباتی، سرمایه گذاری کنند.

نژادپرستان، عربها و مسلمانان را مورد تهاجم قرار می دهند و قوانین لیبرالی بناهندگی را عامل تروریسم جلوه می دهند. به عنوان نتیجه ترسناک سه شنبه، راستها در همه اشکالشان رشد و نمو می کنند و ما تضعیف می شویم. اما ما نباید تن بدهیم. مخالفت بیشتر از همیشه ضروری است حتی زمانی که سخت ترین شرایط برای ابراز نظر باشد.

برگردان به فارسی: اسمر

گوته ای از افشاکری های روزنامه فرانسوی آمده است، دو ماه قبل از ۱۱ سپتامبر

سمپاتی وجود دارد. منابع دیگر تأیید می کنند که این مسافرتهای شکاری برای سعودی ها فرصتهایی برای تماس با طالبان و تروریستها از زمانی که شروع به کار کرده اند یعنی در سال ۱۹۹۴ فراهم آورده است.

گزارش شده است که وضع سلامتی بن لادن خوب نیست. بعضی ها گفته اند که او از بیماری هیپاتیک اس رنج می برد و انتظار می رود که دو سال بیشتر زنده نماند.

مطابق آنچه فیگارو نوشته است سال قبل یک ماشین دیالیز به پایگاه او در قندهار در افغانستان منتقل شد. چه این ادعا در مورد ملاقات دویی تأیید شود یا نه، نشئت بیشتر اختیار از سرویس مخفی فرانسه در بین رقیب نگرانی و فقدان یک هماهنگی در بین سرویسهای اطلاعاتی چه در آمریکا و چه بین متحدین غربی بوجود آورده است.

فیگارو گزارش می دهد که در ماه اگوست عوامل فرانسوی با همتهای آمریکایی خود در سفارت آمریکا ملاقات فشرده ای داشتند و از آنها در مورد عناصر مشکوک الجزایری سوال کردند. فرانسوی ها پرسیدند شما در روزهای آینده از چه چیز می ترسید. آمریکایی ها از پاسخ خودداری کردند. این امر با گله مندی آشنای منابع امنیتی فرانسوی مطابقت دارد که می گویند همکاری با آمریکایی ها اساساً یک طرفه است. معهداً سرویس مخفی فرانسه همچنان به کمک رساندن به واشنگتن ادامه می دهد. در ۷ سپتامبر آنها اطلاعات دقیقی راجع به حملات تروریستی در شرف وقوع به منافع آمریکا در گوشه و کنار جهان و در خود آمریکا در اختیار آمریکا قرار دادند و از ۱۱ سپتامبر به این طرف آنها به طور موثر رد پای شبکه فرانسوی تروریستهای و توطئه گران الجزایری را که دسیسه خراب کردن سفارت آمریکا در پاریس را چیده بودند گرفته و آنها را دستگیر نمودند.

طبق آنچه در فیگارو روزنامه فرانسوی آمده است، دو ماه قبل از ۱۱ سپتامبر اسامه بن لادن به دویی پرواز کرد و به مدت ده روز در بیمارستان آمریکایی آنجا بستری شد. در آنجا عامل CIA در محل از او عیادت نمود. این افشاکری از طرف 'ساواک' فرانسه صورت گرفته که خواهان آشکار کردن نقش مبهم و باز داشتن از کشاندن جنگ به عراق و جای دیگر است.

گزارش شده است که بن لادن در روز چهارم جولای همراه با دکتر مخصوص خود و پرستارو ۴ تن از محافظینش از کوئته در پاکستان برای معالجه در قسمت نیورولوژی به دویی آمد. در طی دوره ای که وی در دویی بود چندین عضو خانواده اش و مقامات سعودی و CIA او را ملاقات کردند. گفته می شود مقام بلندپایه CIA در آسانسور هنگامیکه برای دیدن بن لادن می رفت دیده شده است و ادعا شده که او در این مورد با افتخار با دوستانش صحبت کرد. مدت کوتاهی از این امر نمی گذشت که مقام مذکور به واشنگتن فرا خوانده شد.

منبع خبری اینتلیجنت سرویس گفت که یک مقام دیگر CIA و همچنین شاهزاده ترکی ال فیصل و رئیس اطلاعات سعودی که رابطه درازمدتی با طالبان و بن لادن داشته است از بن لادن در بیمارستان دیدن کردند. خیلی زود بعد از این واقعه ترکی استعفا داد و اخیراً او در یک نامه سرگشاده به بن لادن حمله کرده و گفته است 'تو مثل پسر نوح تخم فاسد هستی'.

بیمارستان آمریکایی در دویی موکداً این امر که بن لادن در آنجا بستری بود را انکار نمود. واشنگتن نیز دیشب این موضوع را انکار نمود.

هوایمانهای خصوصی شاهزادگان در خلیج بطور مداوم بین کوئته و امارت در پرواز هستند. اغلب در مسافرتهای لوکس شکاری در مناطقی که به بن لادن

هشدار در مورد به خطر افتادن امنیت ملی

وقوع دهها حرکت اعتراضی در مشهد

به اعتراف معاون سیاسی فرماندار مشهد، تنها در نیمه اول سال جاری ۵۵ تجمع و حرکت اعتراضی بر علیه رژیم در این شهر صورت گرفته است. مقام مزبور در رابطه با ماهیت این تجمعات اعتراضی گفته است که: این تجمعات، شامل ۱۷ تجمع در اعتراض به عملکرد شهرداری، ۱۰ مورد اعتراضات کارگری، ۶ مورد تجمع اقتصادی، ۳ مورد در اعتراض به وضعیت آب شرب، یک مورد بهداشتی و ۲۰ مورد نیز متفرقه بوده است.

مرگ و میر کودکان در افغانستان

صندوق حمایت از کودکان سازمان ملل (یونیسف) اعلام کرد که در صورت تداوم وضع جنگی در افغانستان و عدم ارسال کمکهای فوری ۱۰۰ هزار کودک افغانی با خطر مرگ روبرو خواهند شد. لازم به ذکر است که مطابق آمار موجود هرساله در افغانستان ۳۰۰ هزار کودک جان خود را از دست می دهند. و در صورت تداوم وضع نابسامان فعلی این رقم به ۴۰۰ هزار کودک بالغ خواهد شد.

به موازات تشدید فشارهای گوناگون اقتصادی و سیاسی بر زندگی توده های تحت ستم و وقوع فزاینده اعتراضات توده ای و اعتصابات کارگری روزنامه انتخاب در ارتباط با به خطر افتادن امنیت ملی هشدار داد. این روزنامه با ذکر مثال آرژانتین متذکر شد: بدون شک دهه ۱۳۸۰، دهه شورشها و اعتصابات گوناگون اقتصادی و سیاسی خواهد بود. امری که یاس و بدبینی را در جامعه رواج داده و پیامد مهم آن به خطر افتادن امنیت ملی کشور است.

جمهوری اسلامی بزرگترین زندانبانان روزنامه نگاران در خاورمیانه

سازمان گزارشگران بدون مرز با ارسال نامه ای به رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی ضمن اعتراض به دستگیری بی دربی روزنامه نگاران در این رژیم عنوان کرد که ایران امروز رکورد دار بزرگترین زندان روزنامه نگاران در خاور میانه است. این سازمان اضافه کرده که هم اکنون تحت حاکمیت جمهوری اسلامی ۱۸ روزنامه نگار در پشت میله های زندان به سر می برند که اکثریت آنها پس از ماهها بازداشت هنوز محاکمه نشده اند.

موسیقی هاندرانی و فارسی

حسین و علی از آلمان
علی از هلند

سفر انسی
تورسیم دستلویز گسترش سلطه ابر یالیم
(پولاد)

پیام
شعر
دکلمه و...

آلمان رسانا خاور میانه

پیام فدایی

دروازه: رایگان
لذا نوشیدنی به فروش می رسد.

زمان: شنبه ۹ فوریه ۲۰۰۲ ساعت ۲۰:۳۰ به وقت تهران
مکان:
Conway Hall
25 Red Lion Sq
London WC1
بروبترین ایستگاه قطار: Holborn

جریکهای فدایی خلق ایران - واحد لندن

آدرس الکترونیک E-mail
ipfg@hotmail.com

شماره فکس و تلفن برای تماس با جریکهای
فدایی خلق ایران:
۰۰۴۴ - ۲۰۸۸۰۰۹۴۱۳

برای تماس با جریکهای فدایی خلق ایران با نشانی زیر
مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه جریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید. آدرس ما در اینترنت:
<http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمائید.
National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England

آدرس بانک: